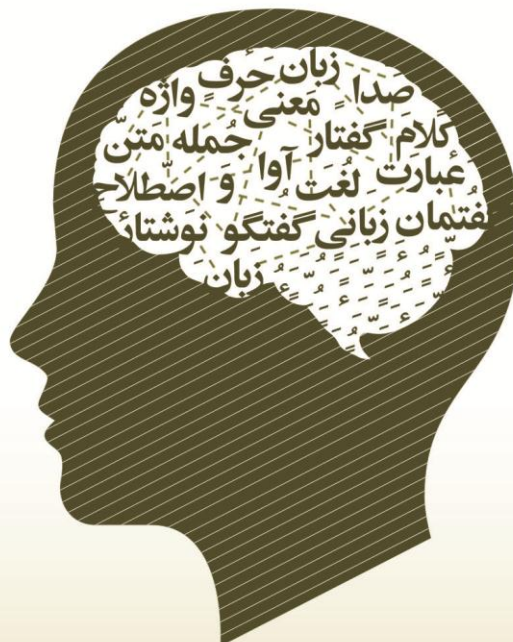


مجله زبانشناسی و گویش‌های خراسان

علمی-پژوهشی / (زبان و ادبیات)

سال نهم، شماره ۱، شماره پیاپی ۱۶، بهار و تابستان ۱۳۹۶

۱۶۴/۱/۱۶



۱-۱۴

پیرامون تلفظ «راء» در زبان فارسی

دکتر بشیر جم

۱۵-۴۳

بازنمایی مفاهیم قدرت، مشروعیت و نابرابری‌های اجتماعی در گفتمان پهلوی اول در خطاب به مردم

ابوالفضل شاه علی، دکتر اعظم استاجی، دکتر علی علیزاده

۴۵-۵۹

نگاهی به ریشه چند واژه گیلکی

دکتر نرجس بانو صیوری

۶۱-۸۵

توانایی کودکان فارسی‌زبان در به کارگیری دستور داستان با استفاده از نقشه مفهومی

الهه طاهری قلعه نو، دکتر شهلا رقیب دوست

۸۷-۱۰۸

صورت‌های بهینه اسم مصغر در زبان کردی

دکتر بتول علی نژاد، دکتر رحمان ویسی حصار

۱۰۹-۱۳۲

دستوری شدن واژه بست‌های مفعولی زبان فارسی همگام با تحول تاریخی نظام واژه‌بندی آن با استناد

به داده‌های گویش مزینانی

ابوالفضل مزینانی

۱۳۳-۱۵۴

اطلس آوایی کوهبنان؛ رسم نخستین اطلس گویشی استان کرمان

حامد مولایی کوهبنانی، دکتر عباسعلی آهنگر



سال نهم، شماره ۱
شماره پیاپی ۱۶، بهار و تابستان ۱۳۹۶

مجله زبانشناسی و گویش‌های خراسان
دانشگاه فردوسی مشهد
(علمی - پژوهشی)

صاحب امتیاز: دانشگاه فردوسی مشهد
پشتیبانی: معاونت پژوهشی دانشگاه فردوسی مشهد و دانشکده ادبیات و علوم انسانی
سردبیر: دکتر مهدی مشکوة الدینی

اعضای هیئت تحریریه:

دکتر عباس علی آهنگر (دانشیار دانشگاه سیستان و بلوچستان)	دکتر مصطفی عاصی (استاد پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی)
دکتر علی خزاعی فرید (دانشیار دانشگاه فردوسی مشهد)	دکتر محمد عموزاده مهدیرجی (دانشیار دانشگاه اصفهان)
دکتر جلال رحیمیان (استاد دانشگاه شیراز)	دکتر مهدی مشکوة الدینی (استاد دانشگاه فردوسی مشهد)
دکتر رضا زمردیان (استاد دانشگاه فردوسی مشهد)	دکتر افضل وثوقی (استاد دانشگاه فردوسی مشهد)

مقالات نمودار آرای نویسندگان است و به ترتیب وصول و تصویب درج می‌شود.

مدیر اجرایی: دکتر شهلا شریفی
ویراستار علمی و ادبی: دکتر زهرا حامدی شیروان
ویراستار انگلیسی: مرکز ویراستاری انگلیسی دانشکده ادبیات و علوم انسانی
کارشناس اجرایی مجله: مرضیه دهقان
حروفچین و صفحه‌آرا: الهه تجویدی
شمارگان: ۵۰ نسخه
نشانی: مشهد، پردیس دانشگاه فردوسی مشهد، دانشکده ادبیات و علوم انسانی دکتر علی شریعتی، کد پستی ۹۱۷۷۹۴۸۸۳
تلفن: ۰۵۱-۳۸۸۰۶۷۳۳
بها: داخل کشور: ۲۰۰۰۰ ریال (تک‌شماره)
نشانی اینترنتی: <http://jlkd.um.ac.ir/index.php/lj>
E-mail: lj@um.ac.ir

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ



مجله زبانشناسی و گویش‌های خراسان
دانشگاه فردوسی مشهد
(علمی - پژوهشی)

این مجله براساس مجوز شماره ۳۷۲/۶۰۱۱/۳ مورخ ۱۳۹۰/۴/۲۹
کمیسیون نشریات علمی وزارت علوم، تحقیقات و فناوری منتشر
می‌شود.

سال نهم، شماره ۱
شماره پیاپی ۱۶، بهار و تابستان ۱۳۹۶
(تاریخ انتشار این شماره: پاییز ۱۳۹۶)

این مجله در پایگاه‌های زیر نمایه می‌شود:

- پایگاه استادی علوم جهان اسلام (ISC)
- پایگاه اطلاعات علمی جهاد دانشگاهی (SID)
- پایگاه بانک اطلاعات نشریات کشور (Magiran)

داوران این شماره به ترتیب حروف الفبا

۱. دکتر اعظم استاجی (دانشیار زبانشناسی دانشگاه فردوسی مشهد)
۲. دکتر محمود الیاسی (استادیار زبانشناسی دانشگاه حکیم سبزواری)
۳. دکتر علی ایزانلو (استادیار زبانشناسی دانشگاه فردوسی مشهد)
۴. دکتر زهرا حامدی شیروان (دکتری زبانشناسی دانشگاه فردوسی مشهد)
۵. دکتر محمد راسخ مهند (استاد زبانشناسی دانشگاه بوعلی سینا همدان)
۶. دکتر اسماعیل سنگاری (استادیار گروه تاریخ و ایرانشناسی دانشگاه اصفهان)
۷. دکتر شهلا شریفی (دانشیار زبانشناسی دانشگاه فردوسی مشهد)
۸. دکتر اسفندیار طاهری (استادیار زبانشناسی دانشگاه اصفهان)
۹. دکتر علی عزیزاده (دانشیار زبانشناسی دانشگاه فردوسی مشهد)
۱۰. دکتر بتول علی نژاد (دانشیار زبانشناسی دانشگاه اصفهان)
۱۱. دکتر هادی فلاحتی (استادیار زبانشناسی پایگاه استنادی علوم جهان اسلام)
۱۲. دکتر عطیه کامیابی گل (استادیار زبانشناسی دانشگاه فردوسی مشهد)
۱۳. دکتر روح الله مفیدی (استادیار زبانشناسی دانشگاه بین المللی امام خمینی)
۱۴. دکتر صدیقه سادات مقداری (استادیار زبانشناسی دانشگاه پیام نور)
۱۵. دکتر آرزو نجفیان (دانشیار زبان شناسی دانشگاه پیام نور)
۱۶. دکتر ماندانا نوربخش (استایار زبانشناسی دانشگاه الزهراء)

برگ درخواست اشتراک
مجله زبانشناسی و گویش های خراسان دانشگاه فردوسی مشهد

- ۱- برای اشتراک یک ساله مجله مبلغ ۴۰,۰۰۰ ریال به حساب ۴۲۵۲۹۶۳۸ عواید اختصاصی دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه فردوسی مشهد نزد بانک تجارت شعبه دانشگاه مشهد(کد: ۴۲۵۰) واریز کنید.
- ۲- برگ اشتراک را همراه با اصل فیش بانکی به نشانی: مشهد مقدس، میدان آزادی، پردیس دانشگاه، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دفتر مجله، ارسال نمایید.

نام:	نام خانوادگی	مؤسسه:
شغل:	میزان تحصیلات:	سن:
نشانی:		
کد پستی:	صندوق پستی:	
نمابر:	شماره تلفن:	Email:

راهنمای شرایط تدوین و پذیرش مقاله

- ۱- مقاله به ترتیب شامل چکیده (حداکثر ۵ تا ۸ سطر، بر اساس معیارهای صحیح چکیده نویسی)، کلید واژه‌ها (حداکثر ۵ واژه و یا عبارت)، مقدمه، پیشینه تحقیق، تجزیه و تحلیل و بررسی داده‌ها و نتیجه گیری، باشد. مجله از پذیرش مقاله‌های بلند (بیش از ۲۰ صفحه A4 تایپ شده ۲۳ سطر) معذور است.
- ۲- مشخصات نویسنده یا نویسندگان: نام و نام خانوادگی، مرتبه دانشگاهی عضو علمی متخصص زبانشناسی، نام و نام خانوادگی دانشجوی دکتری زبانشناسی، نام دانشگاه متبوع، نشانی، تلفن و دورنگار در صفحه جداگانه بیاید.
- ۳- ارسال مقاله به صورت تایپ شده با قلم لوتوس ۱۳ در برنامه word، مطابق با معیارهای مندرج در این راهنما از طریق پست الکترونیکی و یا پست معمولی ممکن است. cd مقاله الزامی است. مقاله‌های دریافتی بازگردانده نمی‌شود.
- ۴- ارسال چکیده انگلیسی (۵ تا ۸ سطر)، در صفحه جداگانه، که شامل عنوان مقاله، نام نویسنده/ نویسندگان و مؤسسه/ مؤسسات متبوع نیز باشد، الزامی است.
- ۵- منابع مورد استفاده در متن، در پایان مقاله و براساس ترتیب الفبایی نام خانوادگی نویسنده/ نویسندگان به شرح زیر آورده شود.
کتاب: نام خانوادگی، نام. (نویسنده/ نویسندگان). (تاریخ انتشار). نام کتاب. محل نشر: نام ناشر.
• کتاب ترجمه شده: نام خانوادگی، نام. (نویسنده/ نویسندگان). نام و نام خانوادگی. مترجم. (تاریخ انتشار). محل نشر: نام ناشر.
• مقاله: نام خانوادگی، نام. (نویسنده یا نویسندگان). «عنوان مقاله داخل دوگوشه». نام نشریه (ایتالیک). دوره/ سال. شماره. شماره صفحات مقاله.
• مجموعه‌ها: نام خانوادگی، نام. (نویسنده یا نویسندگان). تاریخ انتشار. «عنوان مقاله (داخل دوگوشه)». نام ویراستار یا گردآورنده. نام مجموعه مقالات (ایتالیک). محل نشر: نام ناشر، شماره صفحات مقاله.
• پایگاه‌های اینترنتی: نام خانوادگی، نام نویسنده، آخرین تاریخ و زمان تجدید نظر در سایت اینترنتی، عنوان موضوع (داخل دوگوشه)، نام و نشانی پایگاه اینترنتی به صورت ایتالیک.
۶- ارجاعات در متن مقاله میان دو هلال (نام مؤلف سال انتشار: شماره صفحه یا صفحات مورد نظر) نوشته شود. در مورد منابع غیرفارسی، همانند منابع فارسی عمل شود. نقل قولهای مستقیم بیش از ۴۰ واژه به صورت جدا از متن با تورفتگی (نیم سانتی‌متر) از دو طرف درج شود.
۷- برابری‌های لاتین در پانویس درج شود.
۸- مقاله نباید در هیچ یک از مجله‌های داخل یا خارج از کشور و یا در مجموعه مقاله‌های همایش‌ها چاپ شده باشد. نویسنده/ نویسندگان موظف‌اند در صورتی که مقاله آنان در جای دیگری چاپ شده و یا پذیرش چاپ آن تأیید شده است، موضوع را به اطلاع دفتر مجله برسانند.
۹- مجله فقط مقاله‌هایی را می‌پذیرد که در حوزه‌های مختلف زبان‌شناسی (نحو، آواشناسی، واج‌شناسی، ساختار، معناشناسی، تحلیل گفتمان، زبان‌شناسی تاریخی، جامعه‌شناسی زبان، روان‌شناسی زبان، و گویش‌های خراسان) و حاصل پژوهش نویسنده یا نویسندگان عضو هیأت علمی زبانشناسی دانشگاه‌ها، سازمان‌ها و مؤسسات آموزشی و پژوهشی عالی و دانشجویان دوره دکتری زبانشناسی در خصوص مقاله‌های مستخرج از پایان‌نامه دکتری، باشد. مقاله‌های مربوط به فرهنگ و زبانهای باستانی، ترجمه و آموزش زبان دوم، در حوزه موضوع‌های این مجله نمی‌باشد.
۱۰- مجله در ویراستاری مقاله آزاد است.
۱۱- نویسنده یا نویسندگان نسبت به آراء، نظریات و مطالب ارائه شده در مقاله خود مسؤول هستند.
۱۲- نویسندگان می‌توانند مقاله‌های حاوی نوآوری علمی - پژوهشی خود را به نشانی دفتر مجله یا پست الکترونیکی به نشانی lj@um.ac.ir ارسال کنند.
۱۳- پذیرش مقاله با شورای هیأت تحریریه مجله است.

فهرست مندرجات

۱-۱۴	پیرامون تلفظ «را» در زبان فارسی دکتر بشیر جم
۱۵-۴۳	بازنمایی مفاهیم قدرت، مشروعیت و نابرابری‌های اجتماعی در گفتمان پهلوی اول در خطاب به مردم ابوالفضل شاه علی، دکتر اعظم استاجی، دکتر علی علیزاده
۴۵-۵۹	نگاهی به ریشه چند واژه گیلکی دکتر نرجس بانو صبوری
۶۱-۸۵	توانایی کودکان فارسی‌زبان در به کارگیری دستور داستان با استفاده از نقشه مفهومی الهه طاهری قلعه نو، دکتر شهلا رقیب دوست
۸۷-۱۰۸	صورت‌های بهینه اسم مصغر در زبان کردی دکتر بتول علی نژاد، دکتر رحمان ویسی حصار
۱۰۹-۱۳۲	دستوری شدن واژه بست های مفعولی زبان فارسی همگام با تحول تاریخی نظام واژه‌بستی آن با استناد به داده های گویش مزینانی ابوالفضل مزینانی
۱۳۳-۱۵۴	اطلس آوایی کوهبنان؛ رسم نخستین اطلس گویشی استان کرمان حامد مولایی کوهبنانی، دکتر عباسعلی آهنگر

پیرامون تلفظ «را» در زبان فارسی^۱

چکیده

واژه «را» در سبک گفتاری پس از واژه‌های مختوم به واکه‌ها به صورت [ro] و پس از واژه‌های مختوم به همخوان‌ها به صورت [o] تلفظ می‌شود. زیرا وجود یک همخوان پیش از واژه «را» موجب حذف همخوان /r/ می‌شود. البته این همخوان طی یک فرایند اختیاری پس از واژه‌های مختوم به سه واکه [i]، [u] و [o] نیز حذف می‌شود و یک غلت جایگزین آن می‌گردد. هدف این مقاله توصیفی-تحلیلی بررسی بافت‌های گوناگون و فرایندهای واجی‌ای است که موجب تغییر تلفظ واژه «را» می‌شوند. بدین منظور محدودیت‌هایی که تعامل شان در قالب رتبه‌بندی‌ها موجب رخداد این فرایندها می‌شود در چارچوب نظریه بهینگی معرفی می‌شوند. البته پیش از ورود به تحلیل‌های بهینگی ترتیب رخداد این فرایندها و تعامل‌شان با یکدیگر مورد بررسی قرار می‌گیرد.

کلیدواژه‌ها: پس‌اضافه «را»، تعامل زمینه‌چین، افراستگی، گوناگونی آزاد، نظریه بهینگی

۱. مقدمه

تاکنون پژوهش‌های بسیاری پیرامون واژه «را» انجام شده است. از این میان می‌توان صادقی (۱۳۴۹)، حاجتی (۱۳۵۸)، نجفی (۱۳۶۶)، کریمی (۱۹۸۹) و تاثیرگذارترین آنها دبیرمقدم (۱۳۶۹) را نام برد. این آثار و سایر آثاری که واژه «را» را بررسی کرده‌اند غالباً به کاربردهای نحوی، کلامی یا معنایی این واژه پرداخته‌اند و تلفظ آن را مورد تحلیل قرار نداده‌اند.

۱. این عنوان با الهام از مقاله «پیرامون «را» در زبان فارسی» اثر ماندگار دکتر محمد دبیرمقدم انتخاب شده است.

این مقاله به روش توصیفی - تحلیلی در چارچوب نظریه بهینگی (پرینس^۱ و اسمولنسکی^۲، ۲۰۰۴/۱۹۹۳) انجام شده و هدف آن بررسی بافت‌های گوناگون و فرایندهای واجی‌ای است که موجب تغییر تلفظ واژه «را» می‌شوند. البته پیش از ورود به تحلیل‌های بهینگی ترتیب رخداد این فرایندها و تعامل‌شان با یکدیگر، مورد بررسی قرار می‌گیرد. شیوه انجام پژوهش بدین صورت بوده که بافت‌های گوناگون و فرایندهای واجی عامل تغییر تلفظ واژه «را» ارائه شده و مورد استدلال قرار می‌گیرند. سپس محدودیت‌هایی که تعامل‌شان با یکدیگر موجب رخداد این فرایندها می‌شود معرفی و رتبه‌بندی می‌شوند.

۲. تحلیل داده‌ها

دبیرمقدم (۱۳۶۹) در بخشی از مقاله خود به تحول تاریخی واژه «را» می‌پردازد. وی به نقل از کنت^۳ (۱۹۵۰: ۲۰۵) بیان می‌دارد که تلفظ این واژه در پارسی باستان به صورت *radij* بوده است. وی می‌افزاید که واژه «را» سپس در فارسی میانه به *raj/rad* تبدیل شده است. شقاقی (۱۳۸۷: ۶۳) بیان می‌دارد که تکواژ «را» دو تکواژگونه *[ro]* و *[o]* دارد که مقید به بافت آوایی واژه پیش از خود هستند؛ تکواژگونه *[ro]* پس از واژه‌های مختوم به واکه و تکواژگونه *[o]* پس از واژه‌های مختوم به همخوان به کار می‌رود.

تحول تاریخی واژه «را» طی سه دوره پارسی باستان، پارسی میانه و پارسی نوین را می‌توان به صورت زیر نشان داد:

(۱) پارسی نوین پارسی میانه پارسی باستان

$rad > raj \quad ra > or > o$ $radij >$

همان گونه که پیدا است، به رغم تغییرات بسیار واژه «را»، دو آوای نخست آن، یعنی */r/* و */a/* از پارسی باستان به پارسی نوین رسیده است. البته به این نکته نیز می‌توان اشاره کرد که این واژه طی تحول تاریخی خود از پنج آوا به یک آوا کاهش یافته که بیشترین تغییر نیز در دوره پارسی نوین رخ داده است. این کوتاه شدگی به علت بسامد بسیار زیاد کاربرد این واژه

1. Alan Prince

2. Paul Smolensky

3. Roland Grubb Kent

می باشد، زیرا یکی از دلایل کوتاه شدن عناصر زبانی بسامد زیاد کاربرد آنهاست. به طور کلی انگیزه و دلیل اساسی کوتاه شدگی عناصر زبانی، اصل اقتصاد و کم‌کوشی زبان (زیف^۱، ۱۹۴۹: vii) است. این اصل در زبان شناسی نقش‌گرا^۲ بر اساس بوسمن^۳ (۱۹۹۶) و برزما^۴ (۱۹۹۸) به ترتیب «قانون کمترین کوشش»^۵ و «اصل کوشش کمینه»^۶ نامیده شده است. طبق این اصل، گویشوران گرایش دارند تا در تولید عناصر زبانی، انرژی و کوشش کمتری به کار ببرند. امروزه واژه «را» با تلفظ /ra/ فقط در سبک رسمی به کار می‌رود. به سخنی دیگر، این تلفظ هیچ کاربردی در گونه گفتاری یا غیر رسمی ندارد. تلفظ این واژه به صورت [ro] یا [o] در بافت‌های گوناگون حاصل تعامل چندین محدودیت نشان‌داری و پایایی در قالب رتبه‌بندی‌های گوناگون است. این موارد در سه بخش مورد تحلیل قرار گرفته‌اند:

۲. ۱. تبدیل /ra/ به [ro] پس از سه واکه [e]، [a] و [a]

واژه «را» در بافت پس از واژه‌های مختوم به سه واکه [e]، [a] و [a] طی یک فرایند اجباری به [ro] تبدیل می‌شود:

(۲) «ما را» [ma ro]^۷ «و را» [va ro] «کوچه را» [kutʃe ro]

در فرایند تبدیل تکواژ /ra/ به تکواژ گونه [ro] واکه افتاده /a/ یک درجه افراشته‌تر شده و به واکه [o] تبدیل شده است. فرایند افراستگی در جم (۱۳۹۴) به صورت افزایش ارتفاع یک واکه و تبدیل آن به یک واکه افراشته یا افراشته‌تر تعریف شده است.

عامل تبدیل تکواژ /ra/ به تکواژ گونه [ro] محدودیت نشان‌داری a_{postposition}* است. این محدودیت تولید واکه [a] در پس‌اضافه را مجاز نمی‌شمارد. از آنجا که بر اساس دبیرمقدم (۱۳۹۲: ۹۷) واژه «را» تنها پس‌اضافه زبان فارسی است، مجاز نبودن واکه [a] بر اساس این محدودیت فقط شامل این واژه می‌شود و بر سایر واژه‌های زبان فارسی اعمال نمی‌شود. گفتنی است که لحاظ کردن مقوله واژگانی postposition در این محدودیت با الگوبرداری از

1. George Kingsley Zipf
2. Functional Phonology
3. Hadumod Bussmann
4. Paul Boersma
5. Law of Least Effort
6. Principle of Minimal Effort

۷. در فارسی معیار فقط آخرین واج دو واژه «و» و «نه» واکه /a/ است.

محدودیت‌های مشخص‌شده با مقوله واژگانی *DEL_{noun} و *DEL_{adjective} (آنتیلا^۱، ۲۰۰۲) صورت پذیرفته است.

از آنجا که در تبدیل تکواژ /ra/ به تکواژگونه [ro] واکه افتاده /a/ به واکه افراشته‌تر [o] تبدیل می‌شود، محدودیت پایایی IDENT[low] که تبدیل مشخصه [+ افتاده] به [- افتاده] را در برون‌داد نسبت به صورت متناظر آن در درون‌داد جریمه می‌کند، با محدودیت نشان‌داری *a_{postposition} در تعارض است. رتبه‌بندی (۵) فرایند اجباری تبدیل واکه افتاده /a/ به واکه افراشته‌تر [o] در واژه «را» را پس از واژه‌های مختوم به سه واکه [a]، [e] و [a] تبیین می‌کند:

$${}^2(3)*a_{popo} >> IDENT [low]$$

رخداد این فرایند در واژه «را» پس از واژه‌های «کوچه»، «و» و «ما» که به ترتیب مختوم به سه واکه [a]، [e] و [a] هستند، در تابلوهای به هم پیوسته (۱a)، (۱b) و (۱c) مورد تحلیل قرار گرفته است:

تابلوهای به هم پیوسته (۱): افراستگی واکه

Input:/kutʃe ra/	*a _{popo}	IDENT[low]
a.i [kutʃe ro]		*
a.ii [kutʃe ra]	*!	
Input:/va ra/		
b.i [va ro]		*
b.ii [va ra]	*!	
Input:/ma ra/		
c.i [ma ro]		*
c.ii [ma ra]	*!	

همان گونه که آشکار است، گزینه‌های (ii) در هر سه تابلو به علت داشتن واکه [a] در واژه «را» محدودیت نشان‌داری *a_{popo} را نقض کرده‌اند. ولی گزینه‌های (i) که فاقد این واکه در واژه «را» هستند این محدودیت را رعایت کرده‌اند. بنابراین، گزینه‌های (i) به عنوان برون‌داد بهینه برگزیده شده‌اند.

1. ArtoAnttila

۲. واژه postposition به صورت کوتاه شده popo تبدیل شده است.

۲.۲. تبدیل /ra/ به [o] پس از همخوان‌ها

تکواژ /ra/ در بافت پس از واژه‌های مختوم به یک همخوان به تکواژگونه [o] تبدیل می‌شود:

(۴) «پول را» /pul ra/ → [pulo] «من را» /man ra/ → [mano]
 «توپ را» /tup ra/ → [tupo] «در را» /dar ra/ → [daro]

بر اساس شقاقی (۱۳۸۷: ۷۴-۷۳) تکواژگونه [o] یک پی‌بست است، زیرا به یک میزبان (واژه ماقبل خود) بچسبد. مطابق با توضیحاتی که کاتامبا (۱۹۹۳: ۲۴۶-۲۴۵) ارائه می‌دهد، تکواژگونه [o] را باید یک واژه‌بست ساده^۲ به شمار آورد. بر اساس تعریف کاتامبا واژه‌بست‌هایی که صورت کوتاه شده واژه‌های خودایستا^۳ هستند، واژه‌بست ساده نامیده می‌شوند. مانند واژه‌بست‌های s', ve و s' در زبان انگلیسی که به ترتیب صورت‌های کوتاه‌شده واژه‌های خودایستای have, has و is هستند. کاتامبا می‌افزاید: تفاوت واژه‌بست‌های ساده با واژه‌های تمام‌عیار این است که آنها باید به لحاظ واجی به یک میزبان بچسبند. زیرا آنها به لحاظ نوایی ناقص^۴ هستند و به طور مجزا امکان رخداد ندارند. نحوه چسبیدن واژه‌بست‌های ساده به میزبان تابع قواعد واجی فراواژگانی^۵ است.

برای نمونه، مراحل اشتقاق بازنمایی آوایی [mano] از بازنمایی واجی /man ra/ در (۵) نشان داده شده است:

(۵) بازنمایی واجی /man ra/ حذف rmana
 افراشتگی mano بازنمایی آوایی [mano]

در اشتقاق (۵) مختوم به همخوان بودن واژه «من» شرایط حذف همخوان /r/ را فراهم کرده است. با حذف این همخوان، تک‌هجای واژه «را» در واقع آغاز خود را از دست می‌دهد. ولی از آنجا که در زبان فارسی هجاها باید دارای آغاز باشند، همخوان /n/ به عنوان آخرین همخوان واژه «من» به آغاز تهی‌هجایی که واکه /a/ یا /o/ در هسته آن قرار دارد، منتقل می‌شود. انتقال

1. Francis Katamba
2. Simple Clitic
3. Self-Standing
4. Prosodically Deficient
5. Post-Lexical Phonological Rules

یک همخوان از یک هجا به هجای مجاور «هجابندی مجدد» نامیده می‌شود (جم، ۱۳۹۴ الف؛ جم، ۱۳۹۴ ب). همچنین، بین فرایند حذف همخوان /r/ و افراشتگی «تعامل زمینه‌چین» وجود ندارد. زیرا حذف همخوان /r/ هیچ‌نقشی در فرایند افراشتگی ندارد. گفتنی است که دلیل تقدم فرایند حذف همخوان /r/ بر فرایند افراشتگی این است که در برخی از لهجه‌ها و گویش‌ها ساختی همچون «من را» به صورت [mana] تلفظ می‌شود. خود این امر نشان می‌دهد که ابتدا حذف همخوان /r/ رخ می‌دهد، بعد در فارسی معیار افراشتگی رخ می‌دهد و در آن لهجه‌ها و گویش‌ها فرایند دوم رخ نمی‌دهد.

محدودیت نشان‌داری *C]r_{popo} عامل حذف همخوان /r/ در واژه «را» در بافت پس از واژه‌های مختوم به یک همخوان است. این محدودیت با الگوبرداری کلی از محدودیت نشان‌داری C]stemX (مک‌براید، ۲۰۰۴: ۱۳۳) صورت‌بندی شده است. محدودیت ضد حذف MAX (مک‌کارتی و پرینس، ۱۹۹۵) در برابر آن قرار دارد و حذف هر واجی را در برون‌داد جریمه می‌کند. رتبه‌بندی (۶) دو فرایند حذف همخوان /r/ در بافت پس از واژه‌های مختوم به یک همخوان و تبدیل واکه افتاده /a/ به واکه افراشته‌تر [o] را تبیین می‌کند:

$$(6) *C] r_{popo}, *a_{popo} >> MAX >> IDENT [low]$$

رخداد این دو فرایند در واژه «را» پس از واژه مختوم به همخوان «من»، در تابلوی (۲) مورد تحلیل قرار گرفته است:

تابلوی (۲) حذف همخوان /r/ و افراشتگی واکه

Input: /man ra/	*C]r _{popo}	*a _{popo}	MAX	IDENT [low]
a. [mano]			*	*
b. [mana]		*!	*	
c. [man ro]	*!			*
d. [man ra]	*!	*		

همان گونه که آشکار است، گزینه‌های (c) و (d) به علت داشتن همخوان [r] در بافت پس از همخوان [n] محدودیت نشان‌داری *C]r_{postposition} را نقض کرده و از رقابت کنار رفته‌اند. ولیدو گزینه (a) و (b) که فاقد همخوان [r] هستند این محدودیت را رعایت کرده و

1. Resyllabification
2. Alexander Ian MacBride

رقابت شان به محدودیت نشان‌داری α_{popo} *کشیده شده است. گزینه (b) به علت داشتن واژه [a] این محدودیت را نقض کرده است. بنابراین، گزینه (a) که فاقد این واژه است این محدودیت را رعایت کرده و به عنوان برون‌داد بهینه برگزیده می‌شود.

۲.۳. تبدیل /ra/ به [ro] یا [o] پس از سه واژه [i]، [u] و [o]

واژه «را» در بافت پس از واژه‌های مختوم به سه واژه [i]، [u] و [o] به طور اختیاری به یکی از دو تکواژگونه [ro] یا [o] تبدیل می‌شود:

(۷) «چی را» [tʃi ro] ~ [tʃijo]

«پتو را» [patu ro] ~ [patuwo]

«کادو را» [kado ro] ~ [kadowo]

همان گونه که در [tʃijo]، [patuwo] و [kadowo] آشکار است، یک غلت جایگزینهمخوان /r/ شده است. این جایگزینی بدین صورت بوده که ابتدا همخوان /r/ حذف شده و این حذف موجب التقای واژه‌ها شده است. سپس، این التقای واژه‌ها از طریق درج یک غلت به عنوان همخوان میانجی برطرف شده است. مراحل اشتقاق بازنمایی‌های آوایی [tʃijo]، [patuwo] و [kadowo] به ترتیب از بازنمایی‌های واجی /tʃi ra/، /patu ra/ و /kado ra/ بدین صورت خواهد بود:

(۸) بازنمایی واجی /tʃi ra/، /patu ra/، /kado ra/ حذف r (التقای واژه‌ها)
 patuakadoatʃia درج غلت میانجی (رفع التقای واژه‌ها)
 patuwakadowatʃia افراشتگی tʃijo patuwokadowo بازنمایی آوایی
 [patuwo][kadowo] [tʃijo]

پیرامون چرای جایگزینهمخوان /r/ با غلت میانجی، باید گفت که تلفظ توالی [i] و [j] راحت‌تر از تلفظ توالی [i] و [r] و تلفظ توالی [u] و [w] یا توالی [o] و [w] نیز راحت‌تر از تلفظ توالی

۱. صادقی (۱۳۶۵) بیان می‌دارد که همخوان میانجی [j] در بیشتر موارد به صورت کامل تلفظ می‌شود. اما همخوان میانجی [w] در اکثر موارد به صورت خفیف و گاه به شکل بسیار خفیف تلفظ می‌شود. به طوری که برخی مؤلفان آنها را نادیده انگاشته و یا این‌که تصور کرده‌اند که در این گونه موارد دو واژه بدون هیچ گونه واسطه در کنار هم قرار می‌گیرند.

[u] و [r] یا توالی [o] و [r] است. زیرا با توجه به دلایل زیر، تولید واکه افراشته [i] تولید غلت افراشته [j]، و تولید دو واکه گرد [u] و [o] تولید غلت گرد [w] را تسهیل می‌کند.

هنگام تلفظ واکه افراشته [i]، زبان نزدیک به کام‌قرار می‌گیرد. هنگام تلفظ غلت افراشته [j] نیز زبان دقیقاً در همان وضعیت، یعنی نزدیک به کام قرار می‌گیرد. بنابراین، هنگام تلفظ توالی [i] و [j] مثلاً در [tʃijɔ] زبان پس از تولید واکه [i]، در همان وضعیت افراشته (نزدیک به کام) نیم‌واکه [j] را نیز تولید می‌کند. ولی هنگام تلفظ توالی [i] و [r] در [tiro] زبان پس از تولید واکه [i]، باید تغییر وضعیت بدهد تا بتواند همخوان [r] را تولید کند.

توالی [u] و [w] یا توالی [o] و [w] مثلاً هنگام تلفظ [patuwo] یا [kadowo] فقط توسط یک اندام فراگویی، یعنی لب‌ها تولید می‌شود. بدین صورت که هنگام تلفظ [patuwo] یا [kadowo] پس از تولید واکه [u] یا [o]، لب‌ها در همان وضعیت گردشده، نیم‌واکه [w] را نیز تولید می‌کنند. ولی توالی [u] و [r] یا توالی [o] و [r] مثلاً هنگام تلفظ [paturo] یا [kado ro] توسط دو اندام جداگانه یعنی لب‌ها و زبان تولید می‌شوند.

محدودیت نشان‌داری [AGREE[+high]] که ایجاب می‌کند دو واج مجاور در مشخصه افراشته مطابقت داشته باشند، موجب مجاورت واکه افراشته [i] و غلت افراشته [j] است. همچنین، محدودیت نشان‌داری [AGREE[+round]] که ایجاب می‌کند دو واج مجاور در مشخصه گرد مطابقت داشته باشند، موجب مجاورت هر یک از دو واکه گرد [u] و [o] با غلت گرد [w] می‌باشد. این دو محدودیت از خانواده محدودیت‌های [AGREE[F]] (لومباردی، ۱۹۹۶؛ باکوویچ: ۲۰۰۰) می‌باشند.

به هدف اختصار، در این پژوهش محدودیت AGREE^۲ به عنوان نماینده دو محدودیت [AGREE[+high]] و [AGREE[+round]] به کار رفته است. محدودیت AGREE^۲ عاملاً صلیج‌گزینی همخوان /r/ با غلت در بافت بین سه واکه [i]، [u] و [o] و واکه [o] یواژه «را» است.

هر گاه درجی رخ می‌دهد محدودیت پایایی ضد درج DEP نیز باید در رتبه‌بندی قرار بگیرد. محدودیت AGREE باید بر دو محدودیت پایایی MAX و DEP مسلط باشد. زیرا

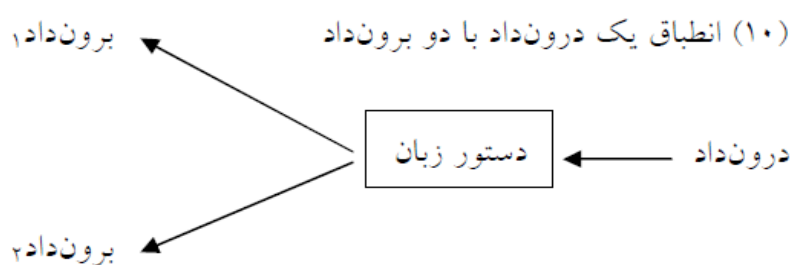
1. Linda Lombardi

۲. لومباردی (۱۹۹۶) نیز AGREE را بدون ذکر مشخصه مورد نظر در صورت این محدودیت به کار برده است.

محدودیت MAX مانع حذف همخوان /r/ و محدودیت DEP مانع درج غلت می شوند. رتبه‌بندی (۹)، تبیین کننده تعامل زمینه‌چیندو فرایند حذف همخوان /r/ و درج غلت افزون بر افراستگی است:

(9) *a_{popo} >> AGREE >> MAX, DEP >> IDENT [low]

اما همان گونه که پیشتر بیان شد و نمونه‌های از آن در (۷) ارائه گردید، جایگزینی یا عدم جایگزینی همخوان /r/ با غلت در بافت بین سه واژه [i]، [u] و [o] و واژه [o] یواژه «را» فرایندی اختیاری است. به سخنی دیگر، هر دو تلفظ در گونه گفتاری به کار می‌رود. در این وضعیت که اختیاری بودن^۱ یا گوناگونی آزاد^۲ نامیده می‌شود مثلاً تلفظ «چی را»، «پتو را» و «کادو را»، به دو صورتی که در (۷) ارائه گردید، منجر به تغییر معنی واژه نمی‌شود. گوناگونی آزاد در نظریه بهینگی به صورت انطباق یک درون‌داد با دو برون‌داد که هر دو دستوری هستند، تعریف می‌شود (کگر^۳ ۱۹۹۹: ۴۰۴-۴۰۷).



منظور از اختیاری بودن گونه‌ها این نیست که این پدیده کاملاً غیرقابل پیش‌بینی باشد، بلکه حاکی از این است که توزیع دو برون‌داد یا دو گونه در کنترل اصول دستور زبان نیست و دامنه گسترده‌ای از عوامل فرادستوری^۴ در انتخاب یک گونه نسبت به گونه دیگر دخالت دارد؛ این عوامل شامل متغیرهای زبانی - اجتماعی همچون جنسیت، سن، طبقه اجتماعی و سطح سواد و متغیرهای کنشی^۵ از قبیل سبک و سرعت گفتار می‌باشند. از این‌رو، تبیین گوناگونی آزاد برای رویکردهای صورت‌گرا از جمله واج‌شناسی اشتقاقی قاعده‌بنیاد و نظریه بهینگی چالش‌برانگیز

1. Optionality
2. Free Variation
3. Rene Kager
4. Extragrammatical
5. Performance Variables

است. در نظریه اشتقاقی قاعده‌بنیاد، قواعد اختیاری^۱ به عنوان راه حل مسئله گوناگونی آزاد در نظر گرفته می‌شوند؛ در یک اشتقاق، رخداد یا عدم رخداد یک قاعده اختیاری منجر به تولید داده‌های متفاوتی می‌شود. مسئله گوناگونی آزاد برای نظریه بهینگی چالش‌برانگیزتر است. زیرا دستور زبان آن، یک ابزار انطباق درون‌داد – برون‌داد به شیوه‌ای جبرگرایانه^۲ است؛ بدین مفهوم که هر درون‌داد، فقط با یک برون‌داد یگانه، که هماهنگ‌ترین گزینه نسبت به سلسله‌مراتب محدودیت‌هاست، انطباق می‌یابد. بر این اساس، یک رقابت جبرگرایانه نمی‌تواند دو گزینه برنده (بهینه) داشته باشد. برخلاف قاعده‌ها، محدودیت‌ها ابزار خاص یک زبان نیستند که به طور اختیاری اعمال شوند، بلکه آنها عناصر دستور جهانی هستند که در هر دستور زبانی بالقوه فعال هستند. از این رو، راه حل مسئله گوناگونی آزاد تنها در رتبه‌بندی محدودیت‌ها نهفته است. در این راستا، رویکرد رتبه‌بندی آزاد^۳ توسط پرینس و اسمولنسکی (۱۹۹۳: ۵۱) مطرح شده و به عنوان همتای قاعده اختیاری مورد بحث قرار گرفته است (کیپارسکی ۱۹۹۳، کگر ۱۹۹۴، رینولدز^۴ ۱۹۹۴، آنتیلا ۱۹۹۵). طبق این رویکرد، رتبه‌بندی ثابت دو محدودیت C1 و C2 دیگر مفروض نیست، بلکه آنها به طور آزاد رتبه‌بندی می‌شوند و روال ارزیابی دو شق می‌شود؛ در یک شق، C1 بالاتر از C2 و در شق دیگر C2 بالاتر از C1 رتبه‌بندی می‌شود. انتخاب برون‌داد واقعی به این بستگی دارد که در لحظه تولید یک واژه توسط یک گویشور، کدام یک از این دو محدودیت بالاتر از دیگری قرار بگیرد. پس در چارچوب رویکرد رتبه‌بندی آزاد ارزیابی رخداد اختیاری فرایند «جایگزینی یا عدم جایگزینی همخوان /r/ با یک غلت» به دو «زیرسلسله مراتب»^۵ تقسیم می‌شود که هر کدام یک برون‌داد بهینه را برمی‌گزیند؛ برون‌داد بهینه طبق رتبه‌بندی (۹) گزینه دارای غلت و برون‌داد بهینه طبق رتبه‌بندی (۱۱) گزینه دارای همخوان /r/ است. تسلط و محدودیت پایایی MAX و DEP بر محدودیت AGREE مانع حذف همخوان /r/ و درج غلت می‌شود:

$$(11) *a_{\text{popo}} >> \text{MAX}, \text{DEP} >> \text{AGREE} >> \text{IDENT} [\text{low}]$$

1. Optional Rules
2. Deterministic
3. Free Ranking
4. William T. Reynolds
5. Subhierarchy

رخداد اختیاری «جایگزینی یا عدم جایگزینی همخوان /r/ با یک غلت» در ساخت «چی را» در تابلوهای به هم پیوسته (۳a) و (۳b) مورد تحلیل قرار گرفته است:

تابلوهای (۳a) و (۳b) اختیاری‌بودگی در (عدم) جایگزینی همخوان /r/ با غلت

Input: /tʃi ra/					
	*a _{popo}	AGREE	MAX	DEP	IDENT [low]
a.i [tʃijɔ]			*	*	*
a.ii [tʃi ro]		*!			*
a.iii [tʃi ra]	*!	*			
	*a _{popo}	MAX	DEP	AGREE	IDENT [low]
b.i [tʃi ro]				*	*
b.ii [tʃijo]		*!	*		*
b.iii [tʃi ra]	*!			*	

همان گونه که در هر دو تابلوی (۳a) و (۳b) آشکار است، گزینه‌های (i) به دلیل داشتن واکه [a] در پس‌اضافه «را» محدودیت مسلط *a_{popo} را نقض کرده و در همان آغاز از رقابت کنار رفته‌اند. سپس، در تابلوی (۳a) رقابت دو گزینه (a.i) و (a.ii) که محدودیت مسلط *a_{popo} را رعایت کرده‌اند، به محدودیت AGREE کشیده شده است. گزینه (a.ii) به علت عدم مطابقت واج‌هایش در مشخصه [+افراشته] این محدودیت را نقض کرده است. بنابراین، گزینه (a.i) که در آن واج‌های [i] و [j] در مشخصه [+افراشته] مطابقت دارند این محدودیت را رعایت کرده و به عنوان برون‌داد بهینه برگزیده شده است. اما در تابلوی (۳b) رقابت دو گزینه (b.i) و (b.ii) که محدودیت مسلط *a_{popo} را رعایت کرده‌اند، به دو محدودیت پایایی MAX و DEP کشیده شده است. گزینه (a.ii) به علت حذف همخوان /r/ و درج غلت این دو محدودیت را به ترتیب نقض کرده است. بنابراین، گزینه (a.i) که هیچ حذف و درجی در آن رخ نداده، این دو محدودیت را رعایت کرده و به عنوان برون‌داد بهینه برگزیده شده است.

۳. نتیجه‌گیری

نوآوریمقاله پیش‌رو این است که نخستین پژوهشی می‌باشد که به تلفظ واژه «را» پرداخته است. به رغم تغییرات بسیار واژه «را»، دو آوای نخست آن، یعنی /r/ و /a/ از پارسی باستان به

پارسی نوین رسیده است. البته این واژه با تلفظ /ra/ فقط در سبک رسمی به کار می‌رود و هیچ کاربردی در گونه گفتاری یا غیر رسمی ندارد. این واژه طی تحول تاریخی خود از پنج آوا به یک آوا کاهش یافته که بیشترین تغییر نیز در دوره پارسی نوین رخ داده است. این کوتاه‌شدگی به علت بسامد بسیار زیاد کاربرد این واژه می‌باشد. تکواژ «را» دو تکواژگونه [ro] و [o] دارد که مقید به بافت آوایی واژه پیش از خود هستند:

واژه «را» در بافت پس از واژه‌های مختوم به سه واکه [e]، [a] و [a] طی یک فرایند اجباری به [ro] تبدیل می‌شود. در فرایند تبدیل تکواژ /ra/ به تکواژگونه [ro] واکه افتاده /a/ طی فرایند افراشتگی به واکه [o] تبدیل شده است. عامل تبدیل تکواژ /ra/ به تکواژگونه [ro] محدودیت نشان‌داری *a_{popo} است. این محدودیت تولید واکه [a] در پس‌اضافه را مجاز نمی‌شمارد.

تکواژ /ra/ در بافت پس از واژه‌های مختوم به یک همخوان، به تکواژگونه [o] تبدیل می‌شود. محدودیت نشان‌داری *C]rpostposition عامل حذف همخوان /r/ در واژه «را» در بافت پس از واژه‌های مختوم به یک همخوان است.

واژه «را» در بافت پس از واژه‌های مختوم به سه واکه [i]، [u] و [o] به طور اختیاری، به یکی از دو تکواژگونه [ro] یا [o] تبدیل می‌شود. این وضعیت اختیاری بودن یا گوناگونی آزاد نامیده می‌شود. گوناگونی آزاد در نظریه بهینگی به صورت انطباق یک درون‌داد با دو برون‌داد که هر دو دستوری هستند تعریف می‌شود.

علت تبدیل واژه «را» به [o] پس از واژه‌های مختوم به سه واکه [i]، [u] و [o]، حذف همخوان /r/ است که شرایط را برای درج غلت میانجی فراهم می‌کند. جایگزینی همخوان /r/ با غلت بدین دلیل رخ می‌دهد که تولید واکه افراشته [i] تولید غلت افراشته [j]، و تولید دو واکه گرد [u] یا [o] تولید غلت گرد [w] را تسهیل می‌کند، زیرا هنگام تلفظ توالی [i] و [j] زبان پس از تولید واکه [i]، در همان وضعیت افراشته (نزدیک به کام) نیم‌واکه [j] را نیز تولید می‌کند. ولی هنگام تلفظ توالی [i] و [r] زبان پس از تولید واکه [i]، باید تغییر وضعیت بدهد تا بتواند همخوان [r] را تولید کند. همچنین، توالی [u] و [w] یا توالی [o] و [w] فقط توسط یک اندام فراگویی یعنی لب‌ها تولید می‌شود. ولی توالی [u] و [r] یا توالی [o] و [r] توسط دو اندام فراگویی جداگانه یعنی لب‌ها و زبان تولید می‌شوند. بنابراین، تلفظ توالی [i] و [j]

راحت‌تر از تلفظ توالی [i] و [r] است. تلفظ توالی [u] و [w] یا توالی [o] و [w] نیز راحت‌تر از تلفظ توالی [u] و [r] یا توالی [o] و [r] است. دو محدودیت AGREE[+high] و AGREE[+round] به ترتیب موجب مجاورت واکه افراشته [i] با غلت افراشته [j] و مجاورت دو واکه گرد [u] و [o] با غلت گرد [w] می‌باشند.

کتابنامه

- جم، بشیر (۱۳۹۴ الف). راه‌کارهای برطرف کردن التقای واکه‌ها در زبان فارسی. *مجله زبان‌شناسی و گویش‌های خراسان*. سال هفتم، ش ۱، پیاپی ۱۲، بهار و تابستان. ص ۷۹-۱۰۰
- جم، بشیر (۱۳۹۴ ب). *فرهنگ توصیفی فرایندهای واجی*. تهران: مرکز نشر دانشگاهی.
- حاجتی، عبدالخلیل (۱۳۵۸). فعل لازم و «را» در زبان فارسی. *مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی تربیت معلم*. ش ۵. ص ۲۱۱-۱۸۵.
- دبیرمقدم، محمد (۱۳۶۹). پیرامون «را» در زبان فارسی. *مجله زبان‌شناسی*، س ۷، ش ۱، ص ۲-۶۰.
- دبیرمقدم، محمد (۱۳۹۲). *رده‌شناسی زبان‌های ایرانی*. تهران: سمت.
- شقایی، ویدا (۱۳۸۷). *مبانی صرف*. تهران: سمت.
- صادقی، علی اشرف (۱۳۴۹). «را» در زبان فارسی امروز. *نشریه دانشکده ادبیات و علوم انسانی تبریز*. ش مسلسل ۹۳. ص ۲۲-۹.
- صادقی، علی اشرف (۱۳۶۵). التقای مصوت‌ها و مسأله صامت‌های میانجی. *مجله زبان‌شناسی*، ش ۶، ۳-۲۲.
- نجفی، ابوالحسن (۱۳۶۶). «را» پس از فعل. *نشر دانش*. س ۷، ش ۶.

- Amherst: GLSA. Prince, A., & Smolensky, P. (1993/2004). *Optimality theory: constraint in generative grammar*. MIT Press.
- Anttila, A. (1995). *Deriving variation from grammar: a study of Finnish genitives*. MS., Stanford University. [ROA-63]
- Anttila, A. (2002). Morphologically conditioned phonological alternations. *NLLT* 20.1: 1-42.
- Baković, E. (2000). *Harmony, Dominance and Control*. Doctoral dissertation, Rutgers University, New Brunswick, NJ.
- Boersma, P (1998). *Functional phonology. Formalizing the interactions between articulatory and perceptual drives*. Utrecht: LOT.
- Bussmann, H (1996), *Routledge dictionary of language and linguistics*. London and New York: Routledge.

- Faithfulness and reduplicative identity, In J. Beckman; L. Walsh Dickey & S. Urbanczyk, (Eds.). *University of Massachusetts occasional papers in linguistics* 18: *Optimality theory* (249–384).
- Human Behavior and the Principle of Least Effort. Boston: Addison Wesley.
- Kager, R. (1994). *Ternary rhythm in alignment theory*. Unpublished Ms., Utrecht University. [ROA-35].
- Kager, R. (1999). *Optimality Theory*. Cambridge: Cambridge University Press.
- Karimi, S. (1989). *Aspects of Persian Syntax, Specificity, and the Theory of Grammar*. Doctoral dissertation, University of Washington.
- Katamba, F. (1993). *Morphology*. London: Macmillan press Ltd.
- Kent, R.G. (1950). *Old Persian: Grammar, Texts, Lexicon*, New Haven: American Oriental Society.
- Kiparsky, P. (1993). Variable rules. Handout from *Rutgers Optimality Workshop I*, October, Rutgers University, New Brunswick, NJ.
- Lombardi, L. (1996). *Positional Faithfulness and Voicing Assimilation in Optimality Theory*. Ms., University of Maryland, College Park.
- MacBride, A. I. (2004). *A constraint-based approach to morphology*, Doctoral dissertation, University of California.
- McCarthy, J. & Prince, A. (1995).
- Reynolds, W. T. (1994). *Variation and phonological theory*. Doctoral dissertation. University of Pennsylvania, Philadelphia.
- Zipf, G. (1949).

این مقاله به روش توصیفی - تحلیلی در چارچوب نظریه بهینگی (پرینس^۱ و اسمولنسکی^۲، ۲۰۰۴/ ۱۹۹۳) انجام شده و هدف آن بررسی بافت‌های گوناگون و فرایندهای واجی‌ای است که موجب تغییر تلفظ واژه «را» می‌شوند. البته پیش از ورود به تحلیل‌های بهینگی ترتیب رخداد این فرایندها و تعامل‌شان با یکدیگر، مورد بررسی قرار می‌گیرد. شیوه انجام پژوهش بدین صورت بوده که بافت‌های گوناگون و فرایندهای واجی عامل تغییر تلفظ واژه «را» ارائه شده و مورد استدلال قرار می‌گیرند. سپس محدودیت‌هایی که تعامل‌شان با یکدیگر موجب رخداد این فرایندها می‌شود معرفی و رتبه‌بندی می‌شوند.

۲. تحلیل داده‌ها

دبیرمقدم (۱۳۶۹) در بخشی از مقاله خود به تحول تاریخی واژه «را» می‌پردازد. وی به نقل از کنت^۳ (۱۹۵۰: ۲۰۵) بیان می‌دارد که تلفظ این واژه در پارسی باستان به صورت rAdij بوده است. وی می‌افزاید که واژه «را» سپس در فارسی میانه به rAj/rAd تبدیل شده است. شقاقی (۱۳۸۷: ۶۳) بیان می‌دارد که تکواژ «را» دو تکواژگونه [ro] و [o] دارد که مقید به بافت آوایی واژه پیش از خود هستند؛ تکواژگونه [ro] پس از واژه‌های مختوم به واکه و تکواژگونه [o] پس از واژه‌های مختوم به همخوان به کار می‌رود.

تحول تاریخی واژه «را» طی سه دوره پارسی باستان، پارسی میانه و پارسی نوین را می‌توان به صورت زیر نشان داد:

(۱) پارسی نوین پارسی میانه پارسی باستان

$rAdij > rAd > rAj \quad rA > or > o$

همان گونه که پیداست، به رغم تغییرات بسیار واژه «را»، دو آوای نخست آن، یعنی /r/ و /A/ از پارسی باستان به پارسی نوین رسیده است. البته به این نکته نیز می‌توان اشاره کرد که این واژه طی تحول تاریخی خود از پنج آوا به یک آوا کاهش یافته که بیشترین تغییر نیز در دوره پارسی نوین رخ داده است. این کوتاه‌شدگی به علت بسامد بسیار زیاد کاربرد این واژه

1. Alan Prince

2. Paul Smolensky

3. Roland GrubbKent

مجله زبانشناسی و گویش‌های خراسان، دانشگاه فردوسی مشهد، علمی- پژوهشی، بهار و تابستان ۱۳۹۶، شماره پیاپی ۱۶

دکتر بشیر جم (استادیار گروه مترجمی زبان انگلیسی دانشگاه شهرکرد، شهرکرد، ایران)^۱

پیرامون تلفظ «را» در زبان فارسی^۱

چکیده

واژه «را» در سبک گفتاری پس از واژه‌های مختوم به واکه‌ها به صورت [ro] و پس از واژه‌های مختوم به همخوان‌ها به صورت [o] تلفظ می‌شود. زیرا وجود یک همخوان پیش از واژه «را» موجب حذف همخوان /r/ می‌شود. البته این همخوان طی یک فرایند اختیاری پس از واژه‌های مختوم به سه واکه [i]، [u] و [o] نیز حذف می‌شود و یک غلت جایگزین آن می‌گردد. هدف این مقاله توصیفی-تحلیلی بررسی بافت‌های گوناگون و فرایندهای واجی‌ای است که موجب تغییر تلفظ واژه «را» می‌شوند. بدین منظور محدودیت‌هایی که تعامل شان در قالب رتبه‌بندی‌ها موجب رخداد این فرایندها می‌شود در چارچوب نظریه بهینگی معرفی می‌شوند. البته پیش از ورود به تحلیل‌های بهینگی ترتیب رخداد این فرایندها و تعامل‌شان با یکدیگر مورد بررسی قرار می‌گیرد.

کلیدواژه‌ها: پس‌اضافه «را»، تعامل زمینه‌چین، افراستگی، گوناگونی آزاد، نظریه بهینگی

۱. مقدمه

تاکنون پژوهش‌های بسیاری پیرامون واژه «را» انجام شده است. از این میان می‌توان صادقی (۱۳۴۹)، حاجتی (۱۳۵۸)، نجفی (۱۳۶۶)، کریمی (۱۹۸۹) و تاثیرگذارترین آنها دبیرمقدم (۱۳۶۹) را نام برد. این آثار و سایر آثاری که واژه «را» را بررسی کرده‌اند غالباً به کاربردهای نحوی، کلامی یا معنایی این واژه پرداخته‌اند و تلفظ آن را مورد تحلیل قرار نداده‌اند.

۱. این عنوان با الهام از مقاله «پیرامون «را» در زبان فارسی» اثر ماندگار دکتر محمد دبیرمقدم انتخاب شده است.

این مقاله به روش توصیفی - تحلیلی در چارچوب نظریه بهینگی (پرینس^۱ و اسمولنسکی^۲، ۲۰۰۴/۱۹۹۳) انجام شده و هدف آن بررسی بافت‌های گوناگون و فرایندهای واجی‌ای است که موجب تغییر تلفظ واژه «را» می‌شوند. البته پیش از ورود به تحلیل‌های بهینگی ترتیب رخداد این فرایندها و تعامل‌شان با یکدیگر، مورد بررسی قرار می‌گیرد. شیوه انجام پژوهش بدین صورت بوده که بافت‌های گوناگون و فرایندهای واجی عامل تغییر تلفظ واژه «را» ارائه شده و مورد استدلال قرار می‌گیرند. سپس محدودیت‌هایی که تعامل‌شان با یکدیگر موجب رخداد این فرایندها می‌شود معرفی و رتبه‌بندی می‌شوند.

۲. تحلیل داده‌ها

دبیرمقدم (۱۳۶۹) در بخشی از مقاله خود به تحول تاریخی واژه «را» می‌پردازد. وی به نقل از کنت^۳ (۱۹۵۰: ۲۰۵) بیان می‌دارد که تلفظ این واژه در پارسی باستان به صورت *radij* بوده است. وی می‌افزاید که واژه «را» سپس در فارسی میانه به *raj/rad* تبدیل شده است. شقاقی (۱۳۸۷: ۶۳) بیان می‌دارد که تکواژ «را» دو تکواژگونه *[ro]* و *[o]* دارد که مقید به بافت آوایی واژه پیش از خود هستند؛ تکواژگونه *[ro]* پس از واژه‌های مختوم به واکه و تکواژگونه *[o]* پس از واژه‌های مختوم به همخوان به کار می‌رود.

تحول تاریخی واژه «را» طی سه دوره پارسی باستان، پارسی میانه و پارسی نوین را می‌توان به صورت زیر نشان داد:

(۱) پارسی نوین پارسی میانه پارسی باستان

$rad > raj \quad ra > or > o$ $radij >$

همان گونه که پیدا است، به رغم تغییرات بسیار واژه «را»، دو آوای نخست آن، یعنی */r/* و */a/* از پارسی باستان به پارسی نوین رسیده است. البته به این نکته نیز می‌توان اشاره کرد که این واژه طی تحول تاریخی خود از پنج آوا به یک آوا کاهش یافته که بیشترین تغییر نیز در دوره پارسی نوین رخ داده است. این کوتاه شدگی به علت بسامد بسیار زیاد کاربرد این واژه

1. Alan Prince

2. Paul Smolensky

3. Roland GrubbKent

می باشد، زیرا یکی از دلایل کوتاه شدن عناصر زبانی بسامد زیاد کاربرد آنهاست. به طور کلی انگیزه و دلیل اساسی کوتاه شدگی عناصر زبانی، اصل اقتصاد و کم‌کوشی زبان (زیف^۱، ۱۹۴۹: vii) است. این اصل در زبان شناسی نقش‌گرا^۲ بر اساس بوسمن^۳ (۱۹۹۶) و برزما^۴ (۱۹۹۸) به ترتیب «قانون کمترین کوشش»^۵ و «اصل کوشش کمینه»^۶ نامیده شده است. طبق این اصل، گویشوران گرایش دارند تا در تولید عناصر زبانی، انرژی و کوشش کمتری به کار ببرند. امروزه واژه «را» با تلفظ /ra/ فقط در سبک رسمی به کار می‌رود. به سخنی دیگر، این تلفظ هیچ کاربردی در گونه گفتاری یا غیر رسمی ندارد. تلفظ این واژه به صورت [ro] یا [o] در بافت‌های گوناگون حاصل تعامل چندین محدودیت نشان‌داری و پایایی در قالب رتبه‌بندی‌های گوناگون است. این موارد در سه بخش مورد تحلیل قرار گرفته‌اند:

۲. ۱. تبدیل /ra/ به [ro] پس از سه واکه [e]، [a] و [a]

واژه «را» در بافت پس از واژه‌های مختوم به سه واکه [e]، [a] و [a] طی یک فرایند اجباری به [ro] تبدیل می‌شود:

(۲) «ما را» [ma ro]^۷ «وَرَا» [va ro] «کوچه را» [kutʃe ro]

در فرایند تبدیل تکواژ /ra/ به تکواژ گونه [ro] واکه افتاده /a/ یک درجه افراشته‌تر شده و به واکه [o] تبدیل شده است. فرایند افراستگی در جم (۱۳۹۴) به صورت افزایش ارتفاع یک واکه و تبدیل آن به یک واکه افراشته یا افراشته‌تر تعریف شده است.

عامل تبدیل تکواژ /ra/ به تکواژ گونه [ro] محدودیت نشان‌داری a_{postposition}* است. این محدودیت تولید واکه [a] در پس‌اضافه را مجاز نمی‌شمارد. از آنجا که بر اساس دبیرمقدم (۱۳۹۲: ۹۷) واژه «را» تنها پس‌اضافه زبان فارسی است، مجاز نبودن واکه [a] بر اساس این محدودیت فقط شامل این واژه می‌شود و بر سایر واژه‌های زبان فارسی اعمال نمی‌شود. گفتنی است که لحاظ کردن مقوله واژگانی postposition در این محدودیت با الگوبرداری از

1. George Kingsley Zipf
2. Functional Phonology
3. Hadumod Bussmann
4. Paul Boersma
5. Law of Least Effort
6. Principle of Minimal Effort

۷. در فارسی معیار فقط آخرین واج دو واژه «و» و «نه» واکه /a/ است.

محدودیت‌های مشخص شده با مقوله واژگانی *DEL_{noun} و *DEL_{adjective} (آنتیلا^۱، ۲۰۰۲) صورت پذیرفته است.

از آنجا که در تبدیل تکواژ /ra/ به تکواژگونه [ro] واکه افتاده /a/ به واکه افراشته‌تر [o] تبدیل می‌شود، محدودیت پایایی IDENT[low] که تبدیل مشخصه [+ افتاده] به [- افتاده] را در برون‌داد نسبت به صورت متناظر آن در درون‌داد جریمه می‌کند، با محدودیت نشان‌داری *a_{postposition} در تعارض است. رتبه‌بندی (۵) فرایند اجباری تبدیل واکه افتاده /a/ به واکه افراشته‌تر [o] در واژه «را» را پس از واژه‌های مختوم به سه واکه [a]، [e] و [a] تبیین می‌کند:

$${}^2(3)*a_{popo} >> IDENT [low]$$

رخداد این فرایند در واژه «را» پس از واژه‌های «کوچه»، «و» و «ما» که به ترتیب مختوم به سه واکه [a]، [e] و [a] هستند، در تابلوهای به هم پیوسته (۱a)، (۱b) و (۱c) مورد تحلیل قرار گرفته است:

تابلوهای به هم پیوسته (۱): افراستگی واکه

Input:/kutʃe ra/	*a _{popo}	IDENT[low]
a.i [kutʃe ro]		*
a.ii [kutʃe ra]	*!	
Input:/va ra/		
b.i [va ro]		*
b.ii [va ra]	*!	
Input:/ma ra/		
c.i [ma ro]		*
c.ii [ma ra]	*!	

همان گونه که آشکار است، گزینه‌های (ii) در هر سه تابلو به علت داشتن واکه [a] در واژه «را» محدودیت نشان‌داری *a_{popo} را نقض کرده‌اند. ولی گزینه‌های (i) که فاقد این واکه در واژه «را» هستند این محدودیت را رعایت کرده‌اند. بنابراین، گزینه‌های (i) به عنوان برون‌داد بهینه برگزیده شده‌اند.

1. ArtoAnttila

۲. واژه postposition به صورت کوتاه شده popo تبدیل شده است.

۲.۲. تبدیل /ra/ به [o] پس از همخوان‌ها

تکواژ /ra/ در بافت پس از واژه‌های مختوم به یک همخوان به تکواژگونه [o] تبدیل می‌شود:

(۴) «پول را» /pul ra/ → [pulo] «من را» /man ra/ → [mano]
 «توپ را» /tup ra/ → [tupo] «در را» /dar ra/ → [daro]

بر اساس شقاقی (۱۳۸۷: ۷۴-۷۳) تکواژگونه [o] یک پی‌بست است، زیرا به یک میزبان (واژه ماقبل خود) بچسبد. مطابق با توضیحاتی که کاتامبا^۱ (۱۹۹۳: ۲۴۶-۲۴۵) ارائه می‌دهد، تکواژگونه [o] را باید یک واژه‌بست ساده^۲ به شمار آورد. بر اساس تعریف کاتامبا واژه‌بست‌هایی که صورت کوتاه شده واژه‌های خودایستا^۳ هستند، واژه‌بست ساده نامیده می‌شوند. مانند واژه‌بست‌های s' ve و s' در زبان انگلیسی که به ترتیب صورت‌های کوتاه‌شده واژه‌های خودایستای have, has و is هستند. کاتامبا می‌افزاید: تفاوت واژه‌بست‌های ساده با واژه‌های تمام‌عیار این است که آنها باید به لحاظ واجی به یک میزبان بچسبند. زیرا آنها به لحاظ نوایی ناقص^۴ هستند و به طور مجزا امکان رخداد ندارند. نحوه چسبیدن واژه‌بست‌های ساده به میزبان تابع قواعد واجی فراواژگانی^۵ است.

برای نمونه، مراحل اشتقاق بازنمایی آوایی [mano] از بازنمایی واجی /man ra/ در (۵) نشان داده شده است:

(۵) بازنمایی واجی /man ra/ حذف rmana
 افراشتگی mano بازنمایی آوایی [mano]

در اشتقاق (۵) مختوم به همخوان بودن واژه «من» شرایط حذف همخوان /r/ را فراهم کرده است. با حذف این همخوان، تک‌هجای واژه «را» در واقع آغاز خود را از دست می‌دهد. ولی از آنجا که در زبان فارسی هجاها باید دارای آغاز باشند، همخوان /n/ به عنوان آخرین همخوان واژه «من» به آغاز تهی‌هجایی که واکه /a/ یا /o/ در هسته آن قرار دارد، منتقل می‌شود. انتقال

1. Francis Katamba
2. Simple Clitic
3. Self-Standing
4. Prosodically Deficient
5. Post-Lexical Phonological Rules

یک همخوان از یک هجا به هجای مجاور «هجابندی مجدد» نامیده می‌شود (جم، ۱۳۹۴ الف؛ جم، ۱۳۹۴ ب). همچنین، بین فرایند حذف همخوان /r/ و افراشتگی «تعامل زمینه‌چین» وجود ندارد. زیرا حذف همخوان /r/ هیچ‌نقشی در فرایند افراشتگی ندارد. گفتنی است که دلیل تقدم فرایند حذف همخوان /r/ بر فرایند افراشتگی این است که در برخی از لهجه‌ها و گویش‌ها ساختی همچون «من را» به صورت [mana] تلفظ می‌شود. خود این امر نشان می‌دهد که ابتدا حذف همخوان /r/ رخ می‌دهد، بعد در فارسی معیار افراشتگی رخ می‌دهد و در آن لهجه‌ها و گویش‌ها فرایند دوم رخ نمی‌دهد.

محدودیت نشان‌داری *C]r_{popo} عامل حذف همخوان /r/ در واژه «را» در بافت پس از واژه‌های مختوم به یک همخوان است. این محدودیت با الگوبرداری کلی از محدودیت نشان‌داری C]stemX (مک‌براید، ۲۰۰۴: ۱۳۳) صورت‌بندی شده است. محدودیت ضد حذف MAX (مک‌کارتی و پرینس، ۱۹۹۵) در برابر آن قرار دارد و حذف هر واجی را در برون‌داد جریمه می‌کند. رتبه‌بندی (۶) دو فرایند حذف همخوان /r/ در بافت پس از واژه‌های مختوم به یک همخوان و تبدیل واکه افتاده /a/ به واکه افراشته‌تر [o] را تبیین می‌کند:

$$(6) *C] r_{popo}, *a_{popo} >> MAX >> IDENT [low]$$

رخداد این دو فرایند در واژه «را» پس از واژه مختوم به همخوان «من»، در تابلوی (۲) مورد تحلیل قرار گرفته است:

تابلوی (۲) حذف همخوان /r/ و افراشتگی واکه

Input: /man ra/	*C]r _{popo}	*a _{popo}	MAX	IDENT [low]
a. [mano]			*	*
b. [mana]		*!	*	
c. [man ro]	*!			*
d. [man ra]	*!	*		

همان گونه که آشکار است، گزینه‌های (c) و (d) به علت داشتن همخوان [r] در بافت پس از همخوان [n] محدودیت نشان‌داری *C]r_{postposition} را نقض کرده و از رقابت کنار رفته‌اند. ولیدو گزینه (a) و (b) که فاقد همخوان [r] هستند این محدودیت را رعایت کرده و

1. Resyllabification
2. Alexander Ian MacBride

رقابت شان به محدودیت نشان‌داری α_{popo} *کشیده شده است. گزینه (b) به علت داشتن واکه [a] این محدودیت را نقض کرده است. بنابراین، گزینه (a) که فاقد این واکه است این محدودیت را رعایت کرده و به عنوان برون‌داد بهینه برگزیده می‌شود.

۲.۳. تبدیل /ra/ به [ro] یا [o] پس از سه واکه [i]، [u] و [o]

واژه «را» در بافت پس از واژه‌های مختوم به سه واکه [i]، [u] و [o] به طور اختیاری به یکی از دو تکواژگونه [ro] یا [o] تبدیل می‌شود:

(۷) «چی را» [tʃi ro] ~ [tʃijo]

«پتو را» [patu ro] ~ [patuwo]

«کادو را» [kado ro] ~ [kadowo]

همان گونه که در [tʃijo]، [patuwo] و [kadowo] آشکار است، یک غلت جایگزینهمخوان /r/ شده است. این جایگزینی بدین صورت بوده که ابتدا همخوان /r/ حذف شده و این حذف موجب التقای واکه‌ها شده است. سپس، این التقای واکه‌ها از طریق درج یک غلت به عنوان همخوان میانجی برطرف شده است. مراحل اشتقاق بازنمایی‌های آوایی [tʃijo]، [patuwo] و [kadowo] به ترتیب از بازنمایی‌های واجی /tʃi ra/، /patu ra/ و /kado ra/ بدین صورت خواهد بود:

(۸) بازنمایی واجی /tʃi ra/، /patu ra/، /kado ra/ حذف r (التقای واکه‌ها)
 patuakadoatʃia درج غلت میانجی (رفع التقای واکه‌ها)
 patuwakadowatʃia افراشتگی tʃijo patuwokadowo بازنمایی آوایی
 [patuwo][kadowo] [tʃijo]

پیرامون چرای جایگزینهمخوان /r/ با غلت میانجی، باید گفت که تلفظ توالی [i] و [j] راحت‌تر از تلفظ توالی [i] و [r] و تلفظ توالی [u] و [w] یا توالی [o] و [w] نیز راحت‌تر از تلفظ توالی

۱. صادقی (۱۳۶۵) بیان می‌دارد که همخوان میانجی [j] در بیشتر موارد به صورت کامل تلفظ می‌شود. اما همخوان میانجی [w] در اکثر موارد به صورت خفیف و گاه به شکل بسیار خفیف تلفظ می‌شود. به طوری که برخی مؤلفان آنها را نادیده انگاشته و یا این‌که تصور کرده‌اند که در این گونه موارد دو واکه بدون هیچ گونه واسطه در کنار هم قرار می‌گیرند.

[u] و [r] یا توالی [o] و [r] است. زیرا با توجه به دلایل زیر، تولید واکه افراشته [i] تولید غلت افراشته [j]، و تولید دو واکه گرد [u] و [o] تولید غلت گرد [w] را تسهیل می‌کند.

هنگام تلفظ واکه افراشته [i]، زبان نزدیک به کام‌قرار می‌گیرد. هنگام تلفظ غلت افراشته [j] نیز زبان دقیقاً در همان وضعیت، یعنی نزدیک به کام قرار می‌گیرد. بنابراین، هنگام تلفظ توالی [i] و [j] مثلاً در [tʃijɔ] زبان پس از تولید واکه [i]، در همان وضعیت افراشته (نزدیک به کام) نیم‌واکه [j] را نیز تولید می‌کند. ولی هنگام تلفظ توالی [i] و [r] در [tiro] زبان پس از تولید واکه [i]، باید تغییر وضعیت بدهد تا بتواند همخوان [r] را تولید کند.

توالی [u] و [w] یا توالی [o] و [w] مثلاً هنگام تلفظ [patuwo] یا [kadowo] فقط توسط یک اندام فراگویی، یعنی لب‌ها تولید می‌شود. بدین صورت که هنگام تلفظ [patuwo] یا [kadowo] پس از تولید واکه [u] یا [o]، لب‌ها در همان وضعیت گردشده، نیم‌واکه [w] را نیز تولید می‌کنند. ولی توالی [u] و [r] یا توالی [o] و [r] مثلاً هنگام تلفظ [paturo] یا [kado-ro] توسط دو اندام جداگانه یعنی لب‌ها و زبان تولید می‌شوند.

محدودیت نشان‌داری [AGREE[+high]] که ایجاب می‌کند دو واج مجاور در مشخصه افراشته مطابقت داشته باشند، موجب مجاورت واکه افراشته [i] و غلت افراشته [j] است. همچنین، محدودیت نشان‌داری [AGREE[+round]] که ایجاب می‌کند دو واج مجاور در مشخصه گرد مطابقت داشته باشند، موجب مجاورت هر یک از دو واکه گرد [u] و [o] با غلت گرد [w] می‌باشد. این دو محدودیت از خانواده محدودیت‌های [AGREE[F]] (لومباردی، ۱۹۹۶؛ باکوویچ: ۲۰۰۰) می‌باشند.

به هدف اختصار، در این پژوهش محدودیت AGREE^۲ به عنوان نماینده دو محدودیت [AGREE[+high]] و [AGREE[+round]] به کار رفته است. محدودیت AGREE^۲ عاملاً صلیج‌گزینی همخوان /r/ با غلت در بافت بین سه واکه [i]، [u] و [o] و واکه [o] یواژه «را» است.

هر گاه درجی رخ می‌دهد محدودیت پایایی ضد درج DEP نیز باید در رتبه‌بندی قرار بگیرد. محدودیت AGREE باید بر دو محدودیت پایایی MAX و DEP مسلط باشد. زیرا

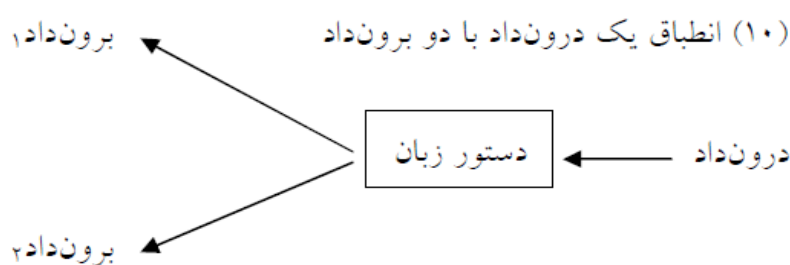
1. Linda Lombardi

۲. لومباردی (۱۹۹۶) نیز AGREE را بدون ذکر مشخصه مورد نظر در صورت این محدودیت به کار برده است.

محدودیت MAX مانع حذف همخوان /r/ و محدودیت DEP مانع درج غلت می شوند. رتبه‌بندی (۹)، تبیین کننده تعامل زمینه‌چیندو فرایند حذف همخوان /r/ و درج غلت افزون بر افراستگی است:

$$(9) *a_{\text{popo}} >> \text{AGREE} >> \text{MAX, DEP} >> \text{IDENT [low]}$$

اما همان گونه که پیشتر بیان شد و نمونه‌های از آن در (۷) ارائه گردید، جایگزینی یا عدم جایگزینی همخوان /r/ با غلت در بافت بین سه واژه [i]، [u] و [o] و واژه [o] یواژه «را» فرایندی اختیاری است. به سخنی دیگر، هر دو تلفظ در گونه گفتاری به کار می‌رود. در این وضعیت که اختیاری بودن^۱ یا گوناگونی آزاد^۲ نامیده می‌شود مثلاً تلفظ «چی را»، «پتو را» و «کادو را»، به دو صورتی که در (۷) ارائه گردید، منجر به تغییر معنی واژه نمی‌شود. گوناگونی آزاد در نظریه بهینگی به صورت انطباق یک درون‌داد با دو برون‌داد که هر دو دستوری هستند، تعریف می‌شود (کگر^۳ ۱۹۹۹: ۴۰۴-۴۰۷).



منظور از اختیاری بودن گونه‌ها این نیست که این پدیده کاملاً غیرقابل پیش‌بینی باشد، بلکه حاکی از این است که توزیع دو برون‌داد یا دو گونه در کنترل اصول دستور زبان نیست و دامنه گسترده‌ای از عوامل فرادستوری^۴ در انتخاب یک گونه نسبت به گونه دیگر دخالت دارد؛ این عوامل شامل متغیرهای زبانی - اجتماعی همچون جنسیت، سن، طبقه اجتماعی و سطح سواد و متغیرهای کنشی^۵ از قبیل سبک و سرعت گفتار می‌باشند. از این‌رو، تبیین گوناگونی آزاد برای رویکردهای صورت‌گرا از جمله واج‌شناسی اشتقاقی قاعده‌بنیاد و نظریه بهینگی چالش‌برانگیز

1. Optionality
2. Free Variation
3. Rene Kager
4. Extragrammatical
5. Performance Variables

است. در نظریه اشتقاقی قاعده‌بنیاد، قواعد اختیاری^۱ به عنوان راه حل مسئله گوناگونی آزاد در نظر گرفته می‌شوند؛ در یک اشتقاق، رخداد یا عدم رخداد یک قاعده اختیاری منجر به تولید داده‌های متفاوتی می‌شود. مسئله گوناگونی آزاد برای نظریه بهینگی چالش‌برانگیزتر است. زیرا دستور زبان آن، یک ابزار انطباق درون‌داد – برون‌داد به شیوه‌ای جبرگرایانه^۲ است؛ بدین مفهوم که هر درون‌داد، فقط با یک برون‌داد یگانه، که هماهنگ‌ترین گزینه نسبت به سلسله‌مراتب محدودیت‌هاست، انطباق می‌یابد. بر این اساس، یک رقابت جبرگرایانه نمی‌تواند دو گزینه برنده (بهینه) داشته باشد. برخلاف قاعده‌ها، محدودیت‌ها ابزار خاص یک زبان نیستند که به طور اختیاری اعمال شوند، بلکه آنها عناصر دستور جهانی هستند که در هر دستور زبانی بالقوه فعال هستند. از این رو، راه حل مسئله گوناگونی آزاد تنها در رتبه‌بندی محدودیت‌ها نهفته است. در این راستا، رویکرد رتبه‌بندی آزاد^۳ توسط پرینس و اسمولنسکی (۱۹۹۳: ۵۱) مطرح شده و به عنوان همتای قاعده اختیاری مورد بحث قرار گرفته است (کیپارسکی ۱۹۹۳، کگر ۱۹۹۴، رینولدز^۴ ۱۹۹۴، آنتیلا ۱۹۹۵). طبق این رویکرد، رتبه‌بندی ثابت دو محدودیت C1 و C2 دیگر مفروض نیست، بلکه آنها به طور آزاد رتبه‌بندی می‌شوند و روال ارزیابی دو شق می‌شود؛ در یک شق، C1 بالاتر از C2 و در شق دیگر C2 بالاتر از C1 رتبه‌بندی می‌شود. انتخاب برون‌داد واقعی به این بستگی دارد که در لحظه تولید یک واژه توسط یک گویشور، کدام یک از این دو محدودیت بالاتر از دیگری قرار بگیرد. پس در چارچوب رویکرد رتبه‌بندی آزاد ارزیابی رخداد اختیاری فرایند «جایگزینی یا عدم جایگزینی همخوان /r/ با یک غلت» به دو «زیرسلسله مراتب»^۵ تقسیم می‌شود که هر کدام یک برون‌داد بهینه را برمی‌گزیند؛ برون‌داد بهینه طبق رتبه‌بندی (۹) گزینه دارای غلت و برون‌داد بهینه طبق رتبه‌بندی (۱۱) گزینه دارای همخوان /r/ است. تسلط و محدودیت پایایی MAX و DEP بر محدودیت AGREE مانع حذف همخوان /r/ و درج غلت می‌شود:

$$(11) *a_{\text{popo}} >> \text{MAX}, \text{DEP} >> \text{AGREE} >> \text{IDENT} [\text{low}]$$

1. Optional Rules
2. Deterministic
3. Free Ranking
4. William T. Reynolds
5. Subhierarchy

رخداد اختیاری «جایگزینی یا عدم جایگزینی همخوان /r/ با یک غلت» در ساخت «چی را» در تابلوهای به هم پیوسته (۳a) و (۳b) مورد تحلیل قرار گرفته است:

تابلوهای (۳a) و (۳b) اختیاری‌بودگی در (عدم) جایگزینی همخوان /r/ با غلت

Input: /tʃi ra/					
	*a _{popo}	AGREE	MAX	DEP	IDENT [low]
a.i [tʃijɔ]			*	*	*
a.ii [tʃi ro]		*!			*
a.iii [tʃi ra]	*!	*			
	*a _{popo}	MAX	DEP	AGREE	IDENT [low]
b.i [tʃi ro]				*	*
b.ii [tʃijo]		*!	*		*
b.iii [tʃi ra]	*!			*	

همان گونه که در هر دو تابلوی (۳a) و (۳b) آشکار است، گزینه‌های (i) به دلیل داشتن واکه [a] در پس‌اضافه «را» محدودیت مسلط *a_{popo} را نقض کرده و در همان آغاز از رقابت کنار رفته‌اند. سپس، در تابلوی (۳a) رقابت دو گزینه (a.i) و (a.ii) که محدودیت مسلط *a_{popo} را رعایت کرده‌اند، به محدودیت AGREE کشیده شده است. گزینه (a.ii) به علت عدم مطابقت واج‌هایش در مشخصه [+افراشته] این محدودیت را نقض کرده است. بنابراین، گزینه (a.i) که در آن واج‌های [i] و [j] در مشخصه [+افراشته] مطابقت دارند این محدودیت را رعایت کرده و به عنوان برون‌داد بهینه برگزیده شده است. اما در تابلوی (۳b) رقابت دو گزینه (b.i) و (b.ii) که محدودیت مسلط *a_{popo} را رعایت کرده‌اند، به دو محدودیت پایایی MAX و DEP کشیده شده است. گزینه (a.ii) به علت حذف همخوان /r/ و درج غلت این دو محدودیت را به ترتیب نقض کرده است. بنابراین، گزینه (a.i) که هیچ حذف و درجی در آن رخ نداده، این دو محدودیت را رعایت کرده و به عنوان برون‌داد بهینه برگزیده شده است.

۳. نتیجه‌گیری

نوآوریمقاله پیش‌رو این است که نخستین پژوهشی می‌باشد که به تلفظ واژه «را» پرداخته است. به رغم تغییرات بسیار واژه «را»، دو آوای نخست آن، یعنی /r/ و /a/ از پارسی باستان به

پارسی نوین رسیده است. البته این واژه با تلفظ /ra/ فقط در سبک رسمی به کار می‌رود و هیچ کاربردی در گونه گفتاری یا غیر رسمی ندارد. این واژه طی تحول تاریخی خود از پنج آوا به یک آوا کاهش یافته که بیشترین تغییر نیز در دوره پارسی نوین رخ داده است. این کوتاه‌شدگی به علت بسامد بسیار زیاد کاربرد این واژه می‌باشد. تکواژ «را» دو تکواژگونه [ro] و [o] دارد که مقید به بافت آوایی واژه پیش از خود هستند:

واژه «را» در بافت پس از واژه‌های مختوم به سه واکه [e]، [a] و [a] طی یک فرایند اجباری به [ro] تبدیل می‌شود. در فرایند تبدیل تکواژ /ra/ به تکواژگونه [ro] واکه افتاده /a/ طی فرایند افراشتگی به واکه [o] تبدیل شده است. عامل تبدیل تکواژ /ra/ به تکواژگونه [ro] محدودیت نشان‌داری *a_{popo} است. این محدودیت تولید واکه [a] در پس‌اضافه را مجاز نمی‌شمارد.

تکواژ /ra/ در بافت پس از واژه‌های مختوم به یک همخوان، به تکواژگونه [o] تبدیل می‌شود. محدودیت نشان‌داری *C[r]postposition عامل حذف همخوان /r/ در واژه «را» در بافت پس از واژه‌های مختوم به یک همخوان است.

واژه «را» در بافت پس از واژه‌های مختوم به سه واکه [i]، [u] و [o] به طور اختیاری، به یکی از دو تکواژگونه [ro] یا [o] تبدیل می‌شود. این وضعیت اختیاری بودن یا گوناگونی آزاد نامیده می‌شود. گوناگونی آزاد در نظریه بهینگی به صورت انطباق یک درون‌داد با دو برون‌داد که هر دو دستوری هستند تعریف می‌شود.

علت تبدیل واژه «را» به [o] پس از واژه‌های مختوم به سه واکه [i]، [u] و [o]، حذف همخوان /r/ است که شرایط را برای درج غلت میانجی فراهم می‌کند. جایگزینی همخوان /r/ با غلت بدین دلیل رخ می‌دهد که تولید واکه افراشته [i] تولید غلت افراشته [j]، و تولید دو واکه گرد [u] یا [o] تولید غلت گرد [w] را تسهیل می‌کند، زیرا هنگام تلفظ توالی [i] و [j] زبان پس از تولید واکه [i]، در همان وضعیت افراشته (نزدیک به کام) نیم‌واکه [j] را نیز تولید می‌کند. ولی هنگام تلفظ توالی [i] و [r] زبان پس از تولید واکه [i]، باید تغییر وضعیت بدهد تا بتواند همخوان [r] را تولید کند. همچنین، توالی [u] و [w] یا توالی [o] و [w] فقط توسط یک اندام فراگویی یعنی لب‌ها تولید می‌شود. ولی توالی [u] و [r] یا توالی [o] و [r] توسط دو اندام فراگویی جداگانه یعنی لب‌ها و زبان تولید می‌شوند. بنابراین، تلفظ توالی [i] و [j]

راحت‌تر از تلفظ توالی [i] و [r] است. تلفظ توالی [u] و [w] یا توالی [o] و [w] نیز راحت‌تر از تلفظ توالی [u] و [r] یا توالی [o] و [r] است. دو محدودیت AGREE[+high] و AGREE[+round] به ترتیب موجب مجاورت واکه افراشته [i] با غلت افراشته [j] و مجاورت دو واکه گرد [u] و [o] با غلت گرد [w] می‌باشند.

کتابنامه

- جم، بشیر (۱۳۹۴ الف). راه‌کارهای برطرف کردن التقای واکه‌ها در زبان فارسی. *مجله زبان‌شناسی و گویش‌های خراسان*. سال هفتم، ش ۱، پیاپی ۱۲، بهار و تابستان. ص ۷۹-۱۰۰
- جم، بشیر (۱۳۹۴ ب). *فرهنگ توصیفی فرایندهای واجی*. تهران: مرکز نشر دانشگاهی.
- حاجتی، عبدالخلیل (۱۳۵۸). فعل لازم و «را» در زبان فارسی. *مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی تربیت معلم*. ش ۵. ص ۲۱۱-۱۸۵.
- دبیرمقدم، محمد (۱۳۶۹). پیرامون «را» در زبان فارسی. *مجله زبان‌شناسی*، س ۷، ش ۱، ص ۲-۶۰.
- دبیرمقدم، محمد (۱۳۹۲). *رده‌شناسی زبان‌های ایرانی*. تهران: سمت.
- شقایی، ویدا (۱۳۸۷). *مبانی صرف*. تهران: سمت.
- صادقی، علی اشرف (۱۳۴۹). «را» در زبان فارسی امروز. *نشریه دانشکده ادبیات و علوم انسانی تبریز*. ش مسلسل ۹۳. ص ۲۲-۹.
- صادقی، علی اشرف (۱۳۶۵). التقای مصوت‌ها و مسأله صامت‌های میانجی. *مجله زبان‌شناسی*، ش ۶، ۳-۲۲.
- نجفی، ابوالحسن (۱۳۶۶). «را» پس از فعل. *نشر دانش*. س ۷، ش ۶.

- Amherst: GLSA. Prince, A., & Smolensky, P. (1993/2004). *Optimality theory: constraint in generative grammar*. MIT Press.
- Anttila, A. (1995). *Deriving variation from grammar: a study of Finnish genitives*. MS., Stanford University. [ROA-63]
- Anttila, A. (2002). Morphologically conditioned phonological alternations. *NLLT* 20.1: 1-42.
- Baković, E. (2000). *Harmony, Dominance and Control*. Doctoral dissertation, Rutgers University, New Brunswick, NJ.
- Boersma, P (1998). *Functional phonology. Formalizing the interactions between articulatory and perceptual drives*. Utrecht: LOT.
- Bussmann, H (1996), *Routledge dictionary of language and linguistics*. London and New York: Routledge.

- Faithfulness and reduplicative identity, In J. Beckman; L. Walsh Dickey & S. Urbanczyk, (Eds.). *University of Massachusetts occasional papers in linguistics* 18: *Optimality theory* (249–384).
- Human Behavior and the Principle of Least Effort. Boston: Addison Wesley.
- Kager, R. (1994). *Ternary rhythm in alignment theory*. Unpublished Ms., Utrecht University. [ROA-35].
- Kager, R. (1999). *Optimality Theory*. Cambridge: Cambridge University Press.
- Karimi, S. (1989). *Aspects of Persian Syntax, Specificity, and the Theory of Grammar*. Doctoral dissertation, University of Washington.
- Katamba, F. (1993). *Morphology*. London: Macmillan press Ltd.
- Kent, R.G. (1950). *Old Persian: Grammar, Texts, Lexicon*, New Haven: American Oriental Society.
- Kiparsky, P. (1993). Variable rules. Handout from *Rutgers Optimality Workshop I*, October, Rutgers University, New Brunswick, NJ.
- Lombardi, L. (1996). *Positional Faithfulness and Voicing Assimilation in Optimality Theory*. Ms., University of Maryland, College Park.
- MacBride, A. I. (2004). *A constraint-based approach to morphology*, Doctoral dissertation, University of California.
- McCarthy, J. & Prince, A. (1995).
- Reynolds, W. T. (1994). *Variation and phonological theory*. Doctoral dissertation. University of Pennsylvania, Philadelphia.
- Zipf, G. (1949).

می‌باشد، زیرا یکی از دلایل کوتاه شدن عناصر زبانی بسامد زیاد کاربرد آنهاست. به طور کلی انگیزه و دلیل اساسی کوتاه‌شدگی عناصر زبانی، اصل اقتصاد و کم‌کوشی زبان (زیف^۱، ۱۹۴۹: vii) است. این اصل در زبان‌شناسی نقش‌گرا^۲ بر اساس بوسمن^۳ (۱۹۹۶) و برزما^۴ (۱۹۹۸) به ترتیب «قانون کمترین کوشش»^۵ و «اصل کوشش کمینه»^۶ نامیده شده است. طبق این اصل، گویشوران گرایش دارند تا در تولید عناصر زبانی، انرژی و کوشش کمتری به کار ببرند.

امروزه واژه «را» با تلفظ /rA/ فقط در سبک رسمی به کار می‌رود. به سخنی دیگر، این تلفظ هیچ کاربردی در گونه گفتاری یا غیر رسمی ندارد. تلفظ این واژه به صورت [ro] یا [o] در بافت‌های گوناگون حاصل تعامل چندین محدودیت نشان‌داری و پایایی در قالب رتبه‌بندی‌های گوناگون است. این موارد در سه بخش مورد تحلیل قرار گرفته‌اند:

۲. ۱. تبدیل /rA/ به [ro] پس از سه واکه [e]، [a] و [A]

واژه «را» در بافت پس از واژه‌های مختوم به سه واکه [e]، [a] و [A] طی یک فرایند اجباری به [ro] تبدیل می‌شود:

(۲) «ما را» [mA ro] «و را» [va ro]^۷ «کوچه را» [kutΣe ro]

در فرایند تبدیل تکواژ /rA/ به تکواژ گونه [ro] واکه افتاده /A/ یک درجه افراشته‌تر شده و به واکه [o] تبدیل شده است. فرایند افراستگی در جم (۱۳۹۴) به صورت افزایش ارتفاع یک واکه و تبدیل آن به یک واکه افراشته یا افراشته‌تر تعریف شده است.

عامل تبدیل تکواژ /rA/ به تکواژ گونه [ro] محدودیت نشان‌داری A_{postposition}* است. این محدودیت تولید واکه [A] در پس‌اضافه را مجاز نمی‌شمارد. از آنجا که بر اساس دبیرمقدم (۱۳۹۲: ۹۷) واژه «را» تنها پس‌اضافه زبان فارسی است، مجاز نبودن واکه [A] بر اساس این محدودیت فقط شامل این واژه می‌شود و بر سایر واژه‌های زبان فارسی اعمال نمی‌شود. گفتنی است که لحاظ کردن مقوله واژگانی postposition در این محدودیت با الگوبرداری از

1. George Kingsley Zipf
2. Functional Phonology
3. Hadumod Bussmann
4. Paul Boersma
5. Law of Least Effort
6. Principle of Minimal Effort

۷. در فارسی معیار فقط آخرین واج دو واژه «و» و «نه» واکه /a/ است.

محدودیت‌های مشخص‌شده با مقوله واژگانی *DEL_{noun} و *DEL_{adjective} (آنتیلا^۱، ۲۰۰۲) صورت پذیرفته است.

از آنجا که در تبدیل تکواژ /rA/ به تکواژگونه [ro] واکه افتاده /A/ به واکه افراشته‌تر [o] تبدیل می‌شود، محدودیت پایایی IDENT[low] که تبدیل مشخصه [+ افتاده] به [- افتاده] را در برون‌داد نسبت به صورت متناظر آن در درون‌داد جریمه می‌کند، با محدودیت نشان‌داری *A_{postposition} در تعارض است. رتبه‌بندی (۵) فرایند اجباری تبدیل واکه افتاده /A/ به واکه افراشته‌تر [o] در واژه «را» را پس از واژه‌های مختوم به سه واکه [e]، [a] و [A] تبیین می‌کند:

$${}^2(3)*A_{popo} >> IDENT [low]$$

رخداد این فرایند در واژه «را» پس از واژه‌های «کوچه»، «و» و «ما» که به ترتیب مختوم به سه واکه [e]، [a] و [A] هستند، در تابلوهای به هم پیوسته (۱a)، (۱b) و (۱c) مورد تحلیل قرار گرفته است:

تابلوهای به هم پیوسته (۱): افراستگی واکه

Input:/kutΣe rA/	*A _{popo}	IDENT[low]
a.i [kutΣe ro]		*
a.ii [kutΣe rA]	*!	
Input:/va rA/		
b.i [va ro]		*
b.ii [va rA]	*!	
Input:/mA rA/		
c.i [mA ro]		*
c.ii [mA rA]	*!	

همان گونه که آشکار است، گزینه‌های (ii) در هر سه تابلو به علت داشتن واکه [A] در واژه «را» محدودیت نشان‌داری *A_{popo} را نقض کرده‌اند. ولی گزینه‌های (i) که فاقد این واکه در واژه «را» هستند این محدودیت را رعایت کرده‌اند. بنابراین، گزینه‌های (i) به عنوان برون‌داد بهینه برگزیده شده‌اند.

1. ArtoAnttila

۲. واژه postposition به صورت کوتاه شده popo تبدیل شده است.

۲.۲. تبدیل /rA/ به [o] پس از همخوان‌ها

تکواژ /rA/ در بافت پس از واژه‌های مختوم به یک همخوان به تکواژگونه [o] تبدیل می‌شود:

(۴) «پول را» /pul rA/ → [pulo] «من را» /man rA/ → [mano]
 «توپ را» /tup rA/ → [tupo] «در را» /dar rA/ → [daro]

بر اساس شقاقی (۱۳۸۷: ۷۴-۷۳) تکواژگونه [o] یک پی‌بست است، زیرا به یک میزبان (واژه ماقبل خود) بچسبد. مطابق با توضیحاتی که کاتامبا^۱ (۱۹۹۳: ۲۴۶-۲۴۵) ارائه می‌دهد، تکواژگونه [o] را باید یک واژه‌بست ساده^۲ به شمار آورد. بر اساس تعریف کاتامبا واژه‌بست‌هایی که صورت کوتاه شده واژه‌های خودایستا^۳ هستند، واژه‌بست ساده نامیده می‌شوند. مانند واژه‌بست‌های s', ve و s' در زبان انگلیسی که به ترتیب صورت‌های کوتاه‌شده واژه‌های خودایستای have, has و is هستند. کاتامبا می‌افزاید: تفاوت واژه‌بست‌های ساده با واژه‌های تمام‌عیار این است که آنها باید به لحاظ واجی به یک میزبان بچسبند. زیرا آنها به لحاظ نوایی ناقص^۴ هستند و به طور مجزا امکان رخداد ندارند. نحوه چسبیدن واژه‌بست‌های ساده به میزبان تابع قواعد واجی فراواژگانی^۵ است.

برای نمونه، مراحل اشتقاق بازنمایی آوایی [mano] از بازنمایی واجی /man rA/ در (۵) نشان داده شده است:

(۵) بازنمایی واجی /man rA/ حذف rmanA
 افراشتگی mano بازنمایی آوایی [mano]

در اشتقاق (۵) مختوم به همخوان بودن واژه «من» شرایط حذف همخوان /r/ را فراهم کرده است. با حذف این همخوان، تک‌هجای واژه «را» در واقع آغاز خود را از دست می‌دهد. ولی از آنجا که در زبان فارسی هجاها باید دارای آغاز باشند، همخوان /n/ به عنوان آخرین همخوان واژه «من» به آغاز تهی هجایی که واکه /A/ یا /o/ در هسته آن قرار دارد، منتقل می‌شود. انتقال

1. Francis Katamba
2. Simple Clitic
3. Self-Standing
4. Prosodically Deficient
5. Post-Lexical Phonological Rules

یک همخوان از یک هجا به هجا مجاور «هجابندی مجدد» نامیده می‌شود (جم، ۱۳۹۴ الف؛ جم، ۱۳۹۴ ب). همچنین، بین فرایند حذف همخوان /r/ و افراشتگی «تعامل زمینه‌چین» وجود ندارد. زیرا حذف همخوان /r/ هیچ‌نقشی در فرایند افراشتگی ندارد. گفتنی است که دلیل تقدم فرایند حذف همخوان /r/ بر فرایند افراشتگی این است که در برخی از لهجه‌ها و گویش‌ها ساختی همچون «من را» به صورت [manA] تلفظ می‌شود. خود این امر نشان می‌دهد که ابتدا حذف همخوان /r/ رخ می‌دهد، بعد در فارسی معیار افراشتگی رخ می‌دهد و در آن لهجه‌ها و گویش‌ها فرایند دوم رخ نمی‌دهد.

محدودیت نشان‌داری $*C]r_{popo}$ عامل حذف همخوان /r/ در واژه «را» در بافت پس از واژه‌های مختوم به یک همخوان است. این محدودیت با الگوبرداری کلی از محدودیت نشان‌داری $C]stemX$ (مک‌براید^۲، ۲۰۰۴: ۱۳۳) صورت‌بندی شده است. محدودیت ضد حذف MAX (مک‌کارتی و پرینس، ۱۹۹۵) در برابر آن قرار دارد و حذف هر واجی را در برون‌داد جریمه می‌کند. رتبه‌بندی (۶) دو فرایند حذف همخوان /r/ در بافت پس از واژه‌های مختوم به یک همخوان و تبدیل واکه افتاده /A/ به واکه افراشته‌تر [o] را تبیین می‌کند:

$$(6) *C] r_{popo}, *A_{popo} \gg MAX \gg IDENT [low]$$

رخداد این دو فرایند در واژه «را» پس از واژه مختوم به همخوان «من»، در تابلوی (۲) مورد تحلیل قرار گرفته است:

تابلوی (۲) حذف همخوان /r/ و افراشتگی واکه

Input: /man rA/	$*C]r_{popo}$	$*A_{popo}$	MAX	IDENT [low]
a. [mano]			*	*
b. [manA]		*!	*	
c. [man ro]	*!			*
d. [man rA]	*!	*		

همان گونه که آشکار است، گزینه‌های (c) و (d) به علت داشتن همخوان [r] در بافت پس از همخوان [n] محدودیت نشان‌داری $*C]r_{postposition}$ را نقض کرده و از رقابت کنار رفته‌اند. ولیدو گزینه (a) و (b) که فاقد همخوان [r] هستند این محدودیت را رعایت کرده و

1. Resyllabification
2. Alexander Ian MacBride

رقابت‌شان به محدودیت نشان‌داری A_{popo} *کشیده شده است. گزینه (b) به علت داشتن واکه [A] این محدودیت را نقض کرده است. بنابراین، گزینه (a) که فاقد این واکه است این محدودیت را رعایت کرده و به عنوان برون‌داد بهینه برگزیده می‌شود.

۲.۳. تبدیل /rA/ به [ro] یا [o] پس از سه واکه [i]، [u] و [o]

واژه «را» در بافت پس از واژه‌های مختوم به سه واکه [i]، [u] و [o] به طور اختیاری به یکی از دو تکواژگونه [ro] یا [o] تبدیل می‌شود:

(۷) «چی را» [tʃi ro] ~ [tʃijo]

«پتو را» [patu ro] ~ [patuwo]

«کادو را» [kado ro] ~

[kadowo]

همان گونه که در [tʃijo]، [patuwo] و [kadowo] آشکار است، یک غلت جایگزینهمخوان /r/ شده است. این جایگزینی بدین صورت بوده که ابتدا همخوان /r/ حذف شده و این حذف موجب التقای واکه‌ها شده است. سپس، این التقای واکه‌ها از طریق درج یک غلت به عنوان همخوان میانجی برطرف شده است. مراحل اشتقاق بازنمایی‌های آوایی [tʃijo]، [patuwo] و [kadowo] به ترتیب از بازنمایی‌های واجی /tʃi rA/، /patu rA/ و /kado rA/ بدین صورت خواهد بود:

(۸) بازنمایی واجی /tʃi rA/ /patu rA/ /kAdorA/ حذف r (التقای واکه‌ها)
 patuAkAdoAtʃiA درج غلت میانجی (رفع التقای واکه‌ها)
 patuwAkAdowAtʃijA فراشتگی tʃijo patuwokAdowo بازنمایی آوایی
 [patuwo][kAdowo][tʃijo]

پیرامون چرای جایگزینهمخوان /r/ با غلت میانجی، باید گفت که تلفظ توالی [i] و [j] راحت‌تر از تلفظ توالی [i] و [r] و تلفظ توالی [u] و [w] یا توالی [o] و [w] نیز راحت‌تر از تلفظ توالی

۱. صادقی (۱۳۶۵) بیان می‌دارد که همخوان میانجی [j] در بیشتر موارد به صورت کامل تلفظ می‌شود. اما همخوان میانجی [w] در اکثر موارد به صورت خفیف و گاه به شکل بسیار خفیف تلفظ می‌شود. به طوری که برخی مؤلفان آنها را نادیده انگاشته و یا این‌که تصور کرده‌اند که در این گونه موارد دو واکه بدون هیچ گونه واسطه در کنار هم قرار می‌گیرند.

[u] و [r] یا توالی [o] و [r] است. زیرا با توجه به دلایل زیر، تولید واکه افراشته [i] تولید غلت افراشته [j]، و تولید دو واکه گرد [u] و [o] تولید غلت گرد [w] را تسهیل می‌کند.

هنگام تلفظ واکه افراشته [i]، زبان نزدیک به کام‌قرار می‌گیرد. هنگام تلفظ غلت افراشته [j] نیز زبان دقیقاً در همان وضعیت، یعنی نزدیک به کام قرار می‌گیرد. بنابراین، هنگام تلفظ توالی [i] و [j] مثلاً در [tɕijo] زبان پس از تولید واکه [i]، در همان وضعیت افراشته (نزدیک به کام) نیم‌واکه [j] را نیز تولید می‌کند. ولی هنگام تلفظ توالی [i] و [r] در [tɕi ro] زبان پس از تولید واکه [i]، باید تغییر وضعیت بدهد تا بتواند همخوان [r] را تولید کند.

توالی [u] و [w] یا توالی [o] و [w] مثلاً هنگام تلفظ [patuwo] یا [kAdowo] فقط توسط یک اندام فراگویی، یعنی لب‌ها تولید می‌شود. بدین صورت که هنگام تلفظ [patuwo] یا [kAdowo] پس از تولید واکه [u] یا [o]، لب‌ها در همان وضعیت گردشده، نیم‌واکه [w] را نیز تولید می‌کنند. ولی توالی [u] و [r] یا توالی [o] و [r] مثلاً هنگام تلفظ [patu ro] یا [kAdo ro] توسط دو اندام جداگانه یعنی لب‌ها و زبان تولید می‌شوند.

محدودیت نشان‌داری [AGREE[+high]] که ایجاب می‌کند دو واج مجاور در مشخصه افراشته مطابقت داشته باشند، موجب مجاورت واکه افراشته [i] و غلت افراشته [j] است. همچنین، محدودیت نشان‌داری [AGREE[+round]] که ایجاب می‌کند دو واج مجاور در مشخصه گرد مطابقت داشته باشند، موجب مجاورت هر یک از دو واکه گرد [u] و [o] با غلت گرد [w] می‌باشد. این دو محدودیت از خانواده محدودیت‌های [AGREE[F]] (لومباردی، ۱۹۹۶؛ باکوویچ: ۲۰۰۰) می‌باشند.

به هدف اختصار، در این پژوهش محدودیت AGREE^۲ به عنوان نماینده دو محدودیت [AGREE[+high]] و [AGREE[+round]] به کار رفته است. محدودیت AGREE عامل‌اصلی‌جایگزینی همخوان /r/ با غلت در بافت بین سه واکه [i]، [u] و [o] و واکه [o] یواژه «را» است.

هر گاه درجی رخ می‌دهد محدودیت پایایی ضد درج DEP نیز باید در رتبه‌بندی قرار بگیرد. محدودیت AGREE باید بر دو محدودیت پایایی MAX و DEP مسلط باشد. زیرا

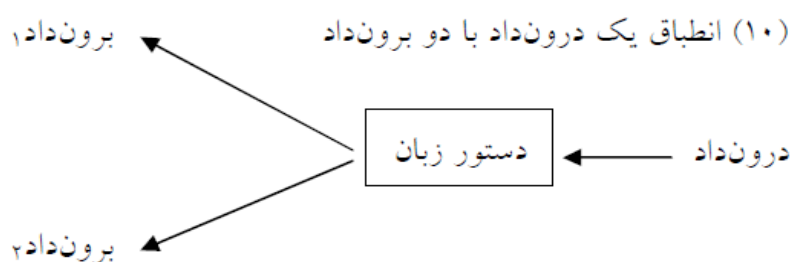
1. Linda Lombardi

۲. لومباردی (۱۹۹۶) نیز AGREE را بدون ذکر مشخصه مورد نظر در صورت این محدودیت به کار برده است.

محدودیت MAX مانع حذف همخوان /r/ و محدودیت DEP مانع درج غلت می‌شوند. رتبه‌بندی (۹)، تبیین‌کننده تعامل زمینه‌چینند و فرایند حذف همخوان /r/ و درج غلت افزون بر افراستگی است:

$$(9) *A_{\text{popo}} > \text{AGREE} > \text{MAX, DEP} > \text{IDENT} [\text{low}]$$

اما همان گونه که پیشتر بیان شد و نمونه‌های از آن در (۷) ارائه گردید، جایگزینی یا عدم جایگزینی همخوان /r/ با غلت در بافت بین سه واکه [i], [u] و [o] و واکه [o] یواژه «را» فرایندی اختیاری است. به سخنی دیگر، هر دو تلفظ در گونه گفتاری به کار می‌رود. در این وضعیت که اختیاری بودن^۱ یا گوناگونی آزاد^۲ نامیده می‌شود مثلاً تلفظ «چی را»، «پتو را» و «کادو را»، به دو صورتی که در (۷) ارائه گردید، منجر به تغییر معنی واژه نمی‌شود. گوناگونی آزاد در نظریه بهینگی به صورت انطباق یک درون‌داد با دو برون‌داد که هر دو دستوری هستند، تعریف می‌شود (کگر^۳ ۱۹۹۹: ۴۰۴-۴۰۷).



منظور از اختیاری بودن گونه‌ها این نیست که این پدیده کاملاً غیرقابل پیش‌بینی باشد، بلکه حاکی از این است که توزیع دو برون‌داد یا دو گونه در کنترل اصول دستور زبان نیست و دامنه گسترده‌ای از عوامل فرادستوری^۴ در انتخاب یک گونه نسبت به گونه دیگر دخالت دارد؛ این عوامل شامل متغیرهای زبانی-اجتماعی همچون جنسیت، سن، طبقه اجتماعی و سطح سواد و متغیرهای کنشی^۵ از قبیل سبک و سرعت گفتار می‌باشند. از این رو، تبیین گوناگونی آزاد برای رویکردهای صورت‌گرا از جمله واج‌شناسی اشتقاقی قاعده‌بنیاد و نظریه بهینگی چالش‌برانگیز

1. Optionality
2. Free Variation
3. Rene Kager
4. Extragrammatical
5. Performance Variables

است. در نظریه اشتقاقی قاعده‌بنیاد، قواعد اختیاری^۱ به عنوان راه حل مسئله گوناگونی آزاد در نظر گرفته می‌شوند؛ در یک اشتقاق، رخداد یا عدم رخداد یک قاعده اختیاری منجر به تولید داده‌های متفاوتی می‌شود. مسئله گوناگونی آزاد برای نظریه بهینگی چالش‌برانگیزتر است. زیرا دستور زبان آن، یک ابزار انطباق درون‌داد – برون‌داد به شیوه‌ای جبرگرایانه^۲ است؛ بدین مفهوم که هر درون‌داد، فقط با یک برون‌داد یگانه، که هماهنگ‌ترین گزینه نسبت به سلسله‌مراتب محدودیت‌هاست، انطباق می‌یابد. بر این اساس، یک رقابت جبرگرایانه نمی‌تواند دو گزینه برنده (بهینه) داشته باشد. برخلاف قاعده‌ها، محدودیت‌ها ابزار خاص یک زبان نیستند که به طور اختیاری اعمال شوند، بلکه آنها عناصر دستور جهانی هستند که در هر دستور زبانی بالقوه فعال هستند. از این رو، راه حل مسئله گوناگونی آزاد تنها در رتبه‌بندی محدودیت‌ها نهفته است. در این راستا، رویکرد رتبه‌بندی آزاد^۳ توسط پرینس و اسمولنسکی (۱۹۹۳: ۵۱) مطرح شده و به عنوان همتای قاعده اختیاری مورد بحث قرار گرفته است (کیپارسکی ۱۹۹۳، کگر ۱۹۹۴، رینولدز^۴ ۱۹۹۴، آنتیلا ۱۹۹۵). طبق این رویکرد، رتبه‌بندی ثابت دو محدودیت C₁ و C₂ دیگر مفروض نیست، بلکه آنها به طور آزاد رتبه‌بندی می‌شوند و روال ارزیابی دو شق می‌شود؛ در یک شق، C₁ بالاتر از C₂ و در شق دیگر C₂ بالاتر از C₁ رتبه‌بندی می‌شود. انتخاب برون‌داد واقعی به این بستگی دارد که در لحظه تولید یک واژه توسط یک گویشور، کدام یک از این دو محدودیت بالاتر از دیگری قرار بگیرد. پس در چارچوب رویکرد رتبه‌بندی آزاد ارزیابی رخداد اختیاری فرایند «جایگزینی یا عدم جایگزینی همخوان /r/ با یک غلت» به دو «زیرسلسله مراتب»^۵ تقسیم می‌شود که هر کدام یک برون‌داد بهینه را برمی‌گزیند؛ برون‌داد بهینه طبق رتبه‌بندی (۹) گزینه دارای غلت و برون‌داد بهینه طبق رتبه‌بندی (۱۱) گزینه دارای همخوان /r/ است. تسلط و محدودیت پایایی MAX و DEP بر محدودیت AGREE مانع حذف همخوان /r/ و درج غلت می‌شود:

(11)*A_{popo}>> MAX, DEP>> AGREE>>IDENT [low]

1. Optional Rules
2. Deterministic
3. Free Ranking
4. William T. Reynolds
5. Subhierarchy

رخداد اختیاری «جایگزینی یا عدم جایگزینی همخوان /r/ با یک غلت» در ساخت «چی را» در تابلوهای به هم پیوسته (۳a) و (۳b) مورد تحلیل قرار گرفته است:

تابلوهای (۳a) و (۳b) اختیاری بودگی در (عدم) جایگزینی همخوان /r/ با غلت

Input: /tʃi rA/					
	*A _{popo}	AGREE	MAX	DEP	IDENT [low]
a.i [tʃiɔ]			*	*	*
a.ii [tʃi ro]		*!			*
a.iii [tʃi rA]	*!	*			
	*A _{popo}	MAX	DEP	AGREE	IDENT [low]
b.i [tʃi ro]				*	*
b.ii [tʃiɔ]		*!	*		*
b.iii [tʃi rA]	*!			*	

همان گونه که در هر دو تابلوی (۳a) و (۳b) آشکار است، گزینه‌های (i) به دلیل داشتن واکه [A] در پس‌اضافه «را» محدودیت مسلط *A_{popo} را نقض کرده و در همان آغاز از رقابت کنار رفته‌اند. سپس، در تابلوی (۳a) رقابت دو گزینه (a.i) و (a.ii) که محدودیت مسلط *A_{popo} را رعایت کرده‌اند، به محدودیت AGREE کشیده شده است. گزینه (a.ii) به علت عدم مطابقت واج‌هایش در مشخصه [+افراشته] این محدودیت را نقض کرده است. بنابراین، گزینه (a.i) که در آن واج‌های [i] و [j] در مشخصه [+افراشته] مطابقت دارند این محدودیت را رعایت کرده و به عنوان برون‌داد بهینه برگزیده شده است. اما در تابلوی (۳b) رقابت دو گزینه (b.i) و (b.ii) که محدودیت مسلط *A_{popo} را رعایت کرده‌اند، به دو محدودیت پایایی MAX و DEP کشیده شده است. گزینه (a.ii) به علت حذف همخوان /r/ و درج غلت این دو محدودیت را به ترتیب نقض کرده است. بنابراین، گزینه (a.i) که هیچ حذف و درجی در آن رخ نداده، این دو محدودیت را رعایت کرده و به عنوان برون‌داد بهینه برگزیده شده است.

۳. نتیجه‌گیری

نوآوریمقاله پیش‌رو این است که نخستین پژوهشی می‌باشد که به تلفظ واژه «را» پرداخته است. به رغم تغییرات بسیار واژه «را»، دو آوای نخست آن، یعنی /r/ و /A/ از پارسی باستان به

پارسی نوین رسیده است. البته این واژه با تلفظ /rA/ فقط در سبک رسمی به کار می‌رود و هیچ کاربردی در گونه گفتاری یا غیر رسمی ندارد. این واژه طی تحول تاریخی خود از پنج آوا به یک آوا کاهش یافته که بیشترین تغییر نیز در دوره پارسی نوین رخ داده است. این کوتاه‌شدگی به علت بسامد بسیار زیاد کاربرد این واژه می‌باشد. تکواژ «را» دو تکواژگونه [ro] و [o] دارد که مقید به بافت آوایی واژه پیش از خود هستند:

واژه «را» در بافت پس از واژه‌های مختوم به سه واکه [e]، [a] و [A] طی یک فرایند اجباری به [ro] تبدیل می‌شود. در فرایند تبدیل تکواژ /rA/ به تکواژگونه [ro] واکه افتاده /A/ طی فرایند افراستگی به واکه [o] تبدیل شده است. عامل تبدیل تکواژ /rA/ به تکواژگونه [ro] محدودیت نشان‌داری *Apopo است. این محدودیت تولید واکه [A] در پس‌اضافه را مجاز نمی‌شمارد.

تکواژ /rA/ در بافت پس از واژه‌های مختوم به یک همخوان، به تکواژگونه [o] تبدیل می‌شود. محدودیت نشان‌داری *Crpostposition عامل حذف همخوان /r/ در واژه «را» در بافت پس از واژه‌های مختوم به یک همخوان است.

واژه «را» در بافت پس از واژه‌های مختوم به سه واکه [i]، [u] و [o] به طور اختیاری، به یکی از دو تکواژگونه [ro] یا [o] تبدیل می‌شود. این وضعیت اختیاری بودن یا گوناگونی آزاد نامیده می‌شود. گوناگونی آزاد در نظریه بهینگی به صورت انطباق یک درون‌داد با دو برون‌داد که هر دو دستوری هستند تعریف می‌شود.

علت تبدیل واژه «را» به [o] پس از واژه‌های مختوم به سه واکه [i]، [u] و [o]، حذف همخوان /r/ است که شرایط را برای درج غلت میانجی فراهم می‌کند. جایگزینی همخوان /r/ با غلت بدین دلیل رخ می‌دهد که تولید واکه افراشته [i] تولید غلت افراشته [j]، و تولید دو واکه گرد [u] یا [o] تولید غلت گرد [w] را تسهیل می‌کند، زیرا هنگام تلفظ توالی [i] و [j] زبان پس از تولید واکه [i]، در همان وضعیت افراشته (نزدیک به کام) نیم‌واکه [j] را نیز تولید می‌کند. ولی هنگام تلفظ توالی [i] و [r] زبان پس از تولید واکه [i]، باید تغییر وضعیت بدهد تا بتواند همخوان [r] را تولید کند. همچنین، توالی [u] و [w] یا توالی [o] و [w] فقط توسط یک اندام فراگویی یعنی لب‌ها تولید می‌شود. ولی توالی [u] و [r] یا توالی [o] و [r] توسط دو اندام فراگویی جداگانه یعنی لب‌ها و زبان تولید می‌شوند. بنابراین، تلفظ توالی [i] و [j]

راحت‌تر از تلفظ توالی [i] و [r] است. تلفظ توالی [u] و [w] یا توالی [o] و [w] نیز راحت‌تر از تلفظ توالی [u] و [r] یا توالی [o] و [r] است. دو محدودیت AGREE[+high] و AGREE[+round] به ترتیب موجب مجاورت واکه افراشته [i] با غلت افراشته [j] و مجاورت دو واکه گرد [u] و [o] با غلت گرد [w] می‌باشند.

کتابنامه

- جم، بشیر (۱۳۹۴ الف). راه‌کارهای برطرف کردن التقای واکه‌ها در زبان فارسی. *مجله زبان‌شناسی و گویش‌های خراسان*. سال هفتم، ش ۱، پیاپی ۱۲، بهار و تابستان. ص ۷۹-۱۰۰
- جم، بشیر (۱۳۹۴ ب). *فرهنگ توصیفی فرایندهای واجی*. تهران: مرکز نشر دانشگاهی.
- حاجتی، عبدالخلیل (۱۳۵۸). فعل لازم و «را» در زبان فارسی. *مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی تربیت معلم*. ش ۵. ص ۲۱۱-۱۸۵.
- دبیرمقدم، محمد (۱۳۶۹). پیرامون «را» در زبان فارسی. *مجله زبان‌شناسی*. ش ۷، ص ۱، ص ۲-۶۰.
- دبیرمقدم، محمد (۱۳۹۲). *رده‌شناسی زبان‌های ایرانی*. تهران: سمت.
- شقاقی، ویدا (۱۳۸۷). *مبانی صرف*. تهران: سمت.
- صادقی، علی اشرف (۱۳۴۹). «را» در زبان فارسی امروز. *نشریه دانشکده ادبیات و علوم انسانی تبریز*. ش مسلسل ۹۳. ص ۲۲-۹.
- صادقی، علی اشرف (۱۳۶۵). التقای مصوت‌ها و مسأله صامت‌های میانجی. *مجله زبان‌شناسی*. ش ۶، ص ۲۲-۳.
- نجفی، ابوالحسن (۱۳۶۶). «را» پس از فعل. *نشر دانش*. ش ۷. ص ۶.

- Amherst: GLSA. Prince, A., & Smolensky, P. (1993/2004). *Optimality theory: constraint in generative grammar*. MIT Press.
- Anttila, A. (1995). *Deriving variation from grammar: a study of Finnish genitives*. MS., Stanford University. [ROA-63]
- Anttila, A. (2002). Morphologically conditioned phonological alternations. *NLLT* 20.1: 1-42.
- Baković, E. (2000). *Harmony, Dominance and Control*. Doctoral dissertation, Rutgers University, New Brunswick, NJ.
- Boersma, P (1998). *Functional phonology. Formalizing the interactions between articulatory and perceptual drives*. Utrecht: LOT.
- Bussmann, H (1996), *Routledge dictionary of language and linguistics*. London and New York: Routledge.

- Faithfulness and reduplicative identity, In J. Beckman; L. Walsh Dickey & S. Urbanczyk, (Eds.). *University of Massachusetts occasional papers in linguistics* 18: *Optimality theory* (249–384).
- Human Behavior and the Principle of Least Effort. Boston: Addison Wesley.
- Kager, R. (1994). *Ternary rhythm in alignment theory*. Unpublished Ms., Utrecht University. [ROA-35].
- Kager, R. (1999). *Optimality Theory*. Cambridge: Cambridge University Press.
- Karimi, S. (1989). *Aspects of Persian Syntax, Specificity, and the Theory of Grammar*. Doctoral dissertation, University of Washington.
- Katamba, F. (1993). *Morphology*. London: Macmillan press Ltd.
- Kent, R.G. (1950). *Old Persian: Grammar, Texts, Lexicon*, New Haven: American Oriental Society.
- Kiparsky, P. (1993). Variable rules. Handout from *Rutgers Optimality Workshop I*, October, Rutgers University, New Brunswick, NJ.
- Lombardi, L. (1996). *Positional Faithfulness and Voicing Assimilation in Optimality Theory*. Ms., University of Maryland, College Park.
- MacBride, A. I. (2004). *A constraint-based approach to morphology*, Doctoral dissertation, University of California.
- McCarthy, J. & Prince, A. (1995).
- Reynolds, W. T. (1994). *Variation and phonological theory*. Doctoral dissertation. University of Pennsylvania, Philadelphia.
- Zipf, G. (1949).

مجلهٔ زبان‌شناسی و گویش‌های خراسان، دانشگاه فردوسی مشهد، علمی-پژوهشی، بهار و تابستان ۱۳۹۶، شمارهٔ پیاپی ۱۶

ابوالفضل شاه‌علی (دانشجوی دکتری زبان‌شناسی، پردیس بین‌الملل دانشگاه فردوسی مشهد، مشهد، ایران)^۱

دکتر اعظم استاجی (دانشیار زبان‌شناسی دانشگاه فردوسی مشهد، مشهد، ایران، نویسنده مسئول)^۲

دکتر علی‌علیزاده (دانشیار زبان‌شناسی دانشگاه فردوسی مشهد، مشهد، ایران)^۳

بازنمایی مفاهیم قدرت، مشروعیت و نابرابری‌های اجتماعی در گفتمان پهلوی اول در

خطاب به مردم

چکیده

پژوهش حاضر درصدد بازنمایی مفاهیم قدرت، مشروعیت و نابرابری‌های اجتماعی مطرح شده از سوی ماکس وبر (۱۹۶۸) در گفتمان پهلوی اول در چارچوب دستور نقش-گرای نظام‌مند هیلیدی و متیسن (۲۰۱۴) است. پیکره پژوهش را کلیه نطق‌های رضاشاه در خطاب به مردم که شامل ۷ متن (۱۵۴ بند) است تشکیل می‌دهد. یافته‌ها حاکی از این است که سه فرایند اصلی مادی، ذهنی و رابطه‌ای نقش بسزایی در بازنمایی مفاهیم قدرت، مشروعیت و نابرابری‌های اجتماعی داشته‌اند. توزیع پر بسامد ضمیر «من» در مقابل «شما»، گفتمان را عرصه قدرت‌نمایی رضاشاه نموده است. آغازگر مبتدایی بی‌نشان نیز مسئولیت اصلی پیام مطرح در گفتمان را برعهده دارد. در تحلیل انسجام متن نیز، عناصر انسجام دستوری و واژگانی، توزیع تقریباً برابر و به عبارتی، سهم یکسان در سلاست و روانی کلام رضاشاه داشته‌اند. در این میان عامل پیوندی، عنصر حذف و ارجاع در کنار دیگر عناصر انسجام، مانع از انقطاع کلام رضاشاه در ذهن مخاطب و باعث کوتاه شدن فواصل بین پیام‌ها گشته‌اند. در پایان مشخص شد که گفتمان رضاشاه از موضع قدرت در برابر مخاطب تولید گشته، مشروعیت‌نما بوده و مولفه‌های نابرابری اجتماعی وبر در جای جای آن مشاهده می‌گردد.

کلیدواژه‌ها: دستور نقش‌گرای نظام‌مند، پهلوی اول، نابرابری‌های اجتماعی، قدرت، مشروعیت.

۱. مقدمه

اصطلاح تحلیل گفتمان برای نخستین بار توسط زلیگ هریس^۱، زبان‌شناس مطرح آمریکایی، در سال ۱۹۵۲ و در مقاله‌ای به همین نام بکارگرفته شد. به اعتقاد وی، وظیفه زبان‌شناس ارائه تحلیلی صورت‌گرایانه از عناصر موجود در متن در ارتباط با یکدیگر و نه در ارتباط با سایر عناصر موجود در زبان است (هریس، ۱: ۱۹۵۲). لیکن، دیری نپایید که گروهی دیگر از پژوهش‌گران دریافتند که در تحلیل گفتمان با عوامل بیرون از متن یعنی بافت موقعیتی، فرهنگی، اجتماعی و غیره سروکار داریم. ویدوسون^۲ (۲۰۰۰: ۱۲۶) معتقد است که برخی از وجوه موقعیتی که زبان در آن بکار گرفته می‌شود، در آفرینش معنا دخالت دارند. علاوه بر این، ون دایک^۳ (۱۹۹۷: ۱۳-۱۴) نیز خاطرنشان می‌سازد که تحلیل گفتمان تنها به بررسی وجوه صوری گفتمان از جمله نحو و واج‌شناسی نمی‌پردازد، بلکه هدف آن بررسی کارکردهای اجتماعی گفتمانی است که توسط گویشوران زبان در بافت‌های اجتماعی و فرهنگی مختلف تولید می‌شود. دستور نقش‌گرای نظام‌مند^۴، به عنوان یکی از رویکردهای مطرح در تحلیل گفتمان (آلبا-ژوز، ۲۰۰۹: ۱۵)، نخستین بار توسط مایکل هلیدی^۵ در سال ۱۹۶۱ و در مقابل سنت‌های پیشین و معاصر مطرح در زبان‌شناسی و از جمله در تقابل با دیدگاه چامسکی^۶ که مهمترین نقش زبان را بیان اندیشه می‌دانست (چامسکی، ۱۹۸۵: ۴)، مطرح شد و کانون توجه خود را از صورت به انگیزه‌های اجتماعی و فرهنگی کارکرد زبان معطوف کرد و مهمترین وظیفه زبان را ایجاد ارتباط و انتقال معنا معرفی کرد (هلیدی، ۱۹۸۵: ۱۱). در حقیقت، دستور نقش‌گرای نظام‌مند هلیدی، به عنوان یک رویکرد پیکره-بنیاد، در تلاش است تا کارکرد زبان را در بافت مورد بررسی قرار دهد (هلیدی و متیسن، ۲۰۱۴: ۲۵).

در ادبیات پژوهشی تحلیل گفتمان، گفتمان‌های مختلفی چون آموزشی، علمی، ادبی و سیاست‌تحلیل و بررسی شده‌اند. با این وجود، گفتمان حکام و رهبران سیاسی در خطاب به مردم کمتر مورد توجه پژوهش‌گران این حوزه مطالعاتی بوده است. حکام و رهبران سیاسی همواره

-
1. Zellig Harris
 2. H. G Widdowson
 3. Teun A. Van Dijk
 4. Systemic Functional Grammar
 5. M. A. K Halliday
 6. Chomsky

دغدغه مشروعیت را در سر داشته‌اند؛ چراکه «کلیه حاکمیت‌ها می‌بایست برپایه یک اصل فکری مشروعیت خود را به دست آورند و حاکمیت خود را بر آن مبنا استوار سازند (فوکویاما، ۱۳۹۳: ۶۳). حاکمان همواره در تلاش برای مشروعیت‌زدایی^۱ از چهره حکومت پیشین و کسب مشروعیت از جامعه تحت حکومت خود هستند (ضیایی و دیگران، ۱۳۸۸: ۸۷). در اینجا است که نقش پررنگ گفتمان بیشتر از هر زمانی به چشم می‌آید. رهبران سیاسی و دولت‌مردان سعی می‌کنند که با بکارگیری ساختارها و واژگان متفاوت اقدام به تحمیل ایدئولوژی^۲ خود به مخاطب، کسب قدرت (اقتدار)، بازنمایی متفاوت از نابرابری‌های اجتماعی و در نتیجه کسب مشروعیت نمایند. لذا، پژوهش حاضر درصدد است تا بر اساس دستور نقش‌گرای نظام‌مند هیلیدی-متیسن^۳ (۲۰۱۴) به بازنمایی مشروعیت^۴، قدرت^۵ (اقتدار^۶) و نابرابری‌های اجتماعی^۷ در گفتمان پهلوی اول در خطاب به مردم بپردازد. برای انجام این مهم، سوالات زیر مطرح می‌شود:

- بازنمایی قدرت (اقتدار) در گفتمان پهلوی اول در خطاب به مردم چگونه است؟
- گفتمان رضاشاه در خطاب به مردم چه الگویی را در القای ایدئولوژی و در نتیجه کسب مشروعیت یا مشروعیت‌زدایی نشان می‌دهد؟
- نابرابری‌های اجتماعی در گفتمان رضاشاه چگونه بازنمایی می‌شوند؟

۲. پیشینه پژوهش

از گذشته تاکنون، پژوهش‌های بسیاری به موضوع تحلیل گفتمان از مناظر و رویکردهای مختلف پرداخته‌اند که از جمله مهمترین مکاتب مطرح در تحلیل گفتمان می‌توان به مکاتب کاربردشناسی^۸، جامعه‌شناسی تعاملی^۹، تحلیل گفتگو^{۱۰}، نقش‌گرایی، تحلیل گفتمان انتقادی، تحلیل پساساختارگرایانه و غیره اشاره کرد. ویژگی مشترک همه این مکاتب فکری این است

-
1. Deligitimization
 2. Ideology
 3. Matthiessen
 4. Legitimization
 5. Power
 6. Authority
 7. Social inequalities
 8. Pragmatics
 9. Interactional sociolinguistics
 10. Conversation analysis

که بجای تمرکز بر زبان به عنوان یک نظام انتزاعی، آن را به مثابه نظامی مبتنی بر بافت مورد مطالعه قرار می‌دهند (آلبا-ژوز، ۲۰۰۹: ۱۵). در این میان، در پژوهش حاضر با رویکردی نقش‌گرا درصدد تحلیل گفتمان رضاشاه در خطاب به مردم است. در ادامه، به بررسی برخی پژوهش‌های صورت گرفته در حوزه تحلیل گفتمان، به ویژه پژوهش‌های انجام گرفته با رویکرد نقش‌گرایی پرداخته می‌شود. در نهایت نیز، به تبیین تفاوت پژوهش حاضر با دیگر مطالعات صورت گرفته در حوزه نقش‌گرایی پرداخته خواهد شد. ابتدا برخی پژوهش‌های ایرانی‌معرفی و بررسی می‌شوند.

دستجردی کاظمی (۱۳۸۸) در رساله دکتری خود به توصیف گفتار دانش‌آموزان پایه اول دبستان، براساس نظریه نقش‌گرای نظام‌مند هیلیدی-متیسن (۲۰۰۴) پرداخته است. این تحلیل بر پایه دو فرانش تجربی و متنی این نظریه صورت پذیرفته است. یافته‌های این پژوهش حاکی از آن است که ۹۰ درصد بندهای مورد استفاده کودکان در این سن ساده بوده و در این میان دختران دو برابر پسران از بند استفاده نموده‌اند. همچنین مشخص شد که آغازگرهای تجربی، نقشی ۱۸ درصدی در فرانش متنی نمونه مورد مطالعه داشته‌اند. در نهایت پژوهشگر معتقد است که این رویکرد نظری، به خوبی می‌تواند از عهده توصیف داده‌های زبان فارسی برآمده و در مطالعات گوناگون زبان مانند گویش‌شناسی، سبک‌شناسی، گونه‌شناسی و آسیب‌شناسی زبان بکار گرفته شود. با این اوصاف، پژوهشگر با حذف فرانش بینافردی تاثیر مولفه‌هایی چون قطبیت، زمان و عنصر وجه‌نما را که هریک در معنای کلی بند تاثیرگذار است نادیده گرفته است.

احمدی (۱۳۹۰) در پژوهشی با عنوان «تحلیل نقش‌گرایانه گفتمان استادان آموزش زبان انگلیسی»، با رویکرد دستور نظام‌مند نقش‌گرای هیلیدی به بررسی گفتمان استادان آموزش زبان انگلیسی در محیط کلاسی پرداخته است. پژوهشگر از منظر فرانش بینافردی به تحلیل گفتمان پرداخته و در نهایت یافته‌های وی نشان از وجود رابطه معنی‌دار بین مرحله آموزش و گفتمان مورد استفاده استاد دارد. وی معتقد است استادانی در کاهش زمان اختصاص یافته به گفتمان معلم، موفق‌تر بوده‌اند که در مرحله ترغیب و بازخورد، از وجوه استفهامی بیشتر استفاده کرده‌اند. همچنین وی دریافت که بالا بودن استفاده از وجوه خبری در مراحل مختلف آموزش، رابطه مستقیمی با استاد محور بودن کلاس دارد. با این وجود، این پژوهش تاثیرات دیگر

فرانقش‌های مطرح در دستور نقش‌گرا را نادیده گرفته که بنظر می‌آید در رابطه بین معلم و شاگرد خالی از تاثیر نباشد.

پیرایش (۱۳۹۱) نیز در پایان‌نامه کارشناسی ارشد خود، به مطالعه گفتمان متون رادیویی از منظر دستور نقش‌گرای هلیدی و بالاخص فرانقش بینافردی پرداخته است. پژوهشگر دلیل تاکید خود بر این فرانقش را رابطه بنیادین بین گوینده و مخاطب در این متون بر می‌شمارد. در حقیقت، نگاه انحصارگرایانه از منظر این فرانقش به تحلیل متون رادیویی پژوهشگر را در تبیین کامل یافته‌های خود محدود ساخته است. بنظر می‌آید نگاهی جامع از منظر دو فرانقش دیگر مطرح در این چارچوب و همچنین بررسی بازنمایی مفاهیمی چون قدرت (اقتدار) و ایدئولوژی، در رابطه بین گوینده و مخاطب در بطن این متون دستاوردهای کامل‌تری نیز می‌توانست به همراه داشته‌باشد.

دیانتی (۱۳۹۱) نیز در مطالعه‌ای به بازنمایی برخی ساخت‌های دستوری و گفتمانی در گفتار کودکان ۳ تا ۵ ساله فارسی زبان شهرستان گلپایگان، از منظر دستور نقش‌گرای نظام‌مند هلیدی پرداخته است. وی نیز تنها از منظر فرانقش تجربی کار تحلیل را انجام داده است و یافته‌های وی حاکی از این است که در فعل‌های مرکب، بالاترین بسامد به فرایند مادی اختصاص دارد. بازنمایی مفهوم سببی نیز تنها در قالب فرایند مادی بوده‌است. همچنین نتایج حاکی از آن است که درصد رخداد حذف ضمیر فاعلی در فرایندهای رفتاری بالاتر از بقیه فرایندها است.

خیرآبادی و زعفرانلو (۱۳۹۳) در مقاله‌ای به بررسی زبان تبلیغات مطبوعاتی در چارچوب دستور نقش‌گرای نظام‌مند و تلفیق آن با الگوی پیشنهادی چئونگ^۱ (۲۰۰۴) برای آگهی‌های تجاری روزنامه‌ها پرداخته‌اند. یافته‌های حاصل از بررسی نمود مولفه‌های مطرح در الگوی پیشنهادی چئونگ (۲۰۰۴) در دستور نقش‌گرا حاکی از این است که دستور نقش‌گرای نظام‌مند هلیدی تنها به سطح متن‌های زبانی محدود نمی‌گردد و می‌توان دستاوردهای آن را در گونه‌های دیگری همچون آگهی‌های مطبوعاتی به‌کار گرفت. در واقع، تمرکز اصلی این پژوهش، بر الگوی چئونگ (۲۰۰۴) بوده‌است و دستور نقش‌گرا و فرانقش‌های مطرح در آن

ابزاری برای بازنمایی مولفه‌های مطرح در آن الگو بوده‌اند. اکنون به بررسی برخی پژوهش‌های خارجی انجام گرفته در چارچوب دستور نقش‌گرای نظام‌مند می‌پردازیم.

واتلز و رادیچ-بوجانیچ^۱ (۲۰۰۷) ضمن تحلیل یک مناظره اینترنتی بر اساس رویکرد نقش‌گرای هلیدی، دریافتند که این رویکرد توصیف روشنی از قدرت پیش‌بینی مردم از معانی و مفاهیم احتمالی مورد استفاده مخاطب ارائه می‌دهد و به خوبی رابطه بین گوینده و مخاطب را تبیین می‌نماید.

الوی و باسیر^۲ (۲۰۱۱) در پژوهشی به بررسی برخی از سخنرانی‌های اوباما، در چارچوب نظریه نقش‌گرای هلیدی و در قالب ساخت گذرایی این نظریه پرداختند. نتایج حاکی از این است که وی با استفاده زیاد از فرایند مادی و ذهنی مردم را به سوی خود جلب می‌نمود. فرایند رابطه‌ای نیز به خوبی در خدمت ایجاد تصویری مثبت از وی در ذهن مخاطب بوده‌است. وجود عناصر موقعیتی چون دلیل و مکان به عینی‌تر شدن هرچه بیشتر گفتمان وی کمک نموده‌اند. در اینجا نیز به نظر می‌آید بررسی نقش دیگر فرانش‌ها، در گفتمان اوباما همراه با بازنمایی برخی مفاهیم مطرح در زبان‌شناسی انتقادی از جمله قدرت و ایدئولوژی، زوایای پنهان بیشتری از گفتمان سیاسی وی را روشن می‌ساخت.

نور و دیگران^۳ (۲۰۱۶) تنها به تحلیل عنصر وجهیت در آخرین سخنرانی پیامبر اسلام (ص)، براساس دستور نقش‌گرای نظام‌مند هلیدی (۱۹۸۵) پرداخته‌اند. آنها دریافتند که از مجموع ۵۶ بند، ۳۲ بند خبری، ۲۲ بند امری و تنها یک بند پرسشی بوده است. آنها معتقدند که دستور نقش‌گرا ابزاری موثر در درک روابط بینافردی بین مشارکین در گفتمان است، ولی از تاثیر احتمالی دیگر فرانش‌ها و مولفه‌های تاثیرگذار بر روابط بین مخاطب و گوینده غافل بوده‌اند.

پژوهش‌های مذکور، تنها بخشی از مطالعات صورت گرفته در حوزه تحلیل گفتمان در چارچوب نظریه نقش‌گرا است. مطالعات گفتمانی دیگری نیز در این چارچوب و در قالب بررسی متون آموزشی، علمی، ادبی و دینی انجام گرفته است که از جمله می‌توان به مجیدی (۱۳۹۰)، فضائلی و ابراهیمی (۱۳۹۳)، ایرانزاده و مرادی (۱۳۹۴)، بازوبندی و صحرایی

1. I. Wattles & B. Radić-Bojanić

2. S. D. Alvi & A. Baseer

3. M. Noor *et al*

(۱۳۹۴)، عرب زوزنی و دیگران (۱۳۹۵)، طباطبایی (۱۳۹۵) و غیره اشاره نمود. با این وجود، مقایسه این پژوهش‌ها جای خالی سه نکته را نمایان می‌سازد. نخست اینکه هیچکدام از مطالعات صورت گرفته به تحلیل گفتمان شخصیت‌های تاریخی نپرداخته‌اند. اهمیت این نکته زمانی مشخص می‌شود که بدانیم بافت‌ها و بسترهای سیاسی، فرهنگی، اجتماعی، اقتصادی و مذهبی دائما در حال تغییر هستند. از آنجا که گفتمان‌ها از دل همین بافت‌ها بر می‌خیزند، لذا حامل ویژگی‌های متفاوتی با گفتمان‌های معاصر خواهند بود. اهمیت دوم، بررسی گفتمان رهبرانی است که با رویکردی غیر از مردم سالاری زمام امور را به دست گرفته‌اند. گفتمان پادشاهان که اغلب با کودتا و روش‌هایی غیر مردم سالارانه به روی کار آمده و در تلاش برای کسب مشروعیت از مردم تحت حکومت خود بوده‌اند زمینه روشنگری‌های زیادی را درباره شیوه حاکمیت حکام آن زمان فراهم می‌نماید. نکته سوم هم جای خالی تحلیل گفتمان شخصیت‌های عالی‌رتبه در موضوعات مختلف و در خطاب به مردم است. لذا بنظر منطقی می‌رسد که تحلیل گفتمان‌های موجود در بستر تاریخ، با موضوعات مختلف و از قول رهبران پادشاهانی که با نظامی غیر از انتخابات مردمی بر سر کار آمده‌اند، حامل تفاوت‌هایی با رهبران دموکراتیک و معاصر باشد. بنابراین، می‌توان گفت که نتایج این مطالعه مجال مقایسه گفتمان‌های گذشته و معاصر را در ابعاد مختلف در اختیار پژوهشگران حوزه تحلیل گفتمان قرار می‌دهد تا شاید زمینه ایجاد الگوهای گفتمانی مختلف برای دوره‌های مختلف تاریخی یک جامعه فراهم گردد.

۳. چارچوب نظری

همانطور که پیشتر نیز بیان شد، مکاتب مختلفی در حوزه تحلیل گفتمان مطرح هستند که معروف‌ترین آنها نقش‌گرایی و تحلیل گفتمان انتقادی هستند. تحلیل گفتمان انتقادی خود از رویکردهای مختلفی تشکیل شده است که اهم آنها توسط وداک^۱، فرکلایف^۲، ون دایک، ون لوین^۳ و کرس^۴ معرفی شده‌اند و هریک با نگاهی متفاوت به بحث تحلیل انتقادی گفتمان می‌پردازند. در طرف دیگر، نقش‌گرایی، که خود شالوده تحلیل‌های انتقادی معرفی شده از

1. R. Wodak

2. N. Fairclough

3. V. Leween

4. G. R Kress

سوی محققین مذکور است (تنوریو، ۲۰۱۱: ۱۸۴)، یکی دیگر از روش‌های رایج در تحلیل گفتمان محسوب می‌گردد. اغلب پژوهش‌های انجام گرفته در حوزه سیاست بر پایه رویکردهای انتقادی مذکور بنا نهاده شده‌اند. با این وجود، پژوهش حاضر درصدد است تا نخست با بکارگیری جدیدترین نسخه دستور نقش‌گرای نظام‌مند هلیدی-متیسن (۲۰۱۴) توصیف زبان‌شناختی جامع و دقیقی از متن گفتمان پهلوی اول ارائه نموده و سپس به بازنمایی مفاهیم قدرت (اقتدار)، مشروعیت و نابرابری‌های اجتماعی معرفی شده از سوی ماکس وبر^۱ (۱۹۶۸) در گفتمان وی و در چارچوب این نظریه پردازد. در ادامه مختصری پیرامون دستور نقش‌گرای هلیدی-متیسن (۲۰۱۴) و مفاهیم قدرت، مشروعیت و نابرابری‌های اجتماعی ارائه خواهد شد.

۳-۱ دستور نقش‌گرای نظام‌مند هلیدی-متیسن (۲۰۱۴)

نخستین جرقه‌های دستور نقش‌گرای نظام‌مند، به عنوان نحله‌ای از زبان‌شناسی نقش‌گرا، در اوایل دهه ۶۰ قرن بیستم میلادی در ذهن مایکل هلیدی زده شد. جدیدترین نسخه این دستور به نام مقدمه‌ای بر دستور نقش‌گرا، ویرایش چهارم^۲ در سال ۲۰۱۴ با همکاری مایکل هلیدی و کریستین متیسن^۳ زبان‌شناس معرفی شد. دستور نقش‌گرای نظام‌مند، دستوری است پیکره بنیاد که توجه ویژه‌ای به معنا دارد. منظور از نظام‌مند بودن در دستور نقش‌گرا این است که مطالعه هر بعدی از زبان مستلزم رجوع به دیگر ابعاد زبان است. در حقیقت زبان نظامی است سرشار از انتخاب‌ها که گوینده یا نویسنده با انجام انتخاب‌هایی دست به تولید متن می‌زند (هلیدی و متیسن، ۲۰۱۴: ۲۰). در این دستور، این انتخاب‌های زبانی در قالب سه فرانتش اندیشگانی^۴، بینافردی^۵ و متنی^۶ تبیین می‌شود و با توجه به نظام‌مند بودن این دستور می‌توان اینگونه بیان کرد که نمود این سه فرانتش در لایه واژی-دستوری^۷ وجود دارد که در نهایت در لایه واج-شناسی تبدیل به یک گفتمان نوشتاری یا شفاهی می‌گردد (اگینز، ۲۰۰۴: ۵۸).

1. Max Webber

2. An Introduction to Functional Grammar, 4th edition

3. C. Matthiessen

4. Ideational

5. Interpersonal

6. Textual

7. Lexico-Grammar

فرانقش متنی در قالب ساخت آغازگر-پایان‌بخش^۱ نمود پیدا می‌نماید. بر این اساس، آغازگر بخش مهم هر بند و نقطه عزیمت پیام محسوب می‌گردد و از انواع متنی، بینافردی و مبتدای^۲ (تجربی) تشکیل شده است که از این میان تنها آغازگر مبتدایی در معنای تجربی متن دخیل است. (هلیدی و متیسن، ۲۰۱۴: ۸۳-۹۱).

فرانقش بینافردی برای برقراری ارتباط و تنظیم روابط اجتماعی استفاده می‌شود. عنصر وجه^۳ بار اصلی پیام را در این فرانقش به دوش می‌کشد، و مابقی پیام را باقی‌مانده^۴ می‌گویند. مجموعه این عناصر تعامل بین تولیدکننده گفتمان و مخاطب را تشکیل می‌دهند (هلیدی و متیسن، ۲۰۱۴: ۱۵۰-۲۰۰).

فرانقش تجربی به بیان تجربیات فرد از محیط و دنیای اطرافش می‌پردازد. این فرانقش در قالب شش فرایند مادی^۵، ذهنی^۶، رابطه‌ای^۷، رفتاری^۸، کلامی^۹ و وجودی^{۱۰} نمود دارد. فرایند مادی به انجام دادن کاری یا رخداد واقعی اشاره دارد. فرایند ذهنی بر احساس، اندیشه و ادراک دلالت دارد. فرایند رابطه‌ای نیز از روابط بین اشیاء و پدیده‌ها و همچنین ویژگی‌های آنها سخن می‌گوید. فرایند رفتاری به رفتارهای جسمانی و روانی افراد اشاره دارد. فرایند کلامی به کنش‌های مربوط به گفتن اشاره دارد. و در نهایت، فرایند وجودی که سهمی تقریباً سه یا چهار درصدی در هر متن دارد، اشاره به وجود داشتن و اتفاق افتادن چیزی یا کسی می‌کند. (هلیدی و متیسن، ۲۰۱۴: ۲۰۵-۳۰۹). در مجموع، تعامل بین این فرایندهاست که «طعم» و رنگ به هر متنی می‌دهد (هلیدی و متیسن، ۲۰۱۴: ۲۰۵-۲۱۹).

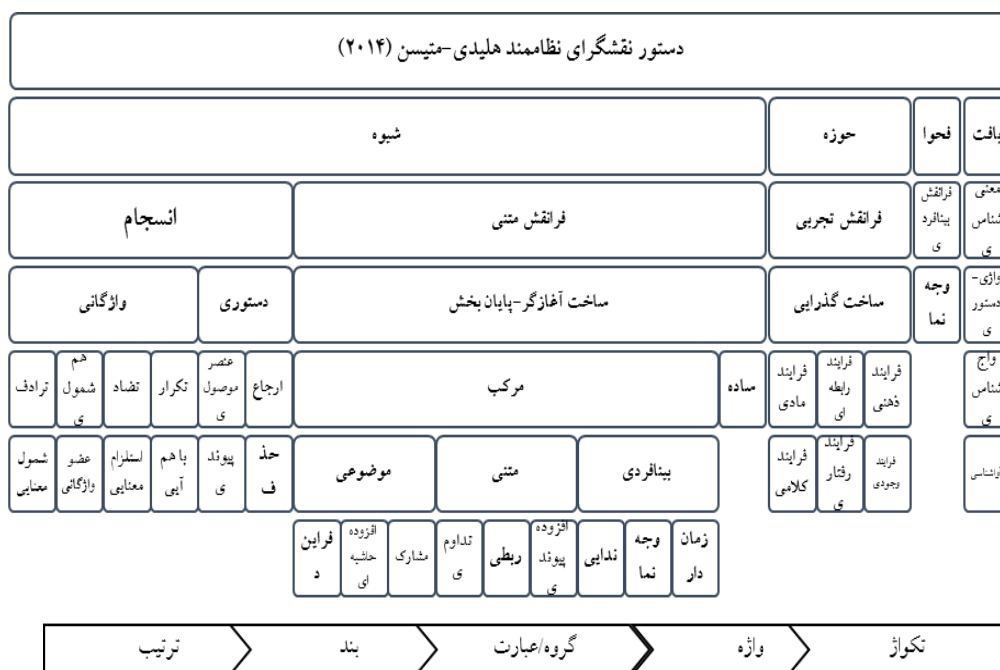
انسجام^{۱۱} به مناسبات معنایی موجود در میان عناصر یک متن اشاره دارد. این مناسبات به کلام یکپارچگی و وحدت می‌بخشد و آن را به عنوان متن از مجموعه‌ای از جمله‌های جداگانه و نامربوط متمایز می‌سازد. برخی از عوامل انسجام در دستور زبان و برخی در واژگان

-
1. Thematic Structure
 2. Topical
 3. Mood
 4. Residue
 5. Material
 6. Mental
 7. Relational
 8. Behavioral
 9. Verbal
 10. Existential
 11. Cohesion

تحقق می‌یابند. هلیدی و متیسن (۲۰۱۴) روی هم رفته ابزارهای انسجامی را عبارت می‌دانند از ارجاع^۱، حذف^۲ و جانشینی^۳، ادات پیوندی^۴، عنصر موصولی^۵، تکرار^۶، باهم‌آیی^۷، هم‌معنایی^۸، شمول معنایی^۹، هم‌شمولی^{۱۰}، استلزام معنایی^{۱۱}، تضاد^{۱۲} و عضوواژگانی^{۱۳}. ارجاع بدین معنی است که صورت‌های ارجاعی برای تفسیر به چیز دیگری قبل یا پس از خود ارجاع داده شوند. ارجاع خود بر دو نوع است: درون‌متنی^{۱۴} و برون‌متنی^{۱۵}. از بین این دو، تنها ارجاع درون‌متنی به انسجام متن کمک می‌نماید؛ به شرط اینکه، ضمیر و مرجع آن در یک بند نباشند. حذف و جانشینی عبارتند از وضعیتی که در آن یک عنصر به خاطر اینکه قبلاً در متن ذکر شده است، یا حذف می‌شود و یا عنصری جایگزین آن می‌شود. عنصر محذوف ممکن است اسم، فعل یا جمله باشد. ادات پیوندی نیز رابطه منطقی-معنایی^{۱۶} میان بندهای موجود در متن را نشان می‌دهند. عنصر موصولی نیز عبارت است از ضمائر موصولی بکار گرفته شده در متن که باعث افزایش انسجام می‌شوند. تکرار به تکرار عینی و بدون تغییر یک واژه در متن گفته می‌شود. سالکی (۱۹۹۵) (به نقل از نعمتی قزوینی و ایشانی، ۱۳۹۴: ۱۲۹) معتقد است که هر نوع تکراری انسجامی محسوب نمی‌شود. به اعتقاد وی تنها تکرار واژه‌های متنی^{۱۷} و نه واژه‌های دستوری^{۱۸} باعث انسجام متن می‌گردند. هم‌معنایی نیز عبارت است از انتخاب واژه‌ای که با واژه پیش از خود دارای رابطه هم‌معنایی باشد. شمول معنایی به رابطه‌ای اشاره می‌کند که در آن یکی از واژه‌ها به یک طبقه واژگانی اشاره می‌کند و دیگری زیرطبقه‌ای از آن محسوب می‌شود.

1. Reference
2. Ellipsis
3. Substitution
4. Conjunction
5. Wh-element
6. Repetition
7. Collocation
8. Synonymy
9. Hyponymy
10. Co-Hyponymy
11. Entailment
12. Antonym
13. Meronymy
14. Endophoric
15. Exophoric
16. Logico-semantic
17. Content Words
18. Function words

شود. هم‌شمولی نیز به رابطه‌ای گفته می‌شود که طی آن دو واژه هم‌عرض با یکدیگر، زیرطبقه واژه‌ای دیگر باشند. عضوواژگانی همانند رابطه شمول‌معنایی که طی آن واژه‌ای «نوعی از...» واژه دیگر محسوب می‌شد، بر اساس آن واژه‌ای «عضوی از...» واژه دیگر محسوب می‌گردد. باهم‌آیی بر اساس «تمایل به با یکدیگر آمدن» در میان واژه‌ها تعریف می‌شود و استفاده از آن باعث انسجام در متن می‌گردد. (هلیدی و متیسن، ۲۰۱۴: ۶۱۱-۶۴۹). استلزام‌معنایی بدین معنی است که تحقق مفهوم یک جمله مستلزم تحقق مفهوم جمله دیگری باشد. به عبارت ساده‌تر اگر جمله‌ای به وقوع پیوسته باشد، جمله دیگری نیز به وقوع پیوسته است (لاینز، ۱۳۹۱، ۱۹۰). تضاد معنایی نیز به رابطه متضاد بین واژه‌های یک متن اطلاق می‌گردد. در ادامه انگاره‌ای از دستور نقش‌گرای نظام‌مند هلیدی-متیسن (۲۰۱۴) ارائه شده است.



انگاره ۱ دستور نقش‌گرای نظام‌مند هلیدی-متیسن (۲۰۱۴)^۱

۱. انگاره شماره ۱ توسط پژوهشگر ترسیم شده و در متن اصلی کتاب هلیدی و متیسن (۲۰۱۴) ذکر نشده است.

۳. ۱. قدرت و اقتدار

وبر از نخستین جامعه‌شناسانی است که به بحث قدرت و اقتدار به شکل علمی و مدون پرداخته است. وی قدرت را با مؤلفه زور توضیح می‌دهد و عامل لازم برای بقای آن را مشروعیت ذکر می‌کند آن‌چنان که بدون حداقلی از مشروعیت هیچ قدرتی پرموام نخواهد بود. قدرت مشروع قدرتی است که از سوگیری‌هایش استقبال می‌شود، رهنمودهایش مورد موافقت قرار می‌گیرد و یا دست کم مخاطبانش از آن تبعیت می‌کنند. این تمکین ارادی یک وجه قانونی و اخلاق جمعی به قدرت می‌دهد که سلطه‌گر و تحت سلطه را در یک رابطه دوجانبه قرار می‌دهد. وی معتقد است اقتدار متضمن تمایل بی قید و شرط زیردست به اطاعت است (وبر، ۱۹۶۸: ۳۷-۴۵). به عبارت دیگر، قدرت از بالا به پایین است؛ در حالی که اقتدار از جهت پایین به بالا برخوردار بوده و این زیردستان هستند که با پذیرش اختیار و اطاعت از آن به قدرت افراد فرادست مشروعیت می‌بخشند (رستمی، ۱۳۸۲).

۳. ۲. مشروعیت

واژه مشروعیت دارای ریشه لاتین و به معنی قانون - گرفته است، ولی، دامنه وسیع‌تری از قانون دارد؛ زیرا امر مشروع باید منطبق با نظر مردم و عدالت و انصاف باشد (حاجیانی و پاک سرشت، ۱۳۸۷: ۵۱). وبر (۱۹۶۸: ۲۱۲-۳۰۱) به سه نوع مشروعیت اشاره کرده است: مشروعیت سنتی، مشروعیت قانونی- عقلانی و مشروعیت کاریزماتیک. در مشروعیت سنتی توجیه اقتدار بر مبنای آداب و سنت‌های گذشته، در مشروعیت کاریزماتیک ویژگی‌های استثنایی رهبر و در مشروعیت قانونی و عقلانی، مقررات دیوان‌سالاری و قوانین رسمی این نیاز را تأمین می‌کند. اگر حکمرانان نتوانند تسلط خود را به یکی از سه طریق یادشده توجیه کنند، وسایل نابودیشان فراهم شده و در صورت تداوم مشروعیت نداشتن ممکن است سرنگون شوند و نوع اقتدار عوض شود. براساس آنچه وبر بیان کرده، مشروعیت سنتی ممکن است وراثتی باشد؛ مانند مشروعیت سلطنت در یک خانوادهٔ معین و ممکن است بر اساس آداب و رسوم قبیله‌ای باشد؛ مثل آنچه در بین عشایر مرسوم است که بزرگ قبیله حاکم قبیله باشد. مشروعیت کاریزماتیک ناشی از استعدادها و قابلیت‌های فرد است که قضاوت عمومی جامعه بر این قرار می‌گیرد که کاریزما (کسی که محبوب مردم شده است)، حق اقتدار و اعمال

حاکمیت دارد. مشروعیت عقلانی، قانونی ناشی از پیشرفت جامعه مدنی است که با سازوکارهای انتخاباتی و آرای اکثریت تحقق می‌یابد (ولدبیگی، ۱۳۸۹: ۵۵).

۳.۳. ایدئولوژی

وندایک (۲۰۰۰: ۴) واژه «باور» را از روانشناسی وام می‌گیرد و ایدئولوژی را به‌منزله «نظام باورها» تعریف می‌کند. از نظر او، ایدئولوژی دو صورت مثبت و منفی دارد: زمانیکه ایدئولوژی ساز و کاری است برای مشروعیت‌بخشی به سلطه، منفی تلقی می‌شود و وقتی ایدئولوژی برای مشروعیت‌بخشیدن به مقاومت در برابر سلطه و نابرابری‌های اجتماعی کاربرد می‌یابد، مثبت تلقی می‌شود. ایدئولوژی، مبنای کردارهای اجتماعی است. یکی از کردارهای اجتماعی‌ای که به‌شدت تحت تأثیر ایدئولوژی قرار دارد، کاربرد زبان و گفتمان است؛ البته کاربرد زبان و گفتمان نیز بر چگونگی کسب، یادگیری و تغییر ایدئولوژی مؤثر است.

۳.۴. نابرابری‌های اجتماعی

نابرابری یکی از جنبه‌های عمومی و همیشگی جوامع انسانی است. از نظر وبر نابرابری اجتماعی در رابطه اجتماعی منعکس است. وی معتقد است که در هر رابطه اجتماعی دو یا چند نفر در رفتاری مشارکت داشته و در آن چارچوب هریک به سهم خود از مقبولیت برخوردار است؛ در نتیجه رفتار مذکور بر همین اساس جهت‌گیری می‌شود. این رابطه می‌تواند انجام، انکار و یا طفره رفتن از یک قرارداد و همچنین رقابت اقتصادی یا عشقی و یا هر نوع دیگری از رقابت و نیز تقسیم مناصب یا عضویت در یک طبقه یا ملت را در برگیرد. لذا، از نظر وبر نابرابری نوعی از محتوای رابطه اجتماعی است که تماماً عبارت از این احتمال است که افراد به طریقی قابل تعین و معنادار و بر مبنای درک تطبیقی، به صورتی تفاوت‌گذار و تبعیضی رفتار خواهند کرد (وبر، ۱۹۶۸، به نقل از زاهدی، ۱۳۸۵).

۴. روش تحقیق

پیکره پژوهش حاضر شامل سخنرانی‌ها و نطق‌های رضاشاه پهلوی در خطاب به مردم می‌شود. از آنجاکه تعداد زیادی از این سخنرانی‌ها در دست نیست (فردوست، ۱۳۶۹)، لذا، با استفاده از شیوه اسنادی و کتابخانه‌ای، کلیه سخنرانی‌ها و نطق‌های کامل و موجود از وی که به گونه‌ای مخاطب آن‌ها عامه مردم بوده‌اند (۷ متن) جمع‌آوری گردید. این سخنرانی‌ها عبارتند از

اعلامیه رسمی به مردم خوزستان (یادداشت‌های رضا شاه در زمان ریاست‌الوزرائی و فرماندهی کل قوا، ۱۳۵۰: ۱۱۱-۱۱۳)، سخنرانی رضاشاه بعد از کودتای ۱۲۹۹ (ناسیونالیسم ایرانی و رضاشاه، ۱۳۷۵، فرهنگ و توسعه، شماره ۲۳)، حکم می‌کنم (تاریخ مختصر احزاب سیاسی ایران، محمد تقی بهار، ۱۳۵۷: ۸۶)، سخنرانی رضاشاه در روز صدور فرمان کشف حجاب (ظهور و سقوط پهلوی، فردوست، ۱۳۶۹)، استعفانامه رضاشاه (مرکز دایره‌المعارف بزرگ اسلامی^۱)، فرمان رضاشاه به مناسبت انتخابات ششمین مجلس شورای ملی (تاریخ شاهنشاهی اعلیحضرت رضاشاه پهلوی، امیرطهماسب، ۱۳۵۷: ۳۹۶)، سخنرانی رضاشاه در مراسم تاجگذاری (تاریخ بیست ساله ایران، مکی، ۱۳۶۳/ج ۱۴: ۱۵).

برای پاسخ به سؤالات پژوهش حاضر، از رویکردی تلفیقی بهره گرفته شد. نخست، کلیه ۱۵۴ بند موجود در متون مذکور در چارچوب دستور نقش‌گرای نظام‌مند هلیدی-متیسن (۲۰۱۴) مورد توصیف زبانشناختی قرار گرفت و توزیع فراوانی و درصد مربوط به هر بخش از توصیف در قالب جداولی ارائه گردید. سپس، پژوهشگر درصدد تحلیل بازنمود مفاهیم قدرت (اقتدار)، مشروعیت و نابرابری‌های اجتماعی در متن گفتمان پهلوی اول در خطاب به مردم بر آمده است. در گام آخر، به سؤالات پژوهش پاسخ داده شده است.

۵. تحلیل داده‌ها

رضاشاه پهلوی به مدت ۱۶ سال در فاصله سال‌های ۱۳۰۴ تا ۱۳۲۰ بر ایران حکومت کرد. وی از لحاظ شخصیتی فردی مستبد و خودرای، تجددگرا، دین‌گریز و اسلام‌زدا، ثروت‌اندوز، فحاش و بی‌سواد و بسیار بدبین معرفی شده است (سعیدی، موسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران^۲). در ادامه به تحلیل داده‌های جمع‌آوری شده براساس چارچوب نظری پژوهش پرداخته خواهد شد. لازم به ذکر است که به جهت اختصار در کلام، تنها برخی از بندهای نطق‌های رضاشاه به عنوان نمونه در حین تحلیل ذکر می‌شوند.

1. www.cgie.org.ir/fa/news/25020

2. www.iichs.ir/s/666

۵. ۱. تحلیل گفتمان رضاشاه بر اساس فرانقش تجربی

ساخت گذرایی و فرایندهای موجود در آن فرصت تجربه‌ای متفاوت از جهان را به مشارک می‌دهند (هلیدی و متیسن، ۲۰۱۴: ۲۱۴). در ادامه توزیع فراوانی و درصد فرایندهای موجود در گفتمان رضاشاه را در جدول شماره ۱ ارائه می‌شود:

جدول ۱. توزیع فراوانی و درصد فرایندهای موجود در گفتمان رضاشاه در خطاب به مردم

تعداد کل درصد	رابطه‌ای	مادی	ذهنی	کلامی	رفتاری	وجودی
۱۵۴	۵۶	۵۱	۳۰	۱۱	۶	۰
%۱۰۰	%۳۶,۳۶	%۳۳,۱۲	%۱۹,۴۸	%۷,۱۴	%۳,۹۰	%۰

نکته قابل توجه سهم تقریباً ۹۰ درصدی سه فرایند اصلی مادی، ذهنی و رابطه‌ای در این سخنرانی است. فرایند رابطه‌ای بیش از یک‌سوم فرایندها را به خود اختصاص داده‌است. به‌عنوان نمونه به مثال‌های زیر توجه کنید:

۱- شما خواهران و دختران من تربیت کننده نسل آینده خواهید بود (سخنرانی رضاشاه در روز صدور فرمان کشف حجاب (ظهور و سقوط سلطنت پهلوی، فردوست، ۱۳۶۹)).

۲- عمال دولت باید سرمشق حسن عمل، صراحت اخلاق و استقامت رای باشند (سخنرانی رضاشاه در مراسم تاجگذاری (تاریخ بیست ساله ایران، مکی، ۱۳۶۳/ج ۱۴: ۱۵)).

۳- مقدرات مملکت و رفاه و آسایش عمومی مربوط به حسن انتخاب و برگزیدن عناصر صالحه است (فرمان رضاشاه به مناسب انتخابات ششمین مجلس شورای ملی (تاریخ شاهنشاهی اعلیحضرت رضاشاه پهلوی، امیرطهماسب، ۱۳۵۷: ۳۹۶)).

تحلیل‌ها نشان می‌دهند که فرایند رابطه‌ای بیشتر در قالب افعالی چون «بودن» و «شدن» برای توصیف ویژگی‌ها، مقایسه وضعیت گذشته و آن زمان جامعه در موضوعات مختلف و همچنین خاطرنشان ساختن برخی مسائل اجتماعی و حکومتی به عموم بکار گرفته شده‌است.

در جایگاه بعد، فرایند مادی، با اختلافی کم و با ۵۱ مورد قرار دارد. این فرایند به عنوان فرایند انجام دادن، انتخابی مناسب برای نطق‌ها است، چراکه به روشنی در انتقال دستاوردهای

دولت، فعالیت‌های فعلی و امور آتی آن در وجوه مختلف داخلی و خارجی بکار گرفته می‌شود (هلیدی و متیسن، ۲۰۱۴: ۲۲۰). به موارد زیر توجه نمایید:

۴- حکومتی که برای زینت و تجمل معدودی بدبختی مملکت را تجویز ننماید (سخنرانی رضاشاه بعد از کودتای ۱۲۹۹ (ناسیونالیسم ایرانی و رضاشاه، ۱۳۷۵، فرهنگ و توسعه، شماره ۲۳)).

۵- کسی از پیروان خزعل را راه و پناه ندهند... از خزعلیها دوری جویند... (اعلامیه رسمی به مردم خوزستان (یادداشت‌های رضا شاه در زمان ریاست الوزرائی و فرماندهی کل قوا، ۱۳۵۰: ۱۱۱-۱۱۳)).

۶- یک قوه و بنیه جوان‌تری... اسباب سعادت ورزی ملت را فراهم نماید... (استعفانامه رضاشاه (مرکز دایره‌المعارف بزرگ اسلامی)).

بر اساس آنچه که در تعریف فرایند مادی در بالا گفته شد، فرایندهای مادی بکارگرفته شده در گفتمان پهلوی اول، مجموعه‌ای از تعاملات بین کنش‌گرهای «من»، «ما»، «حکومت»، «شما»، «خائنین» و «عمال دولت و نمایندگان» است. «فراهم کردن اسباب سعادت مردم»، «تجویز بدبختی»، «دوری جستن و پناه ندادن به خائنین»، «آماده شدن برای انجام امور»، «اجرای به موقع فرامین» و «استفاده از فرصت‌های موجود» همگی آنچنانکه در هلیدی و متیسن (۲۰۱۴: ۲۵۹) آمده است تجربه مشارکین گفتمان از دنیای مادی ای که در آن با یکدیگر تعامل دارند، را نشان می‌دهند.

جدول شماره ۱ نشان می‌دهد که فرایند ذهنی در رتبه سوم فرایندهای ساخت‌گذاری گفتمان پهلوی اول قرار دارد. حال به نمونه‌های زیر دقت کنید:

۷-...مردم فقط صلاح کشور و وطن را در نظر گرفته... (حکم می‌کنم (تاریخ مختصر احزاب سیاسی ایران محمد تقی بهار، ۱۳۵۷: ۸۶)).

۸- این دستور اساسی را سرلوحه امور خود تشخیص دهند... (سخنرانی رضاشاه در مراسم تاجگذاری (تاریخ بیست ساله ایران، مکی، ۱۳۶۳/ج ۱۴: ۱۵)).

تحلیل‌ها حاکی از این است که برخلاف هلیدی و متیسن (۲۰۱۴: ۲۴۸) که معتقدند فاعل بند حاوی فرایند ذهنی را اغلب ضمیر «من» تشکیل می‌دهد، در می‌یابیم که در گفتمان رضاشاه مخاطب بیشتر از گوینده در جایگاه فاعل قرار گرفته است. همچنین، بکارگیری عبارات فعلی

نظیر «بدانند...»، «درنظر گرفته شود...» و «پی ببرند...» نشان از تلاش رضاشاه برای آگاه ساختن مخاطب از دنیای درون ذهن خود دارد.

فرایند کلامی نیز سهمی ۷,۱۴ درصدی در ساخت گذرایی دارد. برای نمونه:

۹- نیت خود را در اجرای اصلاحات اساسی مملکت خاطر نشان عموم نمایم (سخنرانی رضاشاه در مراسم تاجگذاری (تاریخ بیست ساله ایران، مکی، ۱۳۶۳/ج ۱۴: ۱۵)).

۱۰- من حکم می‌کنم که مردم فقط صلاح کشور و امور را درنظر گرفته... (اعلامیه رسمی به مردم خوزستان (یادداشت های رضا شاه در زمان ریاست الوزرائی و فرماندهی کل قوا، ۱۳۵۰: ۱۱۱-۱۱۳)).

تحلیل این سخنرانی‌ها از منظر فرایند کلامی نیز حاکی از این است که رضاشاه با استفاده از افعالی چون «اعلام کردن»، «حکم کردن» و «خاطر نشان کردن» به بیان خواسته‌ها و اوامر خود از مخاطب می‌پردازد.

فرایند رفتاری نیز همانند همه متون سهمی بسیار اندک در مجموع این سخنرانی‌ها دارد. در دو سخنرانی یکی برای بیان احترام به مردم و در دیگری برای قید شرط آسایش و رفاه مردم مورد استفاده قرار گرفته است. فرایند وجودی نیز در گفتمان رضاشاه جایی نداشته است.

۵. ۲. تحلیل گفتمان رضاشاه بر اساس فرانش بینافردی

فاعل در دستور نقش گرا و در ساختار عنصر وجه، تعریفی متفاوت از تعریف سنتی آن دارد؛ بدین ترتیب که فاعل را جزئی از بند می‌داند که مسئولیت اعتبار ادعای مطروحه در بند را بر عهده می‌گیرد (هلیدی و متیسن، ۲۰۱۴: ۱۴۵). بررسی‌ها حاکی از این است که ضمیر «من» با ۳۵ مورد، چه به صورت آشکار و چه به صورت محذوف، بیشترین بسامد را در بین دیگر فاعل‌ها داشته است و به عبارتی می‌توان آن را فاعل گفتمان رضاشاه برشمرد. در برابر «من» نیز ضمیر «شما» به همراه گروه‌های اسمی نظیر «زنان و بانوان»، «عمال دولت و مسئولین حکومتی» و «مردم خوزستان» که همگی به مخاطب اشاره می‌کنند، بارها و بارها در مقابل «من» به عنوان مجری خواسته، انتظارات و اوامر مطرح شده در بندها نشان داده شده‌اند. «قشون» نیز جایگاه ویژه‌ای در میان فاعل‌ها داشته‌است و به عنوان منجی و عامل برقراری نظم و امنیت در

جامعه، معرفی شده که این حجم توجه رضاشاه به «قشون» بی‌ارتباط به روحیه نظامی‌گری وی نیست، بطوریکه در جایی می‌گوید:

۱۱-...تمام شما را به منزله خود قشون و برادران من دانسته... (اعلامیه رسمی به مردم خوزستان) (یادداشت‌های رضا شاه در زمان ریاست‌الوزرائی و فرماندهی کل قوا، ۱۳۵۰: ۱۱۱-۱۱۳).

جدول ۲ توزیع زمان‌های دستوری را به عنوان یکی دیگر از موارد مطرح در ساختمان عنصر وجه نشان می‌دهد:

جدول ۲. توزیع زمان‌های دستوری در گفتمان رضاشاه در خطاب به مردم

آینده ساده	گذشته ساده	ماضی نقلی	حال ساده	مضارع التزامی	تعداد کل درصد
۱۱	۱۵	۲۱	۴۵	۶۲	۱۵۴
٪۷	٪۱۰	٪۱۴	٪۲۹	٪۴۰	٪۱۰۰

همانطور که ملاحظه می‌شود، مضارع التزامی بیشترین فراوانی را در میان زمان‌های دستوری دارد. ارژنگ و صادقی (۱۳۶۱: ۶-۷) معتقدند که فعل التزامی انجام عملی را ممکن یا محتمل یا مشروط می‌داند، این وجه معانی دعا، امید، آرزو، میل، فرمان، توصیه و خواهش را بیان می‌دارد. به چند نمونه زیر از گفتمان رضاشاه توجه نمایید:

۱۲- ما نباید فراموش کنیم که نصف ملت ما به حساب نمی‌آمد... (سخنرانی رضاشاه در روز صدور فرمان کشف حجاب (ظهور و سقوط پهلوی، فردوست، ۱۳۶۹)).

۱۳-...و همه بدانند پیشرفت هیچ مقصودی و انجام هیچ مرامی ممکن و میسر نخواهد شد مگر در سایه... (سخنرانی رضاشاه در مراسم تاجگذاری (تاریخ بیست ساله ایران، مکی، ۱۳۶۳/ ج ۱۴: ۱۵)).

۱۴- وزارت داخله موجبات اجرای اوامر ملوکانه را سریعا فراهم نماید... (فرمان رضاشاه به مناسب انتخابات ششمین مجلس شورای ملی (تاریخ شاهنشاهی اعلیحضرت رضاشاه پهلوی، امیرطهماسب، ۱۳۵۷: ۳۹۶)).

همسوی با آنچه که ارژنگ و صادقی در بحث التزام مطرح کرده‌اند، تحلیل نمونه‌های بالا در کنار سایر موارد التزامی بکار رفته در پیکره پژوهش نشان می‌دهد که گفتمان رضاشاه در کنار بیان توصیه‌ها و امیال خود، در اغلب موارد به بیان «فرامین» خود از مردم و مسئولین

اختصاص داشته است و به عبارتی گفتمان وی رنگ و بوی التزامی به خود گرفته است. در ادامه و در تشریح وضعیت حال مملکت و مقایسه آن با دوران پیش از حکومت رضاشاه، حدود نیمی از بندهای پیکره دارای زمان حال و گذشته ساده هستند. این حجم استفاده از زمان‌های گذشته و حال در مقابل تنها ۱۱ مورد استفاده از زمان آینده می‌تواند نشان از توجه کمتر رضاشاه به وضعیت آتی جامعه در گفتمان خود با مردم داشته باشد.

در بحث قطبیت نیز، هلیدی و جیمز (۱۹۹۳، به نقل از هلیدی و متیسن، ۲۰۱۴: ۱۷۳) معتقدند در هر گفتمانی به طور معمول تعداد بندهای مثبت ده برابر بندهای منفی هستند. در گفتمان رضاشاه نیز، از ۱۵۴ بند تعداد ۲۱ بند دارای قطبیت منفی هستند. بند مثبت حالت بی‌نشان دارد لیکن بند منفی با اضافه شدن عنصری منفی‌ساز تشکیل شده و نشان‌دار است (هلیدی و متیسن، ۲۰۱۴: ۱۷۳). با توجه به نمونه‌های زیر:

۱۵- ما نباید فراموش کنیم که نصف ملت ما به حساب نمی‌آمد (سخنرانی رضاشاه در روز صدور فرمان کشف حجاب (ظهور و سقوط پهلوی، فردوست، ۱۳۶۹)).

۱۶- حکومتی که که بیت المال مسلمین را مرکز شقاوت‌ها، کانون مظالم و قساوت نسازد (سخنرانی رضاشاه بعد از کودتای ۱۲۹۹) ناسیونالیسم ایرانی و رضاشاه، ۱۳۷۵، فرهنگ و توسعه، شماره ۲۳)).

۱۷- قشون دولت با هیچ یک از شما طرفیت ندارد زیرا من شما را مقصر نمی‌دانم (اعلامیه رسمی به مردم خوزستان (یادداشت‌های رضا شاه در زمان ریاست الوزرائی و فرماندهی کل قوا، ۱۳۵۰: ۱۱۱-۱۱۳)).

گفتمان رضاشاه نشان می‌دهد که قطبیت منفی جهت یادآوری قصورات صورت گرفته در حق زنان در گذشته، افشاگری درباره وضعیت نامساعد جامعه در آن دوران و ایجاد اطمینان خاطر و مصونیت در مردم در برابر حکومت وی بکارگرفته شده است.

رضاشاه در هیچ جای گفتمانش از عناصر شک و تردید استفاده نکرده است و در عوض در موارد مختلف با استفاده از زمان مضارع التزامی، قیدهایی مانند «هیچگاه»، «هیچوقت»، «بلااستثنا»، «بطور قطع و یقین» و «همیشه» و یا افعال کمکی «باید» و «نباید» و یا عباراتی نظیر «لازم می‌دانم...» درجه بالایی از اطمینان خود از گفته‌اش و اهمیت آن برای خود را به مخاطب گوشزد می‌کند.

۵. ۳. تحلیل گفتمان رضاشاه بر اساس فرانش متنی

فرانش متنی در قالب ساخت آغازگر-پایان بخش مکملی برای دو فرانش تجربی و بینافردی بوده و متن را به مثابه یک پیام معرفی می‌کند (هلیدی و متیسن، ۲۰۱۴: ۸۷). در ادامه توزیع ۲۲۵ عدد از انواع آغازگرها در گفتمان رضاشاه ارائه می‌گردد:

جدول ۳. توزیع انواع آغازگرها در گفتمان رضاشاه در خطاب به مردم

آغازگر	آغازگر	آغازگر	آغازگر	آغازگر	آغازگر	آغازگر	تعداد کل
تداومی	زمان‌دار	ندایی	وجه نما	پیوندی	ربطی	موضوعی	درصد
۰	۰	۲	۷	۲۳	۴۲	۱۵۱	۲۲۵
٪۰	٪۰	٪۰٫۸۸	٪۳٫۱۲	٪۱۰٫۲۲	٪۱۸٫۶۶	٪۶۷٫۱۲	٪۱۰۰

همانطور که جدول ۳ نشان می‌دهد ۶۷٫۱۲٪ (۱۵۱ مورد) از آغازگرها موضوعی بوده که از این میان ۹۰٫۷۳٪ بی‌نشان و ۹٫۲۷٪ نشان‌دار هستند. برای نمونه:

۱۸- من از خداوند جلت عظمته بینایی و موفقیت اهالی را در این امر مسئلت نموده... (فرمان رضاشاه به مناسبت انتخابات ششمین مجلس شورای ملی (تاریخ شاهنشاهی اعلیحضرت رضاشاه پهلوی، امیرطهماسب، ۱۳۵۷: ۳۹۶)).

دو آغازگر متنی ربطی و افزوده پیوندی نیز جمعا ۲۸٫۸۸٪ از آغازگرها را تشکیل می‌دهند که این به انسجام بیشتر متن کمک می‌نماید. تامپسون^۱ (۲۰۰۴: ۱۴۱-۱۴۲) معتقد است که دلایل مختلفی برای انتخاب سازه‌ای به عنوان آغازگر پیام وجود دارد. وی معتقد است آغازگرهای متنی باعث انسجام هر چه بیشتر متن می‌شوند؛ بنابراین، آغازگرهای ربطی و افزوده پیوندی نظیر *و*، *همچنین* و *اما* به کرات در گفتمان دیده می‌شوند.

تعیین یا تغییر چارچوب نیز، از دیگر عواملی است که به تفسیر بند و بندهای بعدی و در کل به پیوستگی متن کمک می‌نماید (تامپسون، ۲۰۰۴: ۱۴۱). این تغییر چارچوب به شکل استفاده از آغازگر نشان‌دار صورت می‌پذیرد؛ یعنی آغازگری به جز آغازگر تجربی در جایگاه آغازگری بند بکار گرفته شود. به عنوان نمونه:

1. Thompson

۱۹-...و باید انتخابات مجلس ششم زودتر شروع گردیده... (فرمان رضاشاه به مناسب انتخابات ششمین مجلس شورای ملی (تاریخ شاهنشاهی اعلیحضرت رضاشاه پهلوی، امیرطهماسب، ۱۳۵۷: ۳۹۶)).

همانطور که مشاهده می‌شود، «باید» در جایگاه ابتدای جمله نقش آغازگر نشان‌دار را ایفا می‌کند. بررسی‌ها نشان می‌دهد هرچاکه نیاز به تاکید بر روی موقعیتی خاص و یا انجام خواسته و رفع انتظاری ویژه بوده، تغییر چارچوب و به‌کارگیری آغازگر نشان‌دار- همانند آنچه در مثال شماره ۱۹ دیده می‌شود - اتفاق افتاده است. تغییر ساخت بند از معلوم به مجهول نیز، از دیگر تغییرات چارچوبی است که می‌تواند به پیوستگی بیشتر متن کمک نماید. دبیر مقدم (۱۳۶۴) و مشکوة‌الدینی (۱۳۸۴) معتقدند که ساخت مجهول تقریباً به ساخت‌های تشکیل شده از اسم مفعول و فعل کمکی «شدن» محدود می‌گردد. برای نمونه:

۲۰-...بروز این نیت هم دستور جامعی برای دولت‌های من شناخته شود... (سخنرانی رضاشاه در مراسم تاجگذاری (تاریخ بیست ساله ایران، مکی، ۱۳۶۳/ج ۱۴: ۱۵)).

همانطور که در نمونه بالا مشاهده می‌شود، گاهی اوقات بدون نیاز به استفاده از آغازگر نشان‌دار تنها با تغییر وجه جمله از معلوم به مجهول مسئولیت پیام بر عهده مفعول بند گذاشته شده است.

۵-۴ تحلیل عنصر انسجام در گفتمان رضاشاه

انسجام عبارت است از نظام‌های واژی-دستوری که ریشه در فرانش متنی دارند (هلیدی و متیسن، ۲۰۱۴: ۶۰۳). نتایج تحلیل عناصر واژی-دستوری دخیل در انسجام گفتمان رضاشاه در جدول ۴ ارائه شده است:

جدول ۴. توزیع عوامل انسجام در گفتمان رضاشاه در خطاب به مردم

استاندارد	تضاد	هم شمولی	شمول معنایی	عضو واژگانی	ترادف	ارجاع انسجامی	ک-موصولی	تکرار	حذف	بهم‌آیی	پیوندی	تعداد کل / درصد
۵	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۴۰	۴۴	۵۲	۶۰	۶۵	۶۸	۸۵	۴۶۵
۱/۰۰۷	۲/۰۱۵	۲/۰۳۶	۲/۰۵۸	۲/۰۷۹	۸/۰۶۰	۹/۰۴۶	۱۱/۰۱۸	۱۲/۰۹۰	۱۳/۰۹۷	۱۴/۰۶۳	۱۸/۰۳۷	۱۰۰٪

از مجموع ۴۶۵ مورد عامل انسجامی مشاهده شده در گفتمان رضاشاه در خطاب به مردم، جدول ۴ حاکی از این است که عامل پیوندی با ۱۸,۲۷٪ (۸۵ مورد) بیشترین سهم را در انسجام گفتمان رضاشاه ایفا نموده است. از آنجاکه عامل پیوندی به تولیدکننده گفتمان کمک می‌کند، رشته کلام را در ذهن مخاطب حفظ نموده؛ بنابراین، می‌توان گفت که ابزار پیوند باعث افزایش انسجام این گفتمان شده است. پس از آن هم، با هم آیی‌ها با ۶۸ مورد در جایگاه دوم قرار گرفته‌اند. در ۱۳,۹۷٪ از موارد نیز حذف عواملی که در قسمت‌های دیگر گفتمان بیان شده‌اند، بر پیوستگی بیشتر کلام رضاشاه افزوده است. تکرار نیز که از دید هلیدی و متیسن (۲۰۱۴: ۶۴۴) بارزترین حالت انسجام واژگانی است، در کلمات بسیاری چون «من»، «ما»، «شما»، «قشون»، «دولت»، «مردم»، «حکومت» و ۵۳ مورد دیگر از کلمات جلوه نموده و نشان از تاکید رضاشاه بر حفظ پیام موجود در گفتمانش دارد. تامپسون (۲۰۰۴: ۱۵۸) معتقد است که ارجاع کمتر از تکرار واژگانی در انسجام متن دخیل است. ۹,۴۶٪ از بار انسجام متن، بر عهده عنصر ارجاع است. مجموعه‌ای از ضمائر شخصی، مشترک، ملکی، اشاره و مبهم نقشی تقریباً ده درصدی در انسجام گفتمان رضاشاه داشته‌اند. مقایسه ترادف و تضاد هم نشان از تمایل بیشتر رضاشاه به کاربرد روابط هم‌معنایی (۴۰ مورد)، نسبت به روابط تضاد معنایی (۱۰ مورد) دارد. عضو واژگانی (۱۳ مورد)، شمول معنایی (۱۲ مورد) و هم‌شمولی (۱۱ مورد) بیش از تضاد و تنها استلزام معنایی (۵ مورد) کمتر از آن در ایجاد انسجام متن نقش داشته‌اند.

۶. بحث و نتیجه‌گیری

پس از ارائه نتایج حاصل از تحلیل پیکره، پاسخ هر یک از سؤالات پژوهش براساس چارچوب نظری تحقیق ارائه می‌گردد.

- بازنمایی قدرت (اقتدار) در گفتمان پهلوی اول

همانطور که آمار و ارقام نشان داد، فرایندهای رابطه‌ای و مادی در بیش از دوسوم بندهای گفتمان رضاشاه تجربه وی از دنیای خارج از ذهن او را نشان می‌دهند. تحلیل‌ها نشان داد که وی ضمن توصیف وضعیت جامعه، مخالفین حکومت خود و حامیان‌شان را تهدید به سرکوبی می‌کند. آنچه که به‌طور بارز در گفتمان وی به چشم می‌خورد، موضع «من» در مقابل «شما» است. «من» در بسیاری از بندهای سخنرانی‌ها و پیام‌های رضاشاه مسئولیت اصلی پیام را بر

عهده داشته‌است. «من» همواره در طی گفتمان صحبت از «باید»ها و «نباید»ها می‌کند، انتظارات و خواسته‌های خود را به «شما» گوشزد می‌نماید؛ خود را منجی «شما» و رهایی‌بخش آنها از بدبختی و فلاکت رژیم گذشته و پیام‌آور خوشبختی، سعادت و رفاه و آسایش معرفی کرده و مخاطب خود را از عاقبت هرگونه خیانت و همکاری با خائنین برحذر داشته و مجازات آنها را مرگ بر می‌شمارد. در حقیقت، این همه تلاش رضاشاه در ۹۰ درصد از بندهای متن و در قالب سه فرایند اصلی ساخت گذرایی و با به‌کارگیری ۶۲ مورد زمان مضارع التزامی، گفتمان وی را تبدیل به عرصه قدرت‌نمایی در مقابل «شما» نموده‌است.

بنابراین، گفتمان رضاشاه را می‌توان حامل مؤلفه‌های منحصربه‌فردی چون «رویه تنبیهی»، «تکلیف»، «خشونت‌طلبی»، «با ما یا بر علیه ما»، «ناشکیبایی و حذف» و «انحصارگرایی» دانست. بررسی گفتمان وی حاکی از این مطالب است که مخاطب یا باید در کنار رضاشاه باشد یا بر علیه او محسوب شده، که در اینصورت سخت‌ترین تنبیه، یعنی حذف (مرگ) برای او در نظر گرفته شده است. رویه انحصارگرایانه رضاشاه، نشان می‌دهد که هر که را که او تشخیص بدهد، مخالف و خائن نامیده شده و محکوم به نیستی خواهد بود. در واقع، این رویه رضاشاه در پیش‌برد گفتمان، نمودی سلطه‌طلبانه دارد که جهت قدرت را از بالا به پایین می‌نماید. به عبارت دیگر، گفتمان وی را می‌توان گفتمانی «قدرت‌گرا و آمرانه» توصیف نمود که همواره به دنبال دیکته کردن سلطه خود، به عنوان «فرمانده»، به «شما»، به عنوان «فرمانبر»، است.

- مشروعیت‌طلبی و مشروعیت‌زدایی در گفتمان پهلوی اول

وبر (۱۹۶۸) معتقد است که مشروعیت بر ایدئولوژی استوار است و از مردم اطاعت می‌طلبد. به عقیده وی قدرت تنها زمانی موثر است که مشروع باشد. یافته‌های بدست‌آمده از تحلیل گفتمان رضاشاه مبین وجود باورهای زیر در متن گفتمان وی است:

- ارباب مخالفین و خائنین از هرگونه مخالفتی با حکومت و سرکوبی و حذف به عنوان

جزای نهایی

- فردگرایی در تفسیر از قانون: الزام مردم به پذیرش جانشین خود و قانونی دانستن آن

- منجی ارزش‌های فرهنگی و پایبندی به مذهب: فرمان کشف حجاب سرآغاز

بازپس‌گیری حقوق تضییع شده بانوان

آنچنانکه پیداست، حکومت رضاشاه به دلیل غیرقانونی بودن و عدم انتخاب براساس مولفه‌های یک حکومت مردم سالارانه و عدم سازگاری با ارزش‌های فرهنگی و اجتماعی قادر به تأمین رضایت عمومی نگردید. در واقع، از آنجاکه حکومت رضاشاه نه موروثی بوده، نه خود چهره‌ای محبوب در نزد عامه مردم بوده و نه براساس انتخابات بر مسند قدرت تکیه زده، لذا منطبق بر هیچکدام از انواع مشروعیت‌های مدنظر وبر نبوده و در نتیجه حکومتی «نامشروع» داشته است که سرانجام، همانطور که وبر در مورد چنین حاکمیت‌هایی پیش‌بینی کرده بود، به اضمحلال و نابودی کشیده شد. رژیم پهلوی به دلیل ناسازگاری و عدم انطباق با قواعد اجتماعی، ناتوانی در توجیه قواعد قدرت از طریق ارجاع به باورها و اعتقادات مشترک و ناکارآمدی در جلب رضایت مردم دچار ضعف مشروعیت گردیده و زمینه‌های بی‌ثباتی آن ارمغانی برای حکومت پهلوی دوم بود. در نهایت، از آنجاکه تمام تلاش رضاشاه معطوف به القای ایدئولوژی‌های خاص خود به مردم بوده و هدف اصلی وی کسب مشروعیت برای سلطنت خود و نه برای حکومتی مردمی بوده است، مشروعیت وی، بر پایه آنچه که ون‌دایک (۲۰۰۱: ۴) معتقد است «مشروعیت منفی» تلقی. بنابراین، گفتمان پهلوی اول را می‌بایست به نوعی گفتمان «مشروعیت‌نما» دانست.

- بازنمایی نابرابری‌های اجتماعی در گفتمان رضاشاه

نابرابری یکی از جنبه‌های عمومی و همیشگی جوامع انسانی است. براساس آنچه از وبر در بخش چارچوب نظری پیرامون مفهوم نابرابری اجتماعی مطرح گردید، بارزترین مصادیق نابرابری اجتماعی مطرح در گفتمان رضاشاه عبارتند از:

- الزام به کشف حجاب در کشوری شیعه با پیشینه مذهبی درخشان
- الزام مردم به پذیرش جانشین خود و محرومیت آنان از حق انتخاب رهبری جامعه
- اجبار همگان به پیروی از حکومت خود و ارباب آنان از عقوبت مخالفت با حکومت
- فراهم آوردن اسباب آسایش و رفاه مردم بر طبق معیارها و ملاک‌های «خود» نه «مردم»
- براین اساس، شاید به جرئت بتوان گفت که «فردگرایی»، «فقدان عدالت دینی و مذهبی»، «خودکامگی» و «بی‌توجهی به محوریت رفتار عقلانی در مدیریت» و «محرومیت اجتماعی» همگی از مولفه‌های مطرح نابرابری اجتماعی در گفتمان پهلوی اول هستند. در واقع، گفتمان پهلوی اول صحنه تجلی نابرابری‌های اجتماعی است که سرانجام تبدیل به

اعتراضات جامعه بر علیه دودمان پهلوی شد و آن نظام شاهنشاهی را تا سرنگونی کامل پیش برد

در ادامه می‌توان نتایج حاصل از تحلیل پیکره را در ذیل چند نکته مهم خلاصه نمود:

- تحلیل فرانش اندیشگانی گفتمان رضاشاه حاکی از سهم ۹۰ درصدی سه فرایند اصلی مادی، ذهنی و رابطه‌ای است، که در این میان سهم فرایند رابطه‌ای بیشتر از سایر فرایندها بوده است.

- بررسی فرانش بینافردی نیز نشان از وجود مربعی متشکل از «من»، «شما»، «قشون» و «حکومت» در جایگاه فاعل دارد. بسامد بالای ضمیر «من» نسبت به «شما» نشان از تلاش رضاشاه برای حفظ فاصله قدرت بین خود و مخاطب خود است. در این میان «قشون» به عنوان قهرمان عاملی برای ایجاد امنیت و آسایش مردم است. همچنین، بسامد بالای مضارع التزامی در مقایسه با دیگر زمان‌های دستوری حاکی از لحن آمرانه گفتمان رضاشاه داشت.

- مسئولیت اصلی پیام‌های مطرح در بندهای گفتمان رضاشاه بر دوش آغازگر مبتدایی با فراوانی ۶۷,۱۲٪ گذاشته شده است که از این میان ۹۰,۷۳٪ از آغازگرها بی‌نشان بوده‌اند.

- تحلیل ۴۶۵ مورد از عناصر انسجامی موجود در گفتمان رضاشاه، نشان می‌دهد که عناصر دستوری با ۵۲,۸۸٪ بیشترین سهم را در این میان دارند که از این میان عامل پیوندی با ۱۸,۲۷٪ بیشترین سهم را داشته که نشان از تلاش رضاشاه برای جلوگیری از انقطاع کلام در ذهن مخاطب دارد. عنصر حذف هم با کوتاه کردن فواصل بین پیام‌ها باعث انسجام بیشتر در کلام وی شده است. نتایج تحلیل پیکره جمع‌آوری شده در چارچوب دستور نقش‌گرای هلیدی-متیسن (۲۰۱۴) و بازنمایی سه مفهوم قدرت (اقتدار)، مشروعیت و نابرابری‌های اجتماعی مشخص نمود که گفتمان رضاشاه از موضع قدرت، مشروعیت‌نما و سرشار از مولفه‌های نابرابری اجتماعی است.

در پایان ذکر سه نکته ضروری به نظر می‌رسد:

- اشاره رضاشاه به پایبندی به اصول دیانت و اسلام و تلاش وی در راستای تشدید مبانی آن در پاره‌ای از بخش‌های گفتمان وی، با ویژگی دین‌گریزی و اسلام‌زدایی وی

(سعیدی، موسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران) نشان از دو چهره متفاوت از وی در مواجهه با مردم دارد.

- نکته دوم نیز بیسواد بودن وی است که با توجه به گفتمان صریح وی و بهره‌گیری از عناصر واژی-دستوری در آن هر مخاطبی را به تامل در این دوگانگی وامی‌دارد.
- نکته آخر نیز تفاوت‌های سبکی (گفتاری-نوشتاری) است که پژوهش‌گران این مطالعه به دلیل کمی تعداد سخنرانی‌های کامل به جای مانده از رضاشاه در خطاب به مردم از آن چشم‌پوشی نمودند که خود می‌تواند موضوع پژوهشی دیگر در آینده باشد.

کتابنامه

- احمدی، محمدهادی، (۱۳۹۰)؛ تحلیل نقش‌گرایانه گفتمان استادان آموزش زبان انگلیسی؛ پایان‌نامه منتشرنشده کارشناسی ارشد، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، تهران.
- ارژنگ، غلامرضا و صادقی، علی‌اشرف، (۱۳۶۱)؛ دستور سال چهارم آموزش متوسطه عمومی؛ تهران: فرهنگ و ادب.
- ایرانزاده، نعمت‌الله و مرادی، کبری، «بررسی شعر «یادداشت‌های درد جاودانگی» قیصر امین‌پور بر اساس نظریه نقش‌گرای نظام‌مند»، نشریه متن پژوه ادبی، شماره ۶۵/دوره ۱۹، ۱۳۹۴: ۷-۲۲.
- بازوبندی، حسین و مرادصحرائی، رضا، «تحلیل فرانقش بینافردی در نص و نقش آن در قرآن»، دوفصلنامه علمی-پژوهشی مطالعات ترجمه قرآن و حدیث، شماره ۳/دوره دوم، ۱۳۹۴، ۱-۲۵.
- البصری، علی، (۱۳۵۰)؛ یادداشت‌های اعلی‌حضرت رضاشاه کبیر در زمان ریاست‌الوزاری و فرماندهی کل قوا؛ شهرام کریملو، تهران: چاپخانه شاهنشاهی.
- بهار، محمدتقی، (۱۳۵۷)؛ تاریخ احزاب سیاسی ایران؛ تهران: امیرکبیر.
- پیرایش، سیده ساره، (۱۳۹۱)؛ تحلیل گفتمان متون رادیویی بر پایه نظریه نقش‌گرای هلیدی؛ پایان‌نامه منتشرنشده کارشناسی ارشد، دانشگاه فردوسی مشهد.
- حاجیان، ابراهیم و پاک‌سرشت، سلیمان، «بررسی تجربی الگوهای مشروعیت سیاسی در بین طبقه متوسط شهری ایران»، تحقیقات علوم اجتماعی ایران، شماره ۱/سال اول، ۱۳۸۷، ۵۰-۶۷.
- خیرآبادی، رضا و زعفرانلو کامبوزیا، عالیه، «بررسی تبلیغات مطبوعاتی در چارچوب دستور نقش‌گرای نظام‌مند»، به کوشش ژینوس شیروان، ارسلان گل‌فام، یحیی مدرسی و فروغ کاظمی، (۱۳۹۳)، مجموعه مقالات نخستین کنفرانس زبان‌شناسی نقش‌گرا، تهران: دانشگاه آزاد اسلامی، ۵۵-۷۱.
- دبیرمقدم، محمد، «مجهول در زبان فارسی»، مجله زبان‌شناسی، شماره ۳، ۱۳۶۴، ۳۱-۴۶.

دستجردی کاظمی، مهدی، (۱۳۸۸)؛ توصیف گفتار دانش‌آموزان پایه اول دبستان بر اساس نظریه نقش‌گرای نظام‌مند هلیدی؛ پایان‌نامه منتشرنشده دکتری، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، تهران.

دیانتی، معصومه، (۱۳۹۱)؛ بازنمایی برخی ساخت‌های دستوری و گفتمانی در گفتار کودکان ۳ تا ۵ ساله فارسی‌زبان شهرستان گلپایگان، پایان‌نامه منتشرنشده کارشناسی ارشد، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، تهران.

رستمی، محمد، (۱۳۸۲)؛ تحلیل گفتمان انتقادی پوشش خبری قتل‌های زنجره‌ای؛ پایان‌نامه منتشرنشده کارشناسی ارشد در رشته ارتباطات، تهران: دانشکده علوم اجتماعی.

زاهدی، اردشیر، (۱۳۸۵)؛ خاطرات اردشیر زاهدی؛ تهران: کتاب‌سرا.

سعیدی، زهرا، (۱۳۹۵/۲/۱: ساعت ۱۵:۱۲)، «نگاه به شخصیت رضاشاه»، موسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران: <http://www.iichs.ir>.

ضیایی، محمدصادق، نرگسیان، عباس و کیامنفرد، منیژه، «تحلیل گفتمان انتقادی سخنان دولتمردان ایران و آمریکا در مشروعیت‌بخشی به دولتهای خویش: تحقیق موردی سخنان امام خمینی و جورج بوش»، مجله جهانی رسانه-نسخه فارسی، شماره ۱/دوره هفتم، ۱۳۹۱، ۶۵-۱۰۰.

طباطبایی، نازنین، «وضعیت اطلاعاتی سازه‌های جمله با ترتیب نشان‌دار»، نشریه پژوهش‌های زبان‌شناسی تطبیقی، شماره ۱۱/سال ششم، ۱۳۹۵، ۱۳۳-۱۴۵.

طهماسب، امیر، (۱۳۵۷)؛ تاریخ شاهنشاهی اعلیحضرت رضاشاه پهلوی؛ تهران: موسسه انتشارات دانشگاه تهران.

عرب‌زوزنی، محمدعلی، پهلوان‌نژاد، محمدرضا و سیدی، سیدحسین، «بررسی ساختار وجهی خطبه جهاد نهج‌البلاغه بر اساس فرانقش بینافردی نظریه نقش‌گرا»، فصلنامه علمی-پژوهشی زبان‌پژوهی (دانشگاه الزهراء^(س))، شماره ۲۱/سال هشتم، ۱۳۹۵، ۷۹-۱۱۴.

فردوست، حسین، (۱۳۶۹)؛ ظهور و سقوط سلطنت پهلوی؛ تهران: موسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی.

فضائلی، سیده مریم و ابراهیمی، شیما، «تحلیل شبک‌شناختی داستان هفت خوان رستم شاهنامه در چارچوب دستور نقش‌گرای نظام‌مند هلیدی، فصلنامه مطالعات زبان و گویش‌های غرب ایران، شماره ۴/سال اول، ۱۳۹۳، ۱۱۹-۱۴۲.

فوکویاما، فرانسیس، (۱۳۹۳)؛ پایان تاریخ و انسان واپسین؛ عباس عربی و زهره عربی، تهران: نشر سخن‌کده.

قدس، رضا، «ناسیونالیسم ایرانی و رضاشاه»، نشریه فرهنگ و توسعه، (مترجم: علی طایفی)، شماره

۲۳، ۱۳۷۵، ۴۹-۵۲.

لاینز، جی، (۱۳۹۱)؛ درآمدی بر معنی‌شناسی زبان؛ کورش صفوی، تهران: علمی.

مجیدی، ستاره، «ساخت اطلاع در زبان فارسی در چارچوب دستور نقش‌گرای نظام‌مند و دستور نقش و ارجاع»، دستور: ویژه‌نامه فرهنگستان، شماره ۷، ۱۳۹۰، ۱۸۳-۲۰۸.

مرکز دایره المعارف بزرگ اسلامی (۱۳۹۳/۶/۲۶)، ساعت ۱۱:۰۸، «متن استعفانامه رضاشاه از سلطنت»، <http://www.cgie.org.ir>.

مشکوالدینی، مهدی، (۱۳۸۴)؛ دستور زبان فارسی (واژگان و پیوندهای ساختی)؛ تهران: سمت.

مکی، حسین، (۱۳۶۳)؛ تاریخ بیست‌ساله ایران؛ تهران: نشر ناشر.

نعمتی‌قزوینی، معصومه و ایشانی، طاهره، «مقایسه کاربست عوامل انسجام در سوره اعلی و ترجمه آن از صفارزاده»، فصلنامه پژوهشهای قرانی، شماره ۱/ سال بیستم، پیاپی ۷۴، ۱۳۹۴، ۱۲۰-۱۴۵.

ولدبیگی، عبدالشریف، «بررسی مفاهیم مشروعیت و کنش از دیدگاه ماکس وبر»، ماهنامه زمانه، شماره ۹۰، ۱۳۸۹، ۵۵.

- Alba-Juez, L. (2009); Perspectives on Discourse Analysis: Theory and Practice, Cambridge: Cambridge Scholars Publishing.
- Alvi, S. D. & Baseer, A. "An Investigation of the Political Discourse of Obama's Selected Speeches: A Hallidian Perspective", International Journal of Humanities and Social Sciences, Vol. 1, No. 16, 2011: 150-160.
- Cheong, Y. Y. (2004); The construal of Ideational meaning in print advertisements in O'Halloran, K. L. (Ed.), Multimodal Discourse Analysis-Systemic Functional Perspective, London: Continuum.
- Chomsky. N. (1985); Knowledge of Language: its nature, origin and use; USA: Convergence Sciences.
- Eggs, S. (2004); An introduction to systemic functional linguistics (2nd ed.); London: Bloomsbury Academic.
- Halliday, M. A. k. and Matthiessen, C, (2004); An Introduction to Functional Grammar (3th edition); London: Arnold.
- Halliday, M. A. k. and Matthiessen, C, (2014). An Introduction to Functional Grammar (4th edition); London: Arnold.
- Halliday, M.A.K. & James, Z.L. (1993); A quantitative study of polarity and primary tense in the English finite clause. In: Sinclair, J.M., Hoey, M. & Fox, G. (eds); Techniques of description: spoken and written discourse (A Festschrift for Malcolm Coulthard). London and New York: Routledge. 32-66.
- Halliday, M.A.K. "Categories of the theory of grammar", Word, Vol. 17, No. 3, 1961: 242-292.
- Harris, Z. "Discourse Analysis", Language, Vol. 28, No. 1, 1952: 1-30.
- Noor, M, Ali, M, Muhsbat, F, & Kazemian, B, "Systemic Functional Linguistics Mood Analysis of the Last Address of the Holy Prophet (PBUH)", International Journal of Language and Linguistics, Vol 4, No.1, 2016: 1-9.
- Salkie, Raphael, (1995); Text and Discourse Analysis; London & New York:

- Routledge.
- Thompson, G. (2004); *Introducing Functional Grammar* (2nd edition); London: Arnold.
- Treimane, L. "Analyzing Parliamentary Discourse: Systemic Functional Perspective", *Kalbotyra*, Vol. 63, No. 2, 2011: 78-94.
- Van Dijk T. "What is political discourse analysis?" No. 11, 1997: 11-52.
- Van Dijk, T. (2001); *Critical Discourse Analysis*. In: Tannen, D. / Schiffrin, D. / Hamilton, H. (eds.): *Handbook of Discourse Analysis*; Oxford: Blackwell.
- Wattles, I. & Radić-Bojanić, B, "The Analysis of Online Debate- The Systemic Functional Grammar Approach", *Linguistics and Literature*, Vol. 5, No. 1, 2007: 47-58.
- Weber, M. (1968); *Economy and Society*; New York.
- Widdowson. H.G, (2000); *Linguistics*; Shanghai: Shanghai Foreign Language Education Press.

نگاهی به ریشه چند واژه گیلکی

چکیده

ریشه‌شناسی را به اختصار بررسی خاستگاه یا تاریخ واژه دانسته‌اند. از این‌رو برای دستیابی به ریشه حقیقی واژه باید در زمان به عقب بازگشت تا به وضعیتی رسید که اطلاعات مربوط به واژه به صورت شفاف و روشن در اختیار قرار گیرد و بتوان با اطمینان فرایند شکل‌گیری واژه را بازسازی کرد. گویش گیلکی یکی از گویش‌های ایرانی نو است که در شمار گویش‌های شمال غربی ایران جای داشته و در حاشیه سواحل جنوب غربی دریای خزر رواج دارد. در این پژوهش به بررسی ریشه‌شناختی بیست واژه گیلکی پرداخته شده است. داده‌های این جستار از ناحیه جلگه‌ای شرق استان گیلان و منطقه کوهستانی دیلمان گردآوری شده‌اند. در هر مدخل ریشه ایرانی باستان و ریشه هندو اروپایی آورده شده، و ویژگی‌های آوایی و ساختاری واژه توضیح داده شده است. پس از آن واژه‌های هم‌ریشه در دیگر زبان‌ها و گویش‌های ایرانی آورده شده است. واج‌نوشت داده‌ها در این پژوهش بر اساس شیوه و نشانه‌های رایج در آثار مربوط به زبان‌های ایرانی انجام پذیرفته است. این بررسی پیوند زبانی گویش گیلکی را با دیگر زبان‌ها و گویش‌های ایرانی در دوره‌های سه‌گانه تاریخی ایرانی باستان، میانه و نو آشکار ساخته، و سیر تحول واج‌های این گویش را به روشنی باز می‌نماید. افزون بر این، نشان‌دهنده ظرفیت واژگانی و معنایی این گویش و دیگر زبان‌ها و گویش‌های مرتبط با آن نیز هست.

کلیدواژه‌ها: ریشه‌شناسی، زبان ایرانی باستان، گویش گیلکی، زبان‌های ایرانی

۱. مقدمه

کمبل^۱ (۲۰۰۷: ۵۶-۷) ریشه‌شناسی را به اختصار بررسی خاستگاه یا تاریخ واژه دانسته و یادآور شده که مفهوم آغازین ریشه‌شناسی در روزگار باستان شرح معنای حقیقی واژه بود و در

1. Campbell

حال حاضر، ریشه‌شناسی به مفهوم جدید کندوکاو در خصوص تاریخ و خاستگاه واژه تغییر یافته است.

کریش^۱ (۲۰۱۰: ۳۱۳) بر آن است که برای دستیابی به ریشه درست واژه، همه اطلاعات مربوط به آن در زمینه‌های مختلف از جمله واج‌شناسی، آواشناسی، ساخت‌واژی، معنی‌شناسی، کاربردشناسی و نیز مباحث فرازبانی همچون فقه‌اللغه و فرهنگ باید به دقت بررسی گردند و در کنار همه این مباحث، تحولات تاریخی نیز نباید نادیده انگاشته شوند.

امروزه ریشه‌شناسی عبارتست از بررسی تاریخ یک واژه از کهن‌ترین زمان کاربرد آن تا زمان نوشتن تاریخ آن واژه؛ هم از لحاظ لفظ و هم معنی. در هر زبان واژه‌هایی در زمانی معین از رواج می‌افتند، ریشه‌شناسی این واژه‌ها یعنی بررسی تاریخ آنها از کهن‌ترین زمان کاربرد آنها تا زمان رواج آن واژه‌ها هم از لحاظ لفظ و هم معنی (ابوالقاسمی، ۱۳۷۳: ۱۱).

گویش گیلکی یکی از گویش‌های ایرانی نو است که در شمار گویش‌های شمال غربی ایران، گروه گویش‌های کناره دریای خزر قرار می‌گیرد و در حاشیه سواحل جنوب غربی این دریا رواج دارد. گویش گیلکی همچون دیگر گویش‌های ایرانی دارای گونه‌های متعددی است و این تنوع تا بدانجاست که گاه در مناطق همجوار از گونه‌های زبانی متفاوت استفاده می‌شود. افزون بر این، گویش گیلکی از نظر زبان‌شناختی، در سطوح مختلف زبانی از جمله ساختاری، آوایی و واژگانی با زبان فارسی معیار نیز تفاوت‌های عمده‌ای دارد. به درستی مشخص نیست که گویش گیلکی بازمانده کدام یک از زبان‌های ایرانی میانه است؛ با این‌همه چنین به نظر می‌رسد که این گویش از نظر آوایی به زبان پارتی شباهت‌هایی دارد.

در مجموعه واژگان گیلکی، آمیزه‌ای از واژگان چند زبان را می‌توان مشاهده کرد. واژگان بسیاری در گیلکی وجود دارند که عیناً در فارسی نیز دیده می‌شوند. همچنین واژگانی در این گویش وجود دارد که از نظر ساختار و معنی نزدیک یا شبیه به فارسی هستند. این شباهت در تلفظ واژگان گیلکی نیز بی‌تأثیر نبوده و در پاره‌ای از واژگان، تشخیص تلفظ فارسی از گیلکی دشوار است. از سویی، شماری از واژگان کم‌کاربرد در فارسی را به وفور می‌توان در گیلکی یافت که همچنان در این گویش کاربرد دارند. از سوی دیگر، واژگان عربی نیز بخش چشم‌گیری از واژگان گیلکی را به خود اختصاص داده‌اند که بسیاری از آنها برگرفته از مذهب،

فرهنگ، آموزش، علوم، اخلاقیات، قانون، اقتصاد و سیاست است. این احتمال هم وجود دارد که این واژگان از فارسی به گیلکی راه یافته باشند. وام‌واژه‌های عربی در گیلکی بسیار کمتر از فارسی است و برخی از آنها تنها در ترکیباتی خاص کاربرد دارند. افزون بر این، وام‌واژه‌های ترکی جایگاهی مشخص در گویش گیلکی دارند که بسیاری از آنها از طریق آذربایجان به این گویش راه یافته‌اند. واژگان زبان‌های اروپای غربی که اغلب برگرفته از زبان فرانسوی هستند، بخش نسبتاً بزرگی از واژگان گیلکی را به خود اختصاص داده‌اند. وام‌واژه‌های روسی نیز به جهت همسایگی به این گویش راه یافته‌اند (نک: راستارگویوا^۱، ۲۰۱۲: ۳۳-۳۷).

در این پژوهش به بررسی ریشه‌شناختی بیست واژه گیلکی پرداخته شده است. برخی از داده‌های این جستار از ناحیه جلگه‌ای شرق استان گیلان و منطقه کوهستانی دیلمان و روستاهای این ناحیه به شیوه میدانی گردآوری شده‌اند و برخی دیگر نیز داده‌هایی هستند که نگارنده به عنوان یک گویش‌ور این گویش، ثبت و ضبط کرده است. در هر مدخل ریشه ایرانی باستان و ریشه هندو اروپایی آورده شده و توضیحاتی نیز در خصوص دگرگونی‌های آوایی و ویژگی‌های ساختاری واژه داده شده است. پس از آن هم‌ریشه‌های واژه در دیگر زبان‌ها و گویش‌های ایرانی آورده شده است. داده‌های گویش‌های تاتی (گونه خلخال)، تالشی (گونه-های مرکزی و جنوبی) و مازندرانی (گونه آملی) نیز به شیوه میدانی گردآوری شده‌اند. داده‌های هورامی از مجموعه منتشر نشده فعل‌های هورامی گونه پاره برگرفته شده است. آوانگاری داده‌ها در این پژوهش، بر اساس شیوه و نشانه‌های رایج در آثار مربوط به زبان‌های ایرانی انجام پذیرفته است.

۲. پیشینه پژوهش

درباره ریشه‌شناسی واژه‌های گیلکی پژوهش‌های معدودی به انجام رسیده است. حسن-دوست (۱۳۸۰) در پژوهش خود به ریشه‌شناسی چهل واژه گیلکی پرداخته است. صبور (۱۳۹۲) به بررسی ریشه‌شناختی چند مصدر گیلکی پرداخته است. صبور و روشن (۱۳۹۳) ریشه‌شناسی چند واژه از این گویش را بررسی کرده‌اند. چئونگ^۲ (۲۰۰۷) ذیل ریشه‌های فعلی

1. Rastorgueva

2. Cheung

ایرانی باستان به برخی فعل‌ها و واژه‌های گیلکی اشاره کرده است. همچنین صبوری و روشن (۱۳۹۴) فعل‌های ساده و پیشوندی گونه‌های گویشی شرق گیلان را ریشه‌شناسی کرده‌اند.

۳. ریشه‌شناسی واژه‌ها

۱. ča:mən «ادرار»

این واژه اسم است برگرفته از ایرانی باستان $^{*}\check{c}i\bar{a}man-$ > $^{*}\check{c}ia-$ «انداختن، خود را خلاص کردن» > هندو اروپایی $^{*}ki(e)H_2-$ «به حرکت در آوردن» (چئونگ، ۲۰۰۷: ۳۹). ترکیب آوایی ایرانی باستان $^{*}\check{c}i/$ در گیلکی گاه به $/č/$ و گاه به $/š/$ تبدیل می‌شود؛ چنان که فعل častən (ستاک مضارع ča-) «چاییدن» برگرفته است از ریشه ایرانی باستان $^{*}\check{c}ia-$ «یخ زدن»، و فعل šo:n (ستاک مضارع šu-) «رفتن» از ریشه ایرانی باستان $^{*}\check{c}iau-$ حاصل شده است. همچنین واج ایرانی باستان $^{*}\bar{a}/$ در گیلکی در غالب موارد به $/a:/$ تبدیل شده و گاه نیز بدون تغییر باقی می‌ماند. واج ایرانی باستان $^{*}a/$ نیز غالباً به $/ə/$ تبدیل می‌شود. واکه $/ə/$ از فراگویی بسیاری در واژگان گیلکی برخوردار است.

هم‌ریشه این واژه در اوستایی $šāman-$ «مدفوع» (بارتلمه^۱، ۱۹۶۱: ۱۷۰۸) است. در سغدی فعل $pš'y-$ «دور انداختن، رد کردن» (قریب، ۱۳۷۴: ۷۴۹۳) از همین ریشه است. همچنین در زبان‌های ایرانی شرقی نو در یدغه $čái-$ «خیس کردن» و در وخی $čāš-$ «بیرون بردن» (نک: چئونگ، همان‌جا) از این ریشه برگرفته شده‌اند.

برابر واژه گیلکی در تاتی و تالشی $čāmin$ «ادرار» آمده است. واژه مرکب $ča:mən-don$ به مفهوم «مثانه» در گیلکی، و نیز $čāmin-dān$ به همین مفهوم در تاتی و تالشی کاربرد دارد.

۲. dāvərsə «تعویض شده»

صفت مفعولی برگرفته از صورت اصلی $dāvərstə$ که ترکیب آوایی $/st/$ به $/s/$ کاهش یافته است؛ از پیشوند اشتقاقی $^{*}dā-$ > $^{*}antar-$ «اندر، در، درون»، ستاک ماضی جعلی $vərst-$ (از ستاک مضارع $vər-$ و تکواژ ماضی ساز $-əst$) (بسنجید با فارسی میانه زردشتی – ist). ستاک مضارع $vər-$ > $^{*}u\bar{a}ra-$ > $^{*}u\bar{a}r-$ «چرخیدن، گشتن» > هندو اروپایی $^{*}u\bar{e}l-$

1. Bartholomae

«چرخیدن، گشتن» (چئونگ، ۲۰۰۷: ۴۱۹). تکواژ /ə/ (> *aka) در جایگاه پایانی واژه، تکواژ صفت مفعولی در گویش گیلکی است که به ستاک ماضی افزوده می‌شود.

دیگر هم‌ریشه‌های این واژه در زبان‌ها و گویش‌های ایرانی عبارتند از: اوستایی var- «گشتن» (کلنز^۱، ۱۹۹۵: ۶۰)، پارتی niwurd- «فرو رفتن، غروب کردن» (دورکین-مایسترارنست^۲، ۲۰۰۴: ۲۴۸)، خوارزمی m/nwry- «گشتن» (صمدی، ۱۹۸۶: ۱۳۳)، و زبان‌های ایرانی نو: زازا zivirmen «برگشتن»، یغناپی wer-، یدغه wor-، یزغلامی newer- «غروب کردن» (نک: چئونگ، همان)، و هورامی wārāy- «تغییر دادن».

برابر تاتی صفت گیلکی، davernisa «تعویض‌شده، مبادله‌شده» است. فعل daveriyen «تعویض کردن، مبادله کردن» در تاتی کاربرد دارد، اما فعل dāverəstən «تعویض کردن» در گیلکی کاربردی ندارد و تنها صفت dāversə به کار می‌رود.

۳. dajanēn «به درد آوردن»

فعل واداری گیلکی از ستاک مضارع واداری dajan- (از ستاک مضارع daj- و تکواژ واداری ساز an- (> *ana-؛ بسنجید با: فارسی «ان-»)، و تکواژ مصدر ساز -ēn- (تکواژ مصدر ساز در گویش گیلکی -ən- (> *anai-)) است که با توجه به بافت آوایی می‌تواند به صورت n- یا -ēn- نیز ظاهر شود). ستاک مضارع: daj- > *daja- > *daj- «سوختن، سوزاندن» > هندو اروپایی *d^heg^{wh} «سوختن، سوزاندن» (چئونگ، ۲۰۰۷: ۵۴).

واژه‌های هم‌ریشه در دیگر زبان‌ها و گویش‌های ایرانی: اوستایی dag- «سوختن، سوزاندن» (بارتلمه، ۱۹۶۱: ۶۷۵)، فارسی میانه زردشتی daz-، dazīdan «داغ کردن، سوزاندن» (مکنزی، ۱۳۷۹: ۶۳)، فارسی میانه مانوی daz- «سوختن» (دورکین-مایسترارنست، ۲۰۰۴: ۱۴۶)، ختنی dajs- «سوختن» (امریک^۳، ۱۹۶۸: ۴۳)، سغدی δxš- «درد داشتن، آزار دادن، داغ زدن» (قریب، ۱۳۷۴: ۳۷۱۹)، و در زبان‌های ایرانی نو: زازا dežāyiš «آسیب رساندن»، بلوچی dajit «گاز گرفتن»، سریکلی dīzd- «بیکار بودن»، وخی pidn-، piḍic- «آتش گرفتن» (نک: چئونگ، همان‌جا) نیز از این ریشه‌اند. در فارسی واژه «داغ» مشتقی از این ریشه است.

1. Kellens

2. Durkin- Meisterernst

3. Emmerick

در تاتی *dajisen* «درد کردن»، تالشی *dajnəste* «به درد آوردن»، و *dejiste* «به درد آوردن» هم‌ریشه این فعل گیلکی هستند. همچنین در گیلکی واژه *dəjə* به مفهوم «نشان داغ بر تن گوسفند برای شناسایی» (پاینده لنگرودی، ۱۳۶۶: ۶۳۸) برگرفته از همین ریشه است. گفتنی است فعل *dajanən* «به درد آوردن» فقط به همین صورت واداری در گیلکی کاربرد دارد.

۴. *dəxrāvəstən* «فرو ریختن»

فعل جعلی گیلکی از پیشوند اشتقاقی *də-*، ستاک ماضی *xrāvəst-* (از ستاک مضارع *xrāv-* و تکواژ *-əst*) و تکواژ مصدرساز *-ən*. ستاک مضارع: *xrāv-* > *xrāua-* > *xrau-* «پاره کردن، دریدن، شکستن» > هندو اروپایی **kreu-* «شکستن، خرد کردن» (پوکورنی، ۱۹۵۶: ۶۲۲).

هم‌ریشه‌های این واژه در زبان‌های ایرانی میانه در پارتی *āxrāw-* «زخم زدن» (دورکین-مایسترارنست، ۲۰۰۴: ۷۸)، ختنی *gru-* «شکستن» (امریک، ۱۹۶۸: ۱۵)، و در زبان‌های ایرانی نو در پشتو *xriy-* «تراشیدن»، یدغه *xrid-* «تراشیدن»، مونجی *xrid-* «تراشیدن، خراش دادن»، آسی *ærxaw-*، *ærxw-* «باز کردن زخم»، یزغلامی *bərxand-* «خراش دادن» (نک: چئونگ، ۲۰۰۷: ۴۴۸) آمده است.

۵. *fušon* «چین (لباس)»

این اسم گیلکی از پیشوند اشتقاقی *fu-* «فرو، پایین» (> **fravatā*)، و **šan-* > **šāna-* «تکان خوردن، لرزیدن» > هندو اروپایی **ksen-* (< *ken-ēn-*) «خاریدن، شانه کردن» تشکیل شده است (پوکورنی، ۱۹۵۶: ۵۸۵). در گونه‌های شرق گیلان، ترکیب آوایی */āna/* به */on/* تبدیل می‌شود: «تابستان» *tābəston* < *tāpah-stāna-* درحالی که، این فرایند در گونه‌های غرب گیلان رخ نمی‌دهد.

ریشه ایرانی باستان **šan-* در فارسی میانه زردشتی *afšān-*، *afšāndan* «افشاندن، پراکندن، ریختن» (مکنزی، ۱۳۷۹: ۳۴)، پارتی *wišān-* «تکان دادن» (دورکین-مایسترارنست، ۲۰۰۴: ۳۵۹)، ختنی *āñ-s-* «تکان خوردن» (امریک، ۱۹۶۸: ۱۲۷)، سغدی *šn-* «لرزیدن» (قریب، ۱۳۷۴: ۹۳۰۰)، خوارزمی *šn̄y-* «لرزیدن» (صمدی، ۱۹۸۶: ۱۹۸) به کار رفته است. در فارسی

«افشاندن، افشان-»، در بلوچی نیز *šānt-* «انداختن»، در زازا *šānen* «تکان دادن، پخش کردن»، گورانی *šān-* «انداختن» (نک: چئونگ، ۲۰۰۷: ۳۷۲)، بختیاری *šonden* «تکان دادن، حمله‌ور شدن» (طاهری، ۱۳۹۱: ۱۳۲)، هورامی *šānay* «انداختن، پرت کردن»، *šnyāy* «انداخته شدن، پرت شدن»، تالشی *pešande, šande* «افشاندن»، تاتی *āšanden* «پخش کردن، تکان دادن» و مازندرانی *dašendiyen* «ریختن» از این ریشه هستند.

در گیلکی از ریشه ایرانی باستان **šan-* فعل‌های مختلفی ساخته شده است: *šondən* (ستاک مضارع *-šon*) «ریختن، پخش کردن»، *dəšadən* (ستاک مضارع *-dəšan*) «گسترده کردن»، *fīšadən* «دور ریختن» و *vəšadən* «گسترده کردن». گونه دیگر واژه *fušon* «چین» در گیلکی، واژه *vašon* «چین» (با پیشوند *-va*) است که کاربرد کمتری دارد.

۶. *havatən* «درآوردن (لباس)»

این فعل پیشوندی گیلکی از پیشوند اشتقاقی *ha-* (> **fra-*)، این پیشوند در گونه‌های گیلکی شرقی کاربرد دارد و برابر آن در گونه‌های غرب، پیشوند *fa-* است: گیلکی شرق *ha-da:n*، گیلکی غرب *fa-da:n* «دادن»، ستاک ماضی *vat-* > *u ag-* «بیرون کشیدن» > هندو اروپایی **H₂u eg-* «حفر کردن» ساخته می‌شود (چئونگ، ۲۰۰۷: ۲۰۵). در ستاک ماضی واج */g/* پیش از */t/* به */x/* و خوشه همخوانی */*xt/* به */t/* تبدیل می‌شود: **u axta-* > *vaxt-* > *vat-*. ابدال خوشه همخوانی */*xt/* به */t/* از فرایندهای رایج در گونه‌های گیلکی شرق گیلان است؛ چنین ابدالی در گونه‌های غرب رخ نمی‌دهد: «ساخت» *sāt-* > *sāxt-* > **sāk-ta*، اما گونه‌های غرب: *sāxt-*. ستاک مضارع فعل *havatən* «درآوردن (لباس)»، *u ha-vaj-* (> *aja-*) (*) است.

ریشه ایرانی باستان **u ag-* در فارسی باستان *vaj-* «در آوردن (چشم)» (کنت^۱، ۱۹۵۵: ۲۰۶) و در ختنی *vāj-* «نگه داشتن» (امریک، ۱۹۶۸: ۱۲۲) آمده است. همچنین در زبان‌ها و گویش‌های ایرانی شمال غربی نو، یعنی در هورامی *vātāy*، تاتی *pevatən*، تالشی *avate* «در آوردن لباس» و *vivate* «کشیدن لباس» کاربرد دارند.

۷. *kərjə* «ضربه، تلنگر»

این واژه اسم است از ایرانی باستان **karčaka- > karč-* «ضربه زدن». واج ایرانی باستان */*č/* که در فارسی به */z/* تبدیل می‌شود، در گیلکی به */j/* تبدیل می‌شود: «سوز» - *> sauča. sōj* هم‌ریشه‌های این واژه در پارتی *nigurž-* «نام‌گذاری کردن» (دورکین - مایسترارنست، ۲۰۰۴: ۲۴۱) و در ختنی *kalj-* «ضربه زدن»، *naš kalj-* «دور راندن» (امریک، ۱۹۶۸: ۱۷، ۲۱) آمده است.

۸. *kəšə* «زنجیر، طناب کلفت»

این واژه اسم است و از ایرانی باستان **kaš- > *kašaka- *kaš-* «زندانی کردن، محبوس کردن» گرفته شده است. ریشه **kaš-* در زبان‌های ایرانی باستان در اوستایی **kāša-* «نگه داشتن» (کلنز، ۱۹۹۵: ۱۶)، در سغدی *ptqyš-* «زندانی کردن، پنهان کردن» (قریب، ۱۳۷۴: ۷۷۵۴)، خوارزمی *p'rk'sy-* «زندانی کردن» (صمدی، ۱۹۸۶: ۶)، و در زبان‌های ایرانی نو در سریکلی *kašan* «زنجیرها» (نک: چئونگ، ۲۰۰۷: ۲۴۸) است. چنان که ملاحظه می‌شود این واژه گیلکی با برابر آن در سریکلی که از زبان‌های ایرانی شرقی گروه پامیری است، از نظر معنایی یکسان است.

۹. *mətə* «راه‌رفته، قدم‌زده»

صفت مفعولی گیلکی که برپایه صفت مفعولی باستانی ساخته شده است: **maig- > *mixta- > mæxt- > mət-* «حرکت کردن» **meigh-* «حرکت کردن، رفتن» (چئونگ، ۲۰۰۷: ۲۵۹). در خصوص ابدال */*xt/* به */t/* در گونه‌های شرقی گیلکی نک: *havatən* «در آوردن (لباس)».

هم‌ریشه‌های این واژه در زبان‌های ایرانی میانه شرقی در خوارزمی *m'xy-* «حرکت دادن» (صمدی، ۱۹۸۶: ۱۱۰)، و در زبان‌های ایرانی نو در یزغلامی *mex^w-* «حرکت کردن، لرزیدن» و یدغه *mūž-* «حرکت کردن» یافت می‌شود (نک: چئونگ، همان‌جا).

در گیلکی فعل‌های *dəmətən* «لگد کردن» (ستاک مضارع *dəməj-*) و *vamətən* «جستجو کردن» از این ریشه ساخته شده‌اند که در تنوعات لهجه‌ای، گاه به صورت *dəmutən* (ستاک مضارع *dəmuj-*) و *vamutən* (غرب گیلان: *vamoxtən*) نیز تلفظ می‌شوند.

همچنین در گیلکی فعل ساده *mætən* (ستاک مضارع -*məj-*) یا گونه دیگر آن *mutən* (ستاک مضارع -*muj-*) «بی هدف رفتن؛ جستجو کردن» نیز کاربرد دارد. برابر واژه گیلکی *mætə* «رفته» در تاتی واژه *məta* «رفته» و نیز *jiməta* «قدم زده» است. همچنین در تاتی فعل *peməten* «راه رفتن به سمت بالا» و در مازندرانی فعل *hāmeten* «راه رفتن» نیز کاربرد دارند.

۱۰. *nəštə* «کهنه»

صفت مفعولی گیلکی که بر پایه صفت مفعولی باستانی شکل گرفته است: **nas-> *nasta-* صفت مفعولی گیلکی *našt-* «ناپدید شدن، از میان رفتن» > هندو اروپایی **nek* «ناپدید شدن، مردن؛ کشتن» (چئونگ، ۲۰۰۷: ۲۸۳). واج /s/ پیش از /t/ به /š/ تبدیل شده است. ریشه **nas-* در زبان‌های ایرانی باستان در اوستایی **nas-* «ناپدید شدن»، (بارتلمه، ۱۹۶۱: ۱۰۵۵) و فارسی باستان *naθ-* «ناپدید شدن» (کنت، ۱۹۵۳: ۱۹۲)، و در زبان‌های ایرانی میانه در پارسی *nās-* «نابود کردن» (دورکین - مایسترانست، ۲۰۰۴: ۲۳۸)، ختنی *panaś(š)* «ناپدید شدن» (امریک، ۱۹۶۸: ۷۰) و سغدی *nyš-* «خراب کردن، فاسد کردن» (قریب، ۱۳۷۴: ۶۳۱۳) به کار رفته است. همچنین، در زبان‌های ایرانی نو در بلوچی *nasit-* «نابود کردن»، کردی *našt* «پژمرده»، پشتو *nat-* «خراب کردن، ضایع کردن»، وخی *naš-* «ناپدید شدن»، روشنی *rinēs-* برتنگی *ranīs-*، سریکلی *ranos-* «فراموش کردن» (نک: چئونگ، همان‌جا) این ریشه را می‌توان یافت. در فارس نیز، مصدر «ناسیدن» به مفهوم «لاغر شدن، تحلیل رفتن، تباه شدن، نابود شدن» (نک: حسن دوست ۱۳۹۳، ج ۴: ۲۷۰۸) و نیز واژه «نسا» (> فارسی میانه زردشتی *nasā* «جسد، مردار» (مکنزی، ۱۳۷۹: ۱۱۰)) و واژه «گناه» (> فارسی میانه زردشتی **vi- nāsa-*) *wināh* از این ریشه برگرفته شده‌اند.

۱۱. *nəvəstə* «حرکت کرده»

صفت مفعولی گیلکی بر پایه ستاک ماضی *nəvəst-* از ستاک مضارع *nəv-* و تکواژ ماضی ساز *nəv-* **na u a-> *na u* «حرکت کردن» > هندو اروپایی **neu* «سر تکان دادن، کج کردن» (ریکس، ۲۰۰۱: ۴۵۵).

این ریشه در زبان‌های ایرانی میانه در پارتی -ānāw «به حرکت در آوردن، حرکت کردن» (دورکین - مایسترارنست، ۲۰۰۴: ۴۴)، ختنی -van(a)u «غیرفعال شدن» (امریک، ۱۹۶۸: ۱۱۸)، سغدی -nw «حرکت کردن، آهسته رفتن» (قریب، ۱۳۷۴: ۶۱۰۱) و خوارزمی -bnw «بُردن، پیروز شدن» (صمدی، ۱۹۸۶: ۲۳) به کار رفته است. در فارسی «نویدن، ناویدن» به مفهوم «جنبیدن، حرکت کردن، لرزیدن» (نک: معین، ۱۳۷۱: ج ۴: ۴۸۵۹) از همین ریشه است. در گیلکی فعل *nəvəstən* «حرکت کردن» کاربرد ندارد و تنها صفت مفعولی *nəvəstə* «حرکت - کرده» رایج است.

۱۲. rut (آب) گل آلوده و کثیف

بازمانده صفت مفعولی ایرانی باستان -*ruta* > **ru-* «ناپاک کردن، کثیف کردن» > هندو اروپایی -*leu* «کثیف کردن» (ریکس، ۲۰۰۱: ۴۱۴). واج ایرانی باستان */*t/* در گیلکی در میان دو واکه گاه بدون تغییر باقی می‌ماند: **kutaka* < *kutə* «پسربچه»؛ و گاه به */d/* تبدیل می‌شود: *mərdən* > *mərd- ta* > **mr* «مردن».

واژه گیلکی *rut* با فعل فارسی «آلودن، آلی-» هم‌ریشه است: فارسی میانه زردشتی *ālāy-*, *āludan* «آلودن، ناپاک کردن» (مکنزی، ۱۳۷۹: ۳۶)، فارسی میانه مانوی *ārudag* «کثیف» (دورکین - مایسترارنست، ۲۰۰۴: ۵۳)، سکایی *rrumä* «گل، خاک» (بیلی، ۱۹۷۹: ۳۶۶)، آسی *arawun*, *arawyn* «بر آتش سوزاندن» (نک: حسن دوست، ۱۳۹۳: ج ۱: ۱۰۳). در تاتی واژه *rət* «رسوبات»، تالشی *rət* «رسوب، گل شل» و مازندرانی *rot*, *ret* «رسوبات» برابر این واژه گیلکی هستند.

۱۳. sarta «پوشیده، مخفی»

صفت مفعولی گیلکی برگرفته از ایرانی باستان -*sartaka* > **sar-* «پنهان کردن، مخفی - کردن» > هندو اروپایی -*k'el* «مخفی کردن، پوشاندن» (چئونگ، ۲۰۰۷: ۳۳۵).

هم‌ریشه‌های دیگر این واژه در اوستایی -*sar* «پناهگاه» (بارتلمه، ۱۹۶۱: ۱۵۶۴)، پارتی *sārwar* «کلاه‌خود» (دورکین - مایسترارنست، ۲۰۰۴: ۳۰۶)، ختنی *šaraima* «پوشش» (بیلی، ۱۹۷۹: ۳۹۵)، و همچنین در زبان‌های ایرانی نو در کردی *šārdinawa* «مخفی کردن»، شغنی

sār، روشنی -sōr، سریکلی -sur، یزغلامی -sar «خزیدن، آهسته آمدن» (نک: چئونگ، همان-جا) و هورامی šārāy «مخفی کردن» آمده است. صفت مفعولی گیلکی از نظر معنایی با برابره‌های فعلی کردی و هورامی یکسان است، اما تنها به صورت صفت کاربرد دارد و فعل آن یعنی sərten به مفهوم «مخفی کردن، پوشیده داشتن» در این گویش به کار نمی‌رود.

۱۴. tələ «شکاف»

این واژه اسم است برگرفته از ایرانی باستان -tardaka > *tard- «شکستن، دونیم شدن، شکافتن» > هندو اروپایی -terd* «شکافتن، دریدن، بریدن» (ریکس، ۲۰۰۱: ۶۳۱). ترکیب آوایی /rd/ در گیلکی همچون فارسی نو به /l/ تبدیل می‌شود: -sārda > sāl* «سال». در زبان‌های ایرانی میانه در ختنی -tarδ «جنگیدن»، و در زبان‌های ایرانی نو در سریکلی -tarδ «کشمکش»، شغنی -tidarδ «پاره کردن، چنگ انداختن»، و وخی -pətarδ «شکستن، شکسته شدن» می‌توان این ریشه را یافت (نک: چئونگ، ۲۰۰۷: ۳۸۰). در فارسی فعل «قتالیدن» به مفهوم «از جای کردن؛ ریختن؛ شکافتن؛ جدا کردن» و نیز صفت مفعولی آن یعنی «قتالیده» (نک: معین، ۱۳۷۱، ج ۲: ۲۴۸۳) از همین ریشه است.

۱۵. tān «گستره، عمق»

این واژه اسم است برگرفته از ایرانی باستان -tāna > *tan- «کشیدن، بسط دادن» > هندو اروپایی -ten* «کشیدن، بسط دادن» (چئونگ، ۲۰۰۷: ۳۷۷). ریشه -tan* در زبان‌های ایرانی باستان در اوستایی -tan «کشیدن، بسط دادن» (بارتلمه، ۱۹۶۱: ۶۳۳)، در زبان‌های ایرانی میانه در فارسی زردشتی -tadan، -tan «تنیدن» (مکنزی، ۱۳۷۹: ۱۴۴)، سکایی -ttan «کشیدن، بسط دادن» (بیلی، ۱۹۷۹: ۱۲۲)، و در زبان‌ها و گویش‌های ایرانی نو در سورانی -tan «تنیدن، بافتن»، خوانساری -ten «رشتن»، آسی tonun، tonym «بافتن، تنیدن»، شغنی -tān، روشنی -tān «کشیدن، پیچیدن» (نک: چئونگ، همان‌جا) و فارسی «تنیدن، تن-» آمده است.

در تاتی واژه tāna به مفهوم «مکان پست و دارای عمق» با واژه گیلکی هم‌ریشه است. شایان ذکر است واژه گیلکی tān در نواحی غرب گیلان، در نزد افراد سالخورده به عنوان حرف اضافه پسین نیز کاربرد دارد و مفهوم «درون، میان» از آن بر می‌آید.

۱۶. *tārəstən* «تمیز کردن»

فعل جعلی گیلکی از ستاک ماضی *tārəst-* و تکواژ مصدر ساز. ستاک مضارع: **tar->* **tāra-> tār-* «مالیدن، پاک کردن» > هندو اروپایی **terH₁-* «مالیدن» (چئونگ ۲۰۰۷: ۳۸۲). این ریشه در زبان سغدی **pt'r* «کشیدن مو» (قریب ۱۳۷۴: ۱۳۵۶)، و در زبان‌های ایرانی نو در شغنی *tār-*، روشنی *tār-* «تمیز کردن» و نیز آسی *æft'æryn* «بلعیدن» آمده است (نک: چئونگ، همان‌جا).

۱۷. *valət* «پاره»

بازمانده صفت مفعولی باستانی از پیشوند اشتقاقی *va-* (> **apāncā* > **apānk*) و **rak-* **raxta-> lət-* «بریدن، پاره کردن» > هندو اروپایی **lek-* «بریدن، پاره کردن» (پوکورنی، ۱۹۵۶: ۶۷۴). تبدیل واج */r/* به */l/* در گیلکی معمول است: **kara-> kal-* ستاک مضارع مصدر *kaləstən* «ریختن». همچنین **k/* پیش از **t/* به */x/* و خوشه همخوانی **xt/* به */t/* تبدیل شده است (نک: *havatən* «درآوردن (لباس)» و *mətə* «رفته»). واژه گیلکی *valət* «پاره» را می‌توان برابر واژه فارسی «لخت، لخته» دانست. واژه *valət* با صورت آوایی *vālət* یا *valit* نیز در گیلکی کاربرد دارد.

۱۸. *vindərdə* «ایستاده»

صفت مفعولی گیلکی بر پایه صفت مفعولی باستانی **u inidarta-> *u i- ni-dar->* **dar-> vindərd-* «نگه داشتن» > هندو اروپایی **d^her-* «نگه داشتن، استوار کردن» (ریکس، ۲۰۰۱: ۱۴۵).

این ریشه در زبان‌های ایرانی باستان در اوستایی *dar-* «نگه داشتن، گرفتن» (بارتلمه، ۱۹۶۱: ۶۹۰) و فارسی باستان *dar-* «نگه داشتن» (کنت، ۱۹۵۳: ۱۸۹)، و در زبان‌های ایرانی میانه در فارسی میانه زردشتی *win(n)ārdan*، *win(n)ār-* «آراستن، مرتب کردن» (مکنزی، ۱۳۷۹: ۱۵۹)، فارسی میانه مانوی و پارتی *win(n)ār-* «مرتب کردن، آماده کردن» (دورکین-مایسترانست، ۲۰۰۴: ۳۵۴) و سغدی *δ'r-* «داشتن، نگه داشتن» (قریب، ۱۳۷۴: ۳۴۱۲)، و در زبان‌های ایرانی نو در زازا *vinderiṣ*، *vinden-*، *vinder-* «ماندن، باقی ماندن، ایستادن»، و فسی *vindānen* «گذاشتن» (نک: چئونگ، ۲۰۰۷: ۴۳۴) آمده است.

برابر صفت گیلکی در تاتی vindarda «ایستاده» آمده است. فعل vindærdæn «ایستادن» در گیلکی از فعل‌های کم‌کاربرد در نواحی کوهستانی دیلمان است و تنها صیغه‌های ماضی آن به کار می‌رود. برابر این فعل در تاتی vendarden «ایستادن، ماندن» و pevendarden «بیهوده ایستادن» آمده است. چئونگ (همان‌جا) این فعل را از ریشه ایرانی باستان - *indaru^۸ «ایستادن» دانسته و از نظر ساختوازی آن را مبهم برشمرده است.

۱۹. xəfə «سرفه»

این واژه اسم است از ایرانی باستان - *xafaka > *xaf- «سرفه کردن». برخی هم‌ریشه‌های این واژه در دیگر زبان‌های ایرانی عبارتند از: دوره میانه در خوارزمی xf- «سرفه کردن» (صمدی، ۱۹۸۶: ۲۳۴)، و در زبان‌های ایرانی نو: آسی xofyn یا xufun، سنگلیچی xof-، یغنابی xūf-، یدغه xof- و مونجی xaf- همگی به معنای «سرفه کردن» (نک: چئونگ، ۲۰۰۷: ۴۴۰). در گورانی kifānin یا kufānin و در کردی kofin، qufin، kuxin «سرفه کردن» (حسن دوست، ۱۳۹۳، ج ۲: ۱۱۶۴) و هورامی qfāy «سرفه کردن» آمده است. در فارسی «خفیدن» به مفهوم «عطسه کردن» (نک: معین، ۱۳۷۱، ج ۱: ۱۴۳۲) از این ریشه است. حسن دوست (همان‌جا) برای این واژه ریشه‌ای ذکر نکرده و آن را نام‌آوا دانسته است.

۲۰. zāranēn «خشمگین کردن»

فعل واداری گیلکی از ستاک واداری -zāran و تکواژ مصدرساز. ستاک مضارع: *zar- > zār- > *zāra «صدمه زدن، زخمی کردن، خشمگین کردن». در اوستایی zar- «آسیب رساندن، زخمی کردن» (بارتلمه، ۱۹۶۱: ۱۶۶۹)، در فارسی میانه زردشتی āzār-، āzārdan «آزردن، آسیب رساندن» (مکنزی، ۱۳۷۹: ۴۸)، پارتی zar- «خشمگین شدن» (دورکین - مایسترانست، ۲۰۰۴: ۳۸۴)، سغدی -z'yīr «آزردن» (قریب، ۱۳۷۴: ۴۰۹)، خوارزمی -m|'z'ry «آزردن» (صمدی، ۱۹۸۶: ۱۱)، و در زبان‌های ایرانی نو در بلوچی -āzurt «آسیب زدن» (نک: چئونگ، ۲۰۰۷: ۴۶۹)، هورامی zryāy «خراش برداشتن»، تاتی zārnāsen «پاره کردن»، zārisen «پاره شدن»، و نیز صفت zarisa «پاره‌شده» و در تالشی vizarnāste «دریدن، پاره کردن»، zeriste «دریده شدن» و در فارسی «آزردن، آزار-» هم‌ریشه فعل گیلکی هستند.

۴. نتیجه

بررسی ریشه‌شناختی واژه‌های گویش گیلکی نه تنها پیوستگی این گویش را با دیگر زبان‌ها و گویش‌های ایرانی، به ویژه گویش‌های تاتی و تالشی در دوره‌های سه‌گانه تاریخی باستان، میانه و نو آشکار می‌سازد و سیر تحول واج‌ها و ساختار واژگان این گویش را به روشنی باز می‌نماید، بلکه، می‌تواند نشان‌دهنده ظرفیت واژگانی و معنایی این گویش و دیگر زبان‌ها و گویش‌های مرتبط با آن نیز باشد. از این‌رو شایسته است که زبان‌ها و گویش‌های ایرانی، هر یک از نقطه‌نظر علم زبان‌شناسی تاریخی و قواعد این دانش مورد بررسی موشکافانه قرار گیرند و بدین ترتیب راهی فراهم خواهد آمد جهت حفظ و نگاهداری این گنجینه‌های ارزشمند که به واسطه سایه سنگین زبان فارسی معیار اندک اندک در حال فراموشی‌اند. علاوه‌براین، از ظرفیت زبان‌شناختی این گویش‌ها نیز در جهت واژه‌سازی و غنای بیشتر زبان فارسی بهره برده خواهد شد.

کتابنامه

- ابوالقاسمی، محسن (۱۳۷۳). *ماده‌های فعل‌های فارسی دری*، تهران: ققنوس.
- پاینده لنگرودی، محمود (۱۳۶۶). *فرهنگ گیل و دیلم*، فارسی به گیلکی، تهران: امیرکبیر.
- حسن‌دوست، محمد (۱۳۸۰). "اشتقاق چند واژه گیلکی"، نامه فرهنگستان، شماره ۱۷، صص ۱۶۲-۱۷۰.
- حسن‌دوست، محمد (۱۳۸۹). *فرهنگ تطبیقی- موضوعی زبان‌ها و گویش‌های ایرانی نو*، ج۲، تهران: نشر آثار.
- حسن‌دوست، محمد (۱۳۹۳). *فرهنگ ریشه‌شناختی زبان فارسی*، ج۵، تهران: نشر آثار.
- صبوری، نرجس‌بانو (۱۳۹۲). "ریشه‌شناسی چند مصدر گیلکی"، نامه فرهنگستان، ویژه‌نامه زبان‌ها و گویش‌های ایرانی، شماره ۲، صص ۵۳-۶۵.
- صبوری، نرجس‌بانو و روشن، بلقیس (۱۳۹۳). "ریشه‌شناسی چند واژه از گویش گیلکی"، ادب-پژوهی، شماره ۳۰، صص ۱۱۷-۱۳۱.
- صبوری، نرجس‌بانو و روشن، بلقیس (۱۳۹۴). *فعل‌های گیلکی، بررسی تطبیقی و ریشه‌شناختی گونه‌های گویشی شرق گیلان*، رشت: فرهنگ ایلیا.

طاهری، اسفندیار (۱۳۹۱). "ریشه‌شناسی واژه‌هایی از گویش بختیاری"، *نامه فرهنگستان، ویژه‌نامه زبان‌ها و گویش‌های ایرانی*، شماره ۱، صص ۱۱۱-۱۳۷.

قریب، بدرالزمان (۱۳۷۴). *فرهنگ سغدی*، تهران: فرهنگان.

معین، محمد (۱۳۷۱). *فرهنگ فارسی*، ۵ ج، تهران: امیر کبیر.

مکنزی، د. ن (۱۳۷۹). *فرهنگ کوچک زبان پهلوی*، ترجمه مهشید میرفخرایی، تهران: پژوهشگاه علوم-انسانی و مطالعات فرهنگی.

- Bailey, H.W. (1979). *Dictionary of Khotan Saka*, Cambridge.
- Bartholomae, Ch. (1961). *Altiranisches Wörterbuch*, Berlin.
- Campbell, L. (2007). *A Glossary of Historical Linguistics*, Edinburg.
- Cheung, J. (2007). *Etymological Dictionary of the Iranian Verb*, Leiden, Berlin.
- Durkin-Meisterernst, D. (2004). *Dictionary of Manichean Middle Persian and Parthian*, Belgium.
- Emmerick, R. (1968). *Saka Grammatic Studies*, London.
- Kellens, J. (1995). *Liste du Verbe Avestique*, Wiesbaden.
- Kent, R.G. (1953). *Old Persian*, New Heaven.
- Krisch, T. (2010). "Etymology", *The Continuum Companion to Historical Linguistics*, New York, pp. 311-325.
- Pokorny, J. (1956). *Indogermanisches Etymologisches Wörterbuch*, Tübingen.
- Rastorgueva, V. S. (2012). *The Gilaki Language*, Upsala University.
- Rix, H. (2001). *Lexicon der Indogermanischen Verben*, Wiesbaden, Reichert.
- Samadi, M. (1986). *Das Chwaresmische Verbum*, Wiesbaden.

مجله زبانشناسی و گویش‌های خراسان، دانشگاه فردوسی مشهد، علمی-پژوهشی، بهار و تابستان ۱۳۹۶، شماره پیاپی ۱۶

الهه طاهری قلعه‌نو (دانشجوی دکتری زبانشناسی همگانی دانشگاه علامه طباطبائی، تهران، ایران، نویسنده مسئول)^۱
دکتر شهلا رقیب‌دوست (دانشیار زبانشناسی همگانی دانشگاه علامه طباطبائی، تهران، ایران، ایران)^۲

توانایی کودکان فارسی‌زبان در به کارگیری دستور داستان با استفاده از نقشه مفهومی

چکیده

قصه‌گویی یکی از روش‌های مؤثر در افزایش سطح یادگیری کودک است، چراکه کودک را وادی دارد تا براساس مشاهدات و تجارب خود معنایی را خلق کند. به کارگیری نقشه‌های مفهومی و دستور داستان می‌تواند به کودکان در خلق قصه کمک کند. هدف اصلی این پژوهش بررسی و مقایسه عملکرد کودکان فارسی‌زبان دو گروه سنی (۷-۸ و ۸-۹ ساله) در استفاده از دستور داستان با روش نقشه مفهومی است. به این منظور، توانایی قصه‌گویی ۱۴ کودک تک‌زبان فارسی‌زبان تهرانی با استفاده از نقشه مفهومی و دستور داستان از طریق بررسی میزان پیچیدگی قصه (تعداد واژه و تعداد رویداد)، عناصر داستان و نیز ارزیابی‌های صورت گرفته از سوی آزمونگر و دو معلم بر اساس مدل ارائه شده از سوی لیو و همکاران (۲۰۱۱) مورد مطالعه قرار گرفت. با تحلیل داده‌های این پژوهش مشخص شد که اگرچه کودکان فارسی‌زبان در گروه سنی بالاتر (۸-۹ سال) از مشخصه‌های دستور داستان (زمان و مکان رویداد قصه، شخصیت اصلی قصه، اتفاق‌ها و توالی آنها) با روش نقشه مفهومی در قصه‌گویی بیشتر و دقیق‌تر استفاده می‌کنند و داستان روایت شده از سوی آنها از پیچیدگی بیشتری برخوردار است، اما این تفاوت‌ها در عملکرد دو گروه در به کارگیری تعداد واژه و تعداد رویداد معنادار نیست.

کلیدواژه‌ها: دستور داستان، قصه‌گویی کودک، زبان کودک، نقشه مفهومی

۱. مقدمه

با گذر از نظریه رفتارگرایی به نظریه شناختی، نظریه‌های آموزش کودکان در سال‌های اخیر به سمت وسوی تفکر انتقادی گرایش پیدا کرده‌است، چراکه در نظام آموزش و پرورش استناد

تاریخ دریافت: ۱۳۹۵/۴/۱۵ تاریخ پذیرش: ۱۳۹۶/۳/۲۸

1. elahetaheri96@yahoo.com

2. sraghibdoust@atu.ac.ir

پست الکترونیکی:

بر توانایی حافظه و استفاده صرف از محفوظات ذهنی رنگ‌باخته و توان دانش‌آموزان در تجزیه، تحلیل، ارزیابی، و تفسیر مطالب بسیار مورد توجه قرار گرفته‌است. نقش پیاژه^۱ در مطالعات رشد شناختی اهمیت بسیار زیادی دارد. پیش از پیاژه، موضوعی تحت عنوان رشد شناختی مطرح نبود و هر چند تا به حال، هزاران پژوهش در باب این موضوع در فرایند رشد تفکر کودک انجام شده، اما تحقیقات اولیه پیاژه هنوز تأثیرگذار است. او به‌عنوان بنیان‌گذار "نظریه مرحله‌ای رشد"^۲ بر این باور بود که قوه تفکر، در جریان زنجیره‌ای از مراحل کیفی مجزا از یکدیگر رشد می‌کند و کودکان مفاهیم مختلف را در دوران نوزادی، کودکی و نوجوانی، به تدریج عمیق‌تر درک می‌کنند. بر پایه نظر پیاژه، همه کودکان با گذر از چهار مرحله رشد می‌کنند و استدلال آنان در مراحل اولیه، از نظر کیفی، با مراحل بعدی تفاوت می‌کند. او چهار مرحله را برای رشد شناختی و عقلانی کودک در نظر می‌گیرد.^۳ در مرحله سوم، که هم‌زمان با دوره دبستان است، کودک توانایی انجام عملیات منطقی عینی را می‌یابد و یا به عبارت دیگر، می‌تواند ارتباط امور ملموس و عینی را درونی و در ذهن خود استنتاج نماید. او همچنین می‌تواند تفاوت میان گروه‌های اشیاء را دریابد و آنها را طبقه‌بندی کند. ظرفیت‌های رشدیافته شناختی این مرحله به کودک اجازه می‌دهد تا واقعیت امور را به کمک علائم، تنظیم، تعبیر و تفسیر کند. به اعتقاد پیاژه (۱۹۷۱)، بین درک کودکان از طبقات اشیاء و روابط بین آنها ارتباط وجود دارد؛ به این صورت که کودکان ابتدا درباره طبقات اشیاء و روابط بین این طبقات به‌عنوان ایده‌های جدا فکری می‌کنند، ولی در نهایت آنها را به صورت یکپارچه درک می‌کنند و رابطه طبقات مختلف با یکدیگر را کشف می‌کنند. پیاژه بر این نظر است که کودکان برای مقوله‌بندی تجربیات خود باید درک درستی از ساختارهای سلسله‌مراتبی^۴ و روابط طبقه-شمول^۵ داشته باشند؛ به این معنی که آنها باید درک کنند که هر زیرطبقه باید همواره کوچک‌تر از هر طبقه شامل باشد که آن زیرطبقه را دربر گرفته‌است (ژان پیاژه، اینهلدر و جین پیاژه^۶،

1. Piaget, J.

2. Stage Development Theory

۳. چهار مرحله‌ای که پیاژه برای رشد شناختی کودک لحاظ می‌کند عبارتند از: ۱. مرحله حسی-حرکتی: از تولد تا دو

سالگی ۲. مرحله پیش‌عملیاتی: دو تا هفت سالگی ۳. مرحله عملیات عینی: هفت تا یازده سالگی ۴. مرحله عملیات صوری: یازده تا شانزده سالگی.

4. hierarchical structures

5. class-inclusion relations

6. Inhelder, B. and J. Piaget

۲۰۱۳: ۱-۱۰). نقشه‌های مفهومی^۱ به‌خوبی نمایشگر این سلسله مراتب هستند. پژوهش حاضر در نظر دارد تا دستور داستان را با استفاده از نقشه مفهومی در میان کودکان ۷-۹ سال آموزش دهد و توانایی بهره‌گیری دستور داستان را در کودکان دو گروه سنی مورد ارزیابی قرار دهد.

۲. مبانی نظری و پیشینه پژوهش

یکی از رویکردهای آموزشی نوین که ارتباط بسیار نزدیک با دیدگاه پیازده دارد، استفاده از نقشه‌های مفهومی در مراحل گوناگون آموزش، شامل تهیه طرح درس، محتوا، اجرا و ارزشیابی آن است. نقشه‌های مفهومی در سال ۱۹۷۲ توسط نوآک^۲ مطرح شدند. وی در مسیر پژوهش خود در دانشگاه کرنل^۳ در جستجوی فهمیدن ماهیت تغییرات دانش علمی کودکان بود که نقشه‌های مفهومی را ابداع کرد. این برنامه بر اساس اصول روان‌شناسی یادگیری دیوید آزوبل^۴ (۱۹۶۳؛ ۱۹۶۸) و آزوبل و همکاران (۱۹۷۸) صورت گرفت. ایده اصلی در روانشناسی شناختی آزوبل این است که یادگیری از طریق جذب مفاهیم و گزاره‌های جدید به مفهوم و گزاره‌ای از قبل موجود توسط نوآموز صورت می‌گیرد (به نقل از نوآک و کاناس^۵، ۲۰۰۶: ۱-۱۲). نقشه مفهومی ابزاری گرافیکی برای بازنمایی و سازماندهی دانش است و یکی از ویژگی‌های آن این است که مفاهیم را به صورت سلسله‌مراتبی ارائه می‌دهد. در این شبکه، مفاهیم و مطالب کلی‌تر در بالای نقشه قرار می‌گیرند و مطالب و مفاهیم جزئی‌تر در انتهای سلسله‌مراتب واقع می‌شوند. ساختار سلسله‌مراتبی برای ارائه دانش حوزه‌ای خاص بستگی دارد به بافتی که آن دانش در آن به کار می‌رود. از این رو، بهتر است که نقشه‌های مفهومی را در ارجاع به سؤالی خاص که آن را پرسش کانونی^۶ می‌نامیم و در جستجوی پاسخ آن هستیم، مطرح کنیم (همان، ۲۰۰۶: ۲). در این بخش یک نمونه از نقشه مفهومی برگرفته از گربت و میرن^۷ (۲۰۱۰: ۳۶۲۳) برای نمایش روشن‌تر آن ارائه می‌شود.

1. Concept Maps

2. Novak, J. D.

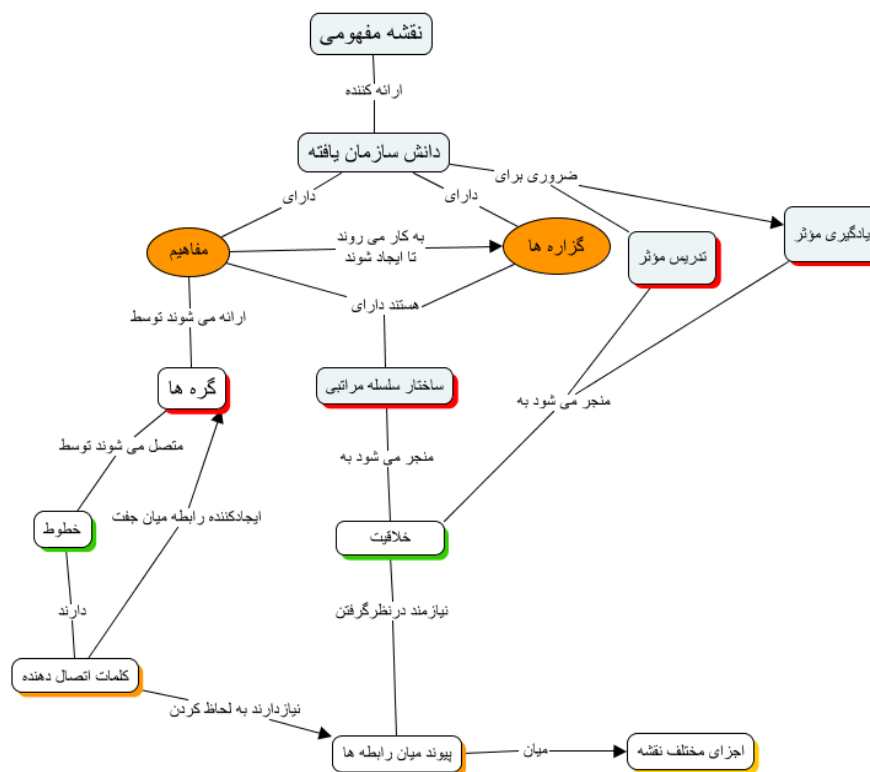
3. Cornell

4. Ausubel, D.

5. Canas, A. J.

6. focus question

7. Garabet, M., and Miron, C.



نمودار ۱. نمونه‌ای از نقشه مفهومی (برگرفته از گربت و میرن، ۲۰۱۰: ۳۶۲۳)

آزوبل (۲۰۱۲: ۳-۶) در نظریه یادگیری معنادار^۱ بر نقش دانش قبلی زبان‌آموز بر یادگیری مطالب بعدی تأکید دارد. وی بر این باور است که یادگیری معنادار زمانی حاصل می‌شود که شخص آگاهانه دانش جدید را به مطالب مرتبط در ساختار شناختی خود ارتباط دهد. بر این اساس، یادگیری معنادار زمانی اتفاق می‌افتد که در تمامی ساختار شناختی تغییراتی فراگیر به وجود آید، به صورتی که هم دانش قبلی فرد درباره موضوع تغییر یافته و هم ارتباط‌های موجود میان دانش قدیم و جدید وی برقرار شود. یادگیری معنادار موجب به یادآوری و تعمیم بیشتری نسبت به یادگیری غیرمعنادار یا حفظی^۲ می‌شود که در خلاء شناختی رخ می‌دهد، زیرا در یادگیری غیرمعنادار اطلاعات بدون ارتباط با ساختار شناختی به حافظه سپرده می‌شوند.

1. meaningful learning

2. parrot learning

نقشه‌های مفهومی روابط معنادار میان مفاهیم را از طریق ارتباطات متقاطع^۱ نمایش می‌دهند. ارتباطات متقاطع کمک می‌کنند که مشخص شود چگونه یک مفهوم در یک حوزه از دانش به مفهومی در حوزه دیگر بر روی نقشه مرتبط می‌شود. مشخصه دیگری که ممکن است به نقشه‌های مفهومی اضافه شود، مثال‌هایی خاص از رویدادها و اشیایی است که به شناسایی معنای مفهوم گفته شده کمک می‌کنند که معمولاً در اشکال بیضی و مستطیل ارائه می‌شوند. مفاهیم در نقشه مفهومی درون دایره‌ها یا کادرهای مستطیل شکل قرار می‌گیرند و گره‌ها^۲ و پیوندها^۳ میان آنها ارتباط برقرار می‌کنند. گره‌ها برای ارائه مفاهیم ضروری هستند و خطوط بین آنها دو مفهوم را به هم مرتبط می‌سازد. ترکیب دو (یا چندین) گره و خطی (پیوندی) که آنها را به هم متصل می‌کند، گزاره^۴ نامیده می‌شود. گزاره‌ها جملاتی هستند راجع به اشیاء یا رویدادهای جهان که به صورت طبیعی یا ساختگی رخ می‌دهند. گزاره‌ها شامل دو یا چندین مفهوم اند که با استفاده از واژه‌ها یا عبارت‌های پیوندی به هم مرتبط می‌شوند و جملات معنادار را شکل می‌دهند. گاهی آنها را واحدهای معنایی^۵ و یا واحدهای معنی^۶ می‌نامند (نواک و کاناس، ۲۰۰۶: ۱). به نظر می‌رسد که دو مشخصه نقشه‌های مفهومی، یعنی ساختار سلسله‌مراتبی که در نقشه به خوبی ارائه می‌شوند و همچنین توانایی جستجو و شناسایی ارتباطات متقاطع جدید، در تفکر خلاق و تفکر انتقادی کودک نقش دارند، چراکه توانایی کشیدن نقشه مفهومی مستلزم فعالیت سطوح عالی شناختی، یعنی ارزشیابی^۷ و ترکیب^۸ دانش، است (همان: ۲۷).

بر پایه نظریه یادگیری معنادار کلامی آزوبل (۱۹۶۳)، نقشه‌های مفهومی را می‌توان ابزارهای مفید یادگیری به حساب آورد، زیرا تهیه و استفاده از آنها مستلزم مقوله‌بندی، رمزگشایی مفاهیم، شفاف‌سازی معانی، تصریح‌سازی (روشن کردن آنچه به صورت تلویحی بیان شده است) و تفکر است. یادگیری مفاهیم درسی نیز مستلزم فعالیت‌های پردازشی عمیق همچون استفاده فعالانه از دانش قبلی، شناسایی و آگاهی از مسائل و تلاش برای کشف روابط میان گزاره‌ها است. با تهیه

1. cross-links

2. nodes

3. link

4. proposition

5. semantic units

6. units of meaning

7. evaluation

8. synthesis

نقشه مفهومی (ترکیب مفاهیم جدید به مفاهیم مرتبط، ایجاد ارتباط‌های جدید یا بازآرایی رابطه‌های موجود)، می‌توان یادگیری معنادار را بهبودبخشید (مصرآبادی و همکاران، ۱۳۸۴: ۲۶). از این رو، آموزش و یادگیری از طریق نقشه‌های مفهومی می‌تواند توانایی‌های شناختی و فراشناختی دانش‌آموزان را گسترش دهد و منجر به شکل‌گیری و تقویت یادگیری معنادار، مهارت‌های فکری سطح بالا و تفکر انتقادی در آنها شود.

یکی از اهداف ارائه نقشه مفهومی این است که فرد با یک نگاه، اطلاعات اصلی و روابط میان آنها را دریابد. در این شرایط، مغز به راحتی می‌تواند مفاهیم و روابط میان آنها را، وقتی که به صورت تصویری ارائه می‌شوند، تفسیر کند. اطلاعاتی را که با یک تصویر ارائه می‌شود، شاید نتوان با هزاران کلمه بیان کرد. نقشه‌های مفهومی ارائه شده ابزارهایی مؤثر برای سازمان‌دهی مطالب هستند. با استفاده از این راهبرد آموزشی، کودکان قصه و موضوعات درسی را به آسانی یاد می‌گیرند و آنها را با یکدیگر هماهنگ می‌سازند. دانش در مغز انسان به صورت سلسله‌مراتبی ساختار می‌یابد و هر فرایندی که آن را تسهیل کند، موجب یادگیری راحت‌تر، بیشتر و بادوام‌تر می‌شود. ساختاری که در نقشه‌های مفهومی وجود دارد به سازماندهی منسجم اطلاعات کمک می‌کند (مصرآبادی و همکاران، ۱۳۸۴: ۲۶) و آنها را به ابزاری سودمند برای خلق قصه توسط کودک تبدیل می‌نماید.

نقشه مفهومی به عنوان یک سیستم خلق گرافیکی برای سازماندهی دانش و اطلاعات به کار می‌رود (چن، لویی و چن^۱، ۲۰۰۹) و به این ترتیب به جای پرداختن به جزئیاتی که خلاقیت را کاهش خواهند داد، می‌تواند رشد داستان را در فراسطح^۲ هدایت کند (لیو، چن، شیه، هوانگ و لیو^۳، ۲۰۱۱: ۸۷۴). همان‌طور که پیشتر نیز بیان شد، صفحه گرافیکی نقشه مفهومی خلق داستان را آسان می‌کند، زیرا به کودک اجازه می‌دهد از طریق مدل ساده گره و رابطه دست به خلق صحنه‌های داستان بزند. از سوی دیگر، با توجه به این امر که پیش از آغاز کارکردن با نقشه‌های مفهومی، کودکان با دستورهای داستان^۴ آشنا می‌شوند، به راحتی دانش فراسطح آنها درباره داستان افزایش می‌یابد و در نتیجه، خواهند توانست از گفتمان طولانی و پیچیده‌تر در بیان داستان خود بهره‌گیرند. دستورهای داستان به کودکان کمک می‌کنند تا وضعیت کلی تغییرات

1. Chen, F. H., Looi, C. K., and Chen, W.

2. meta-level

3. Liu, Ch. Ch., Chen, H. S. L., Shih, J. L., Huang, G. T. and Liu, B. J.

4. story grammar

داستانی را شبیه‌سازی کنند. در چنین دستورهایی، یک شخصیت می‌تواند در یک موقعیت^۱ برخی از کنش^۲ها را بپذیرد و هر کنش می‌تواند به‌تنهایی موجب پدیدآمدن رویداد یا حادثه دیگری در قصه شود. آن نتایج نیز خود می‌توانند منجر به رویداد دیگری شوند و شخصیت داستان نیز باید در پاسخ به آن رویداد کاری انجام‌دهد. نکته مهم درخصوص دستورهای داستان آن است که این دستورها هیچ‌گونه اطلاعات بافتی را تعیین نمی‌کنند. به عبارت دیگر، کودکان می‌توانند دستورهای داستان را بر اساس بافت داستان‌های خود به‌کاربرند (لیو و همکاران، ۲۰۱۱: ۸۷۶).

زمانی که درک داستان اشاره به طرحواره داستان^۳ دارد، ساختار شناختی خلق می‌شود. طرح داستان یعنی ارائه درونی و ایده‌ال اجزاء یک داستان و ارتباطات میان آن اجزاء (مندلر و جانسون^۴، ۱۹۷۷: ۱۱۱). اصطلاح دستور داستان به‌عنوان یک ابزار رسمی برای به‌دست‌آوردن مشخصه‌های مهم طرحواره داستان به‌کار می‌رود (گراسر، گلداینگ و لانگ^۵، ۱۹۹۱: ۱۷۹). به‌لحاظ تجربی، دستورهای داستان مختلفی ارائه و آزموده شده‌اند. پژوهش بومن و برگرن^۶ (۱۹۹۳: ۴۰۸) نشان می‌دهد که دستورهای داستان توصیف خوبی برای اجزای تشکیل‌دهنده داستان فراهم می‌کنند. تحقیقات متعدد تفاوت‌های رشدی مهمی را در درک روایت کودکان نشان می‌دهند. حتی اگر کودک مفهوم ساختار داستان را در اوایل چهار سالگی به‌خوبی دریابد، همگام با رشد سنی او طرحواره‌های داستان وی نیز به‌طور مفصل‌تر و پیچیده‌تر تکامل می‌یابند. لیو، چن، شیه، هوآنگ و لیو^۷ (۲۰۱۱: ۸۷۶) بر این باورند که دستور داستان از چهار بخش اصلی تشکیل یافته‌است: الف: مکان و زمان^۸، ب: کنش، ج: رویداد^۹ و د: توالی^{۱۰}. مکان و زمان عبارت است از توصیف مکان و زمان قصه و ارتباط شخصیت‌ها. کنش شامل فعالیت‌هایی همچون رقابت، ماجراجویی و فعالیت‌های روزانه شخصیت‌ها است. رویداد عبارت است از

1. setting

2. action

3. story schema

4. Mandler, J. M., and Johnson, M. S.

5. Graesser, A., Golding, J. M., and Long, D. L.

6. Baumann, J. F., and Bergeron, B. S.

7. Chen, H. S. L., Shih, J. L., Huang, G. T., and Liu, B. J.

8. setting

9. event

10. sequence

حوادثی که در جریان قصه اتفاق می‌افتند، مانند مشکلات و موانع. توالی نیز شامل نتیجه رویدادها است، مانند پیروزی‌ها، موفقیت‌ها و پاداش‌ها.

هدف اصلی این پژوهش بررسی و مقایسه عملکرد کودکان فارسی‌زبان دو گروه سنی (۷-۸ و ۸-۹ ساله) در استفاده از دستور داستان با روش نقشه مفهومی است. از آنجاکه نقشه مفهومی روش آسانی برای ترغیب سطوح عالی شناختی مانند تجزیه، تحلیل، ارزیابی، و تفسیر موضوعات است، به همین دلیل می‌تواند ابزاری قدرتمند برای رشد زبانی، گفتمانی و خلاقیت کودک نیز محسوب شود. هنگامی که کودک از گفتمان طولانی‌تر بهره‌می‌گیرد، نیاز او به استفاده از واژه‌ها نیز بیشتر می‌شود. نگارندگان در نظر دارند تا با به‌کارگیری این نقشه‌ها و دستورهای داستان به کودکان در خلق داستان کمک‌کنند و عملکرد آنان را در بهره‌گیری از دستور داستان با استفاده از نقشه مفهومی به لحاظ تعداد واژه و تعداد رویداد مقایسه کنند. همچنین، نحوه به‌کاربردن کودکان هر دو گروه سنی از مشخصه‌های دستور داستان (زمان و مکان رویداد قصه، کنش، رویداد و توالی آنها) را در قصه‌گویی مورد ارزیابی و مقایسه قرار دهند. با تمرکز بر این اهداف، پژوهش حاضر به مقایسه توانایی کودکان دو گروه سنی در استفاده از دستور داستان در یادگیری قصه‌گویی با روش نقشه مفهومی می‌پردازد و پرسش‌های زیر را مورد توجه قرار می‌دهد:

۱. عملکرد قصه‌گویی کودکان فارسی‌زبان در دو گروه سنی ۷-۸ و ۸-۹ ساله با روش نقشه مفهومی و بهره‌گیری از دستور داستان به لحاظ تعداد واژه و تعداد رویداد چه تفاوتی با یکدیگر دارد؟

۲. عملکرد قصه‌گویی کودکان فارسی‌زبان با روش نقشه مفهومی در دو گروه سنی ۷-۸ و ۸-۹ ساله در بهره‌گیری از عناصر دستور داستان (زمان و مکان رویداد قصه، شخصیت اصلی قصه، اتفاق‌ها و توالی آنها) چه تفاوتی با یکدیگر دارد؟

۳. ارزیابی آزمونگر و معلم هر پایه از کیفیت داستان (گذار، برنامه‌ریزی و طرح داستان، کنش، گفتگو، صحت اطلاعات و تازگی و خلاقیت) بیان‌شده از سوی کودکان فارسی‌زبان با روش نقشه مفهومی در دو گروه سنی ۷-۸ و ۸-۹ ساله چگونه است؟
با در نظر گرفتن پرسش‌های بالا، فرضیه‌های زیر مطرح می‌شوند:

۱. عملکرد قصه‌گویی کودکان فارسی‌زبان در گروه سنی ۸-۹ ساله با روش نقشه‌مفهومی و بهره‌گیری از دستور داستان به لحاظ تعداد واژه و تعداد رویداد بهتر از گروه سنی ۷-۸ ساله است.

۲. عملکرد قصه‌گویی کودکان فارسی‌زبان با روش نقشه‌مفهومی در گروه سنی بالاتر ۸-۹ ساله در بهره‌گیری از عناصر دستور داستان (زمان و مکان رویداد قصه، شخصیت اصلی قصه، اتفاق‌ها و توالی آنها) بیشتر و دقیق‌تر از گروه سنی ۷-۸ ساله است.

۳. ارزیابی آزمونگر و معلم هر پایه از کیفیت داستان (گذار، برنامه‌ریزی و طرح داستان، کشش، گفتگو، صحت اطلاعات و تازگی و خلاقیت) بیان‌شده از سوی کودکان فارسی‌زبان با روش نقشه‌مفهومی در دو گروه سنی ۷-۸ و ۸-۹ مشابه یکدیگر است.

پژوهشگران بسیاری به مطالعه و بررسی نقشه‌های مفهومی پرداخته‌اند. بسیاری از این پژوهش‌ها به اهمیت این‌گونه نقشه‌ها در آموزش اشاره داشته‌اند که گاه در برخی متغیرها با این پژوهش همسو هستند. فراسر و ادوارز^۱ (۱۹۸۵) در پژوهش خود نشان دادند که آزمودنی‌ها با سطوح توانایی متفاوت، زمانی که خود نقشه‌های مفهومی را تهیه کرده باشند، از آنها بیشترین سود را خواهند برد. هینزفری^۲ و نواک (۱۹۹۰) از نمرات آزمون استعداد تحصیلی^۳ به عنوان شاخصی برای توانایی تحصیلی استفاده کردند. آنها این گونه نتیجه‌گیری کردند که آزمودنی‌هایی که نمرات بالایی در این آزمون می‌گیرند، نسبت به آنهایی که نمرات پائینی کسب می‌کنند، هنگام استفاده از نقشه مفهومی، پیشرفت بیشتری نشان می‌دهند. تأثیرات مثبت به کارگیری نقشه‌های مفهومی در آزمودنی‌هایی که نمرات کمتری در آزمون استعداد تحصیلی کسب کرده‌اند، تنها زمانی آشکار می‌شود که آنها به مدت طولانی از نقشه مفهومی استفاده کرده باشند، زیرا این آزمودنی‌ها پس از حدود ۸ تا ۱۰ هفته به این شیوه عادت می‌کنند و می‌توانند با استفاده از آنها درک خود را از موضوعات درسی افزایش دهند. همچنین، هنگام استفاده از نقشه‌ها، قواعد دستور زبان نقشی مهم ایفا می‌کنند. هارتون و همکاران^۴ (۱۹۹۳) در پژوهش خود با اجرای ۱۹ آزمون کیفی به این نتیجه رسیدند که در کل، نقشه‌های مفهومی تأثیرات مثبتی هم بر پیشرفت تحصیلی و هم بر نگرش آزمودنی‌ها داشته‌اند. همچنین، نتایج

1. Fraser, K., and Edwards, J.

2. Heinz-Fry, J. A.

3. Scholastic Aptitude Test

4. Horton, P. B., Mcconny, A. A., Gallo, M., Woods, A. L., and Hamelton, O.

این پژوهش نشان داده که تفاوت بسیار اندکی میان اثربخشی نقشه‌های مفهومی تهیه‌شده به‌وسیله دانش‌آموز و نقشه‌های تهیه‌شده توسط معلم وجود داشته‌است.

میه و میه^۱ (۲۰۱۱) در پژوهش خود به بررسی نقشه‌های مفهومی به‌عنوان واسط یادگیری خودتنظیم‌شده^۲ پرداختند. آنها تأثیر استفاده از نقشه‌های مفهومی و آموزش یادگیری خودتنظیم‌شده را بر یادگیری مورد تجزیه و تحلیل قرار دادند. نتایج بررسی آنها نشان داد که نوع یادگیری بر سطح درک آزمودنی‌ها اثر می‌گذارد و این تأثیرات تنها برای پرسش‌های استنتاجی^۳ رخ می‌دهد و نه برای پرسش‌های واقعیت‌بنیاد^۴. در مجموع، نتایج این تحقیق نشان داد که کاربرد نقشه‌های مفهومی در یادگیری می‌تواند در نتایج مدارس تأثیر مثبت داشته‌باشد. ارتباط نقشه‌های مفهومی با آموزش یادگیری خودتنظیم‌شده به‌طور معناداری میزان تأثیر یادگیری را افزایش می‌دهد.

لیو و همکاران (۲۰۱۱) در پژوهشی به بررسی رویکرد نقشه مفهومی و دستورهای داستان، بر توانایی قصه‌گویی ۱۱۴ کودک کلاس سوم پرداختند. نتایج پژوهش آنها نشان داد که کودکانی که از نقشه مفهومی با دستورهای داستان استفاده کردند، قادر بودند داستان‌هایی با ساختار پیچیده‌تر، موضوعات روشن‌تر، ایده‌های خلاقانه‌تر و محتوای بیشتر، نسبت به کودکانی که از نقشه‌های مفهومی بدون دستور داستان استفاده می‌کردند، تولید کنند. این محققان همچنین اذعان داشتند که یافته‌های آنها می‌تواند این موضوع را مورد تایید قرار دهد که نقشه‌های مفهومی و دستورهای داستان می‌توانند رویکردی مؤثر برای توسعه ابزارهای قصه‌گویی یادگیرنده-محور باشند و به دانش‌آموزان در پیشبرد و کاربرد دانشی درباره قصه‌گویی (فراگیری دستور داستان الف: مکان و زمان، ب: کنش، ج: رویداد و د: توالی) کمک می‌کنند. نیملا و میلاری^۵ (۲۰۱۶) در پژوهشی به مطالعه فرایند یادگیری از طریق مفهوم‌سازی و سیستم مدل‌سازی یادگیری، پرداختند. آزمون یادگیری آنها اهداف یادگیری متعدد را به‌طور همزمان ترکیب می‌کرد. در پایین‌ترین لایه اصول اولیه نقشه مفهومی قرار داشت، لایه دوم به دانش حوزه انتخابی (در مطالعه حاضر به‌طور مشخص درس ریاضی) عمق می‌بخشید، و لایه سوم

1. Mih, C., and Mih, V.

2. self-regulated

3. inferential questions

4. factual questions

5. Niemela, P. and Myllär, J.

آمادگی دانش‌آموزان را برای مدل یکپارچه‌سازی زبان می‌آزمود. آزمودنی‌های آنها را ۲۵ دانش‌آموز کلاس هشتم و نهم مدرسه‌ای در کامبوج تشکیل می‌دادند. در آغاز آزمون دانش‌آموزان با نقشه مفهومی و درس ریاضی متوسطه آشنا شدند. سپس، به هر دو گروه دو برنامه درسی برای آماده کردن یک سخنرانی کلاسی داده شد. در مرحله نهایی، نقشه‌های تهیه شده در یک پوستر برای نشان دادن خردجمعی تمام کلاس ارائه شد. نتایج آنها نشان داد که به کارگیری نقشه‌های مفهومی در یادگیری ریاضی، دیدگاه بهتری را فراهم می‌کند؛ نه تنها مفاهیم جدید یادگرفته می‌شوند و ارتباطات میان مفاهیم تقویت می‌شود، بلکه محتوای برنامه درسی و ترتیب یادگیری حوزه‌های مختلف به‌طور کامل مورد بررسی قرار می‌گیرند.

جستجوی نگارندگان در پژوهش‌های ایرانی نشان می‌دهد که تاکنون پژوهشی در باب آموزش دستور داستان به کودکان با کمک نقشه‌های مفهومی انجام نشده است و پژوهش‌هایی که در زیر به آنها اشاره خواهد شد مانند پژوهش‌هایی که در قسمت بالا به آنها اشاره شد تنها در برخی متغیرها با پژوهش حاضر مرتبط هستند. همچنین، لازم به ذکر است که غالب مطالعات صورت گرفته در حوزه نقشه مفهومی در دو حوزه علوم و ریاضی و در پایه متوسطه بوده است که در ادامه به برخی از این موارد اشاره خواهیم کرد. مصرآبادی، حسینی نسب، فتحی‌آذر و مقدم (۱۳۸۸) به مقایسه اثربخشی دو شیوه ساخت نقشه‌های مفهومی توسط فراگیران و ارائه نقشه‌های از قبل آماده شده بر حافظه، درک و حل مسئله به منظور ارزیابی سبک یادگیری آزمودنی‌ها پرداخته‌اند. این تأثیرات از طریق دو آزمون پیشرفت تحصیلی که دارای شاخص‌های قابل قبول روایی و پایایی بودند، مورد اندازه‌گیری قرار گرفتند. شش کلاس دوم متوسطه به روش نمونه‌گیری هدفمند، به عنوان چهار گروه آزمایش و دو گروه کنترل انتخاب شدند. در دو گروه آزمایش، نقشه‌های از قبل آماده شده به آزمودنی‌ها ارائه شد و اعضای دو گروه آزمایش دیگر به تهیه نقشه‌های مفهومی پرداختند. در گروه‌های کنترل نیز آزمودنی‌ها به شیوه مرسوم به یادگیری متن‌های درسی مشابه پرداختند. یافته‌های پژوهش نشان می‌دهند که ارائه نقشه مفهومی در شرایطی که سبک یادگیری آزمودنی‌ها وابسته به زمینه^۱ (افراد دارای سبک یادگیری وابسته به زمینه یک الگو را به صورت کلی درک می‌کنند و قادر به تمایز میان اجزا نیستند) باشد نسبت به ساخت تأثیر بیشتری دارد و ساخت نقشه مفهومی در شرایطی که

1. field dependence

آزمودنی‌ها دارای سبک غیروابسته به زمینه^۱ (افراد دارای سبک یادگیری غیروابسته به زمینه بخش‌های مجزای یک الگو را بهتر درک می‌کنند و قادر به تحلیل الگو به بخش‌های سازنده هستند) باشند، بر ارائه نقشه مفهومی برتری دارد. بدون در نظر گرفتن سبک یادگیری، هیچ‌کدام از این دو روش برتری چشمگیری نسبت به هم نداشتند.

ریحانی، بخشعلی‌زاده و استادی (۱۳۹۱) در پژوهشی تأثیر کاربرد نقشه‌های مفهومی را بر میزان درک توابع مثلثاتی دانش‌آموزان رشته ریاضی مورد مطالعه قرار دادند. آنها دانش‌آموزان را به سه گروه هم‌سطح تقسیم کردند و در ارزیابی از ابزار نقشه مفهومی و آزمون کتبی بهره بردند. گروه اول ابتدا به کامل کردن نقشه‌های مفهومی پرداخت و سپس در آزمون کتبی شرکت کرد. گروه دوم ابتدا به آزمون کتبی پاسخ دادند و پس از آن نقشه مفهومی را کامل کردند. شرکت‌کنندگان در گروه سوم فقط در آزمون کتبی شرکت داشتند. سپس، برای مطالعه میزان تأثیر نقشه‌های مفهومی بر یادگیری آنها از همگی شرکت‌کنندگان خواسته شد به یک سؤال در مورد توابع مثلثاتی پاسخ دهند. در پایان، آنها این‌گونه نتیجه‌گیری کردند که نقشه مفهومی نمایشگر بدفهمی دانش‌آموز است. همچنین، نتایج آنها حاکی از این امر بود که استفاده از این نقشه‌ها باعث ارتقای یادگیری دانش‌آموزان می‌شود. سعیدی، سیف، اسدزاده و ابراهیمی قوام (۱۳۹۲) در پژوهشی میزان اثربخشی شیوه‌های ارائه و تهیه نقشه‌های مفهومی را بر درک مطلب دانش‌آموزان دختر و پسر سال سوم متوسطه شهرستان تربت حیدریه مورد مقایسه قرار دادند. یافته‌های آنها نشان داد که ارائه نقشه‌های از قبل آماده نسبت به مطالعه متن‌های بدون نقشه مفهومی باعث افزایش معنادار میزان درک مطلب آزمودنی‌ها می‌شود. همچنین، بهترین روش برای افزایش مهارت درک مطلب همراهی نقشه‌های مفهومی از قبل آماده با متون مورد مطالعه دانش‌آموزان است.

۳. روش پژوهش

پژوهش پیش‌رو از نوع توصیفی و مقایسه‌ای است که در آبان‌ماه و آذرماه سال ۱۳۹۴ به مدت دو هفته روی ۱۴ کودک از دو گروه سنی ۷-۸ ساله (پایه اول) و ۸-۹ ساله (پایه دوم) دختر فارسی‌زبان در دبستان عاصمی، منطقه ۹ تهران اجرا شد. تمامی کودکان فارسی‌زبان

1. field independence

تک‌زبان بودند به این معنی که کودک و والدین او همیشه در منزل فارسی صحبت می‌کردند. این کودکان از دبستانی در منطقه نه شهر تهران با توجه به متغیرهای خاصی مانند طبقه اجتماعی، شرایط خانوادگی (مادر خانه‌دار و پدر کارمند بود)، نمرات تحصیلی (کارنامه همگی آنها در سطح خیلی خوب یا عالی بود) و قدرت بیان (مصاحبه کوتاهی آزمونگر با کودک داشت و پرسش‌هایی مانند: دیروز تو مدرسه چی یاد گرفتی؟ آخرین کتابی که خواندی کی بود؟ را به صورت انفرادی از آنها پرسید) انتخاب شدند. برای انتخاب دانش‌آموزان از راهنمایی و مشاوره مدیر، معاون و معلم مربوطه نیز استفاده شد. با توجه به گفتگوی آزمونگر با کودکان و نیز اطلاعات به دست آمده از آنها قبل از اجرای آزمون، کودکان توانایی استفاده از دستور داستان و نقشه مفهومی برای یادگیری را نداشتند. در هفته اول، کودکان با آزمونگر و نیز آموزش دستور داستان و نقشه مفهومی آشنا شدند و در هفته دوم به خلق و قصه‌گویی داستان راجع به «ماجراهای گم‌شدن داداش کوچولوی من در پارک جنگلی» هر کدام به مدت تقریباً ۲۵ دقیقه پرداختند. این آزمون در یک کلاس در دبستان انجام شد و کودکان به صورت انفرادی برای قصه‌گویی با استفاده از دستور داستان و نقشه مفهومی مورد بررسی قرار گرفتند. قصه‌گویی کودکان به وسیله دستگاه پخش صدا^۱ ضبط گردید. در مرحله نخست، برای آشنایی و دوستی کودک با آزمونگر و نیز محک زدن اطلاعات کودک در باب قصه‌گویی، از کودک خواسته شد تا قصه‌ای را تعریف کند. سپس، آزمونگر با مرور قصه بیان‌شده از سوی کودک شروع به آموزش دستور داستان به وی کرد؛ برای مثال، آزمونگر به عنوان اولین پرسش از وی پرسید: "خوب سمانه جان بیا با هم مرور کنیم ببینیم توی این قصه‌ای که شما تعریف کردی چند شخصیت وجود داشت"، به این ترتیب، آزمونگر به کودک می‌آموزد که در یک داستان وجود شخصیت‌های مختلف از اهمیت زیادی برخوردار است. در تمامی مراحل اجرای طرح اگر کودک پاسخ صحیح به پرسش آزمونگر می‌داد، وی به سراغ پرسش بعدی می‌رفت؛ در غیر این صورت، کودک را در رسیدن به پاسخ صحیح راهنمایی می‌کرد. پس از این مرحله، آزمونگر به کودک می‌گفت: "عزیزم شخصیت اصلی در این داستان چه کسی است؟" بعد از دریافت پاسخ درست از سوی کودک، آزمونگر سؤال بعدی را مطرح می‌کرد: "دختر گلم قصه در چه مکانی رخ می‌دهد؟"، اغلب قصه‌های گفته شده از سوی کودکان بدون توجه به مکان و

زمان وقوع قصه طراحی شده بودند؛ به عنوان نمونه، با توضیحات ارائه شده از سوی آزمونگر، یکی از آزمودنی‌ها با اطلاع از این موضوع سریعاً به این صورت سعی در بازبینی قصه خود داشت: "وای آره، اون توی قصر بود، صدای عجیب و غریب هم می‌آمد مثل صدای نگهبانان، گرگ، جغد و ...". در ادامه، آزمون‌گر پرسش‌های دیگری از دستور داستان را این گونه مطرح می‌ساخت: "داستان چه هنگام رخ می‌دهد؟ چه فصلی؟ چه ماهی؟ چه روزی؟ چه ساعتی؟ و چه مشکلی در داستان پیش آمده است؟ چه اتفاقی در داستان رخ داده است؟ و این اتفاق خود باعث بروز چه اتفاقات دیگری شده است؟ و سرانجام این که شخصیت اصلی داستان چگونه این مشکل را حل می‌کند؟" با این روش، آزمونگر سعی می‌کند که کودک را با ظرایف قصه‌گویی (دستور داستان) آشنا سازد. عدم به کارگیری مواردی همچون زمان، مکان و ... خود گویای عدم آشنایی آنها با دستور داستان بود.

در مرحله بعد، آزمونگر با رعایت اصول دستور داستان و با استفاده از نقشه مفهومی به صورت هم‌زمان شروع به قصه‌گویی و کشیدن نقشه مفهومی مربوط به آن کرد. درحین انجام این کار، کودک درحالی که به برگه‌ای که آزمونگر در حال ترسیم نقشه مفهومی داستان مورد نظر بر روی آن بود نگاه می‌کرد، به قصه بیان شده از سوی وی نیز گوش می‌داد. در این مرحله، انتظار می‌رفت که کودک با داشتن دو مهارت دستور داستان و نقشه مفهومی بتواند با موضوع انتخابی از سوی آزمون‌گر با عنوان "ماجراهای گم شدن داداش/آبجی کوچولوی من در پارک جنگلی" داستانی را بیان کند. آزمون‌گر فعالیت کودکان در ساخت قصه را برای تحلیل بیشتر ضبط می‌کرد؛ به این صورت که کودک در ورق A4 به ترسیم نقشه مفهومی داستان خود پرداخته و قصه‌گویی او در هنگام کشیدن نقشه مفهومی از طریق دستگاه پخش صدا ضبط گردید.

پس از اجرای آزمون، از دو معلم همان مدرسه نیز برای تحلیل و ارزیابی داستان‌های کودکان دعوت شد تا دیدگاهی جامع از بازخورد معلمان در خصوص این که چگونه رویکرد دستور داستان با کمک نقشه مفهومی توانایی قصه‌گویی کودکان را تحت تأثیر قرار می‌دهد، به دست آید. برای انجام ارزیابی معتبر، در این پژوهش از دستورالعمل ارزیابی قصه‌گویی دیجیتال^۱ برگرفته از مقاله لیو و همکاران (۲۰۱۱) استفاده شد. دستورالعمل ارزیابی قصه‌گویی

1. Digital Storytelling Evaluation Rubric (DSER)

دیجیتال به‌طور گسترده‌ای برای ارزیابی کیفیت فیلم‌ها به‌کار می‌رود و می‌تواند همچنین برای به‌دست‌آوردن ارزیابی معتبری از داستان‌های این مطالعه به‌کار گرفته‌شود؛ زیرا داستان‌های مورد استفاده در این پژوهش نیز دارای عناصری مانند گذار^۱، برنامه‌ریزی و طرح داستان، کنش و گفتگو^۲، صحت اطلاعات، تازگی و خلاقیت^۳ و نقاشی هستند. شش دستورالعمل، همان‌طور که در جدول ۱ با جزئیات آمده، برای ارزیابی هر داستان توسط آزمونگر و دو معلم مدرسه به‌کاررفته و برای هر مورد نمره‌ای از ۱ تا ۵ اختصاص یافته‌است. نمره ۵ بالاترین نمره و نمره ۱ پایین‌ترین نمره محسوب می‌شد. نمراتی که کودکان آزمودنی فارسی‌زبان در دو گروه سنی بر پایه مؤلفه‌های جدول کاربرد عناصر داستان در دستور داستان و نیز جدول ارزیابی کسب کردند و نیز تجربه قصه‌گویی شامل قصه‌گویی و پیچیدگی ساختار داستان به‌عنوان متغیر وابسته در نظر گرفته شدند.

جدول ۱. دستورالعمل ارزیابی کیفیت داستان

دستورالعمل	توصیف
کیفیت محتوا	
۱. گذارها و ویراستاری‌ها ^۴	قصه، با موضوع اصلی مرتبط است. رویدادهای داستان خیلی روان از یکی به دیگری منتقل می‌شوند.
۲. برنامه‌ریزی و طرح داستان ^۵	ساختار داستان کامل و محتوا غنی است. پیام داستان به‌وضوح منتقل شده‌است.
۳. کنش و گفتگو	کنش و گفتگو طراحی شده برای داستان جالب است.
۴. صحت اطلاعات ^۶	قصه منطقی و قابل فهم است.
۵. تازگی و خلاقیت داستان ^۷	داستان برای اولین بار بیان شده و خلاق است.
کیفیت فنی	
۶. نقاشی	نقاشی به‌کاررفته در نقشه می‌تواند به‌طور کامل معنای داستان را بیان کند.

1. transition
2. dialog
3. creativity
4. edits
5. planning and storyboarding
6. accuracy of information
7. originality and creativity

۴. تجزیه و تحلیل داده‌ها

برای بررسی میزان پیچیدگی داستان بیان‌شده از سوی کودک، آزمونگر، به پیروی از پژوهش لیو و همکاران (۲۰۱۱)، تعداد واژه‌ها و تعداد رویدادهای (به‌عنوان مثال، رفتن به پارک، چرخ و فلک بازی کردن، آمدن سیل، گم‌شدن و غیره را که در نقشه مفهومی به‌خوبی نمایان بود) تولیدشده از سوی او را محاسبه و ثبت می‌نمود. همچنین، برای اطلاع از چگونگی عملکرد کودکان در کاربرد عناصر دستور داستان (مکان و زمان، کنش، رویداد و توالی)، داده‌های مربوط به هر کودک در انجام آزمون در جدول‌های مربوط محاسبه و ثبت می‌گردید.

برای ارزیابی کیفیت قصه تولیدشده از سوی کودک، فعالیت قصه‌گویی از طریق برگه‌ای حاوی اطلاعاتی همچون گذار، برنامه‌ریزی و طرح داستان، کنش و گفتگو، صحت اطلاعات و تازگی و خلاقیت قصه توسط آزمونگر و دو معلم همان مدرسه نمره‌دهی شد و برای هر مورد نمره‌ای از ۱ تا ۵ در نظر گرفته‌شد. نمره ۵ بالاترین نمره و نمره ۱ پایین‌ترین نمره محسوب می‌شد.

در پژوهش حاضر به منظور تجزیه و تحلیل داده‌ها با استفاده از نرم‌افزار SPSS نسخه ۱۹، روش‌های آمار توصیفی (میانگین^۱ و انحراف معیار^۲) و استنباطی (آزمون تی مستقل^۳) به‌کار گرفته شده‌است.

۴.۱. تجزیه و تحلیل عملکرد کودکان دو گروه سنی ۷-۸ و ۸-۹ ساله به‌لحاظ میزان پیچیدگی قصه

در این بخش برای تشخیص و ارزیابی میزان پیچیدگی قصه‌ها، میانگین تعداد رویدادها و تعداد واژه‌های تولید شده از سوی کودکان در هر یک از دو گروه سنی ۷-۸ و ۸-۹ سال به صورت جداگانه برای هر آزمودنی در جدول‌های مربوط ثبت گردید. جدول (۲) عملکرد دو گروه سنی آزمودنی را به‌لحاظ کاربرد تعداد رویداد و تعداد واژه در قصه نشان می‌دهد.

1. mean

2. standard deviation

3. independent t.test

جدول ۲. میانگین عملکرد دو گروه سنی به لحاظ میزان پیچیدگی قصه

پیچیدگی داستان	گروه سنی	میانگین	انحراف معیار	t	df	Sig. (2-tailed)
تعداد رویداد	۸-۷	۶/۱۴	۱/۶۷	-۰/۷۴	۱۲	۰/۴۷
	۹-۸	۷/۷۱	۵/۳۴		۷/۱۶	۰/۴۸
تعداد واژه	۸-۷	۹۸/۴۲	۵۸/۵۳	-۰/۸۷	۱۲	۰/۴۰
	۹-۸	۱۴۶/۸۵	۱۳۴/۶۹		۸/۱۸	۰/۴۰

جدول ۲ میانگین، انحراف معیار، درجه آزادی^۱ و سطح معناداری^۲ مربوط به پیچیدگی داستان را نمایش می‌دهد و نشان می‌دهد که میانگین تعداد رویداد تولیدشده توسط کودکان گروه سنی ۸-۷ و ۹-۸ سال به ترتیب ۶/۱۴ و ۷/۷۱ است و میانگین تعداد واژه تولیدشده توسط کودکان گروه سنی ۸-۷ و ۹-۸ سال به ترتیب ۹۸/۴۲ و ۱۴۶/۸۵ است. همان گونه که در جدول نمایش داده شده است، هرچند میانگین عملکرد گروه سنی ۹-۸ سال بهتر از عملکرد گروه سنی ۸-۷ سال است، اما اطلاعات جدول فوق حاکی از آن است که مقدار P در هر دو متغیر بیشتر از ۰/۰۵ ($۰/۴۷ > ۰/۰۵$ ، $۰/۴۸ > ۰/۰۵$ و $۰/۴۰ > ۰/۰۵$) است؛ یعنی از نظر پیچیدگی داستان تفاوت معناداری میان دو گروه سنی نیست.

۴. ۲. تجزیه و تحلیل عملکرد کودکان دو گروه سنی ۸-۷ و ۹-۸ ساله در کاربرد عناصر

دستور داستان

در این بخش، عملکرد آزمودنی‌ها در بیان قصه با توجه به کاربرد عناصر دستور داستان (مکان و زمان، کنش، رویداد و توالی) ارزیابی گردید و داده‌های مربوط در جدول (۳) نمایش داده شده است.

1. degree of freedom
2. significance (p-value)

جدول ۳. مقایسه عملکرد دو گروه سنی آزمودنی در کاربرد عناصر دستور داستان

کاربرد عناصر دستور داستان	گروه سنی	میانگین	انحراف معیار	t	df	Sig. (2-tailed)
مکان و زمان	۸-۷	۱۰/۸۵	۴/۶	-۰/۶۳	۱۲	۰/۵۴
	۹-۸	۱۳	۷/۷		۹/۸۴	
کنش	۸-۷	۳/۸	۱/۲	-۲/۴۴	۱۲	۰/۰۳
	۹-۸	۵/۷	۱/۶		۱۱/۱۸	
رویداد	۸-۷	۱/۲	۰/۴	-۱/۶۴	۱۲	۰/۱۲
	۹-۸	۱/۷	۰/۴		۱۲	
توالی	۸-۷	۱	۰			
	۹-۸	۱	۰			

این داده‌ها نشان می‌دهند که آزمودنی‌های هر دو گروه سنی، عناصر دستور داستان را در قصه خود به کار برده‌اند. همان‌طور که پیشتر نیز اشاره شد، مکان و زمان شامل توصیفی از مکان و زمان قصه و ارتباط شخصیت‌ها است. کنش عبارت است از فعالیت‌هایی همچون رقابت، ماجراجویی و نیز فعالیت‌های روزانه شخصیت‌ها. رویداد شامل حوادثی است که در جریان قصه اتفاق می‌افتند، مانند مشکلات و موانع و سرانجام توالی شامل نتیجه رویدادها مانند پیروزی‌ها، موفقیت‌ها و پاداش‌هاست. جدول ۳ میانگین، انحراف معیار، درجه آزادی و سطح معناداری مربوط به این بخش را نشان می‌دهد و نشان‌دهنده آن است که در رابطه با متغیر مکان و زمان، کنش و رویداد، میانگین عملکرد کودکان ۹-۸ ساله نسبت به کودکان گروه سنی ۸-۷ ساله بالاتر است و به ترتیب عبارت است از ۱۳، ۱۰/۸۵؛ ۵/۷، ۳/۸؛ ۱/۷، ۱/۲، اما همان‌طور که ملاحظه می‌شود مقدار p برای دو متغیر مکان و زمان و رویداد به ترتیب ۰/۵۴ و ۰/۱۲ است که این مقدار بزرگتر از ۰/۰۵ است؛ یعنی تفاوت میان دو گروه سنی معنادار نیست. ($t = -0.63$, $sig = 0.54$ و $t = -1.64$, $sig = 0.12$). در باب متغیر کنش مقدار P ، ۰/۰۳ است که این مقدار کوچکتر از ۰/۰۵ است و نشانگر این است که تفاوت میان دو گروه سنی در مورد متغیر کنش معنادار است ($t = -2.44$, $sig = 0.03$). درخصوص عنصر توالی، همان‌طور که ملاحظه می‌شود، میانگین عملکرد دو گروه سنی برابر است و از آنجا که انحراف معیار دو گروه سنی صفر است، نمی‌توان آزمون تی مستقل را برای آن محاسبه کرد.

۴.۳. تجزیه و تحلیل داده‌های مربوط به کیفیت قصه کودکان در دو گروه سنی ۷-۸ و ۸-۹ ساله

ساله

همان‌گونه که پیشتر اشاره شد، دستورالعمل ارزیابی قصه‌گویی دیجیتال به‌طور گسترده‌ای برای ارزیابی کیفیت فیلم‌ها به‌کار می‌رود و ما می‌توانیم برای به‌دست‌آوردن ارزیابی معتبری از داستان‌های ارائه‌شده از سوی کودکان آزمودنی این مطالعه از آن بهره‌گیریم، زیرا همان‌طور که گفته شد داستان‌های مورد استفاده در این پژوهش نیز دارای عناصری مانند گذار، برنامه‌ریزی و طرح داستان، کنش، گفتگو، صحت اطلاعات، تازگی و خلاقیت و نقاشی هستند. از این‌رو، معلم مربوط به هر پایه (معلم پایه اول ارزیابی کودکان ۷-۸ ساله و معلم پایه دوم ارزیابی کودکان ۸-۹ ساله را برعهده داشتند) و آزمونگر پس از محاسبه عملکرد آزمودنی‌های هر دو گروه سنی در هر یک از هفت دستورالعمل ارزیابی، عملکرد هر یک از کودکان را محاسبه کرد؛ به این صورت که برای هر یک از شش مورد نمره‌ای از ۱ تا ۵ اختصاص داده شد. نمره ۵ بالاترین نمره و نمره ۱ پایین‌ترین نمره محسوب می‌شد. نمراتی که کودکان آزمودنی فارسی‌زبان در دو گروه سنی از سوی آزمونگر و معلم پایه مربوطه کسب کردند، در جدولی جداگانه درج گردید. جدول (۴) مقایسه ارزیابی‌های آزمونگر و معلم از قصه‌گویی کودکان را نشان می‌دهد.

جدول ۴. مقایسه ارزیابی‌های آزمونگر و معلم از قصه‌گویی کودکان

ارزیابی	میانگین	انحراف معیار	t	df	Sig. (2-tailed)
آزمونگر	۳/۸۲	۰/۴۴	۰/۵۹	۲۶	۰/۵۵
معلم	۳/۹۲	۰/۵۰		۲۵/۶	۰/۵۵

داده‌های جدول فوق نشان می‌دهد که ارزیابی انجام‌شده از سوی آزمونگر و معلم بسیار به هم نزدیک است. جدول ۴ میانگین، انحراف معیار، درجه آزادی و سطح معناداری مربوط به دستورالعمل ارزیابی را مشخص می‌سازد. داده‌های این جدول نشان می‌دهد که میانگین نمره داده‌شده به هریک از عناصر مانند گذار، برنامه‌ریزی و طرح داستان، کنش و گفتگو، صحت اطلاعات، تازگی و خلاقیت و نقاشی از سوی آزمونگر و معلم به ترتیب عبارت است از ۳/۸۲ و ۳/۹۲ است و ارزش p برای هر دو ارزیابی برابر با ۰/۵۵ است که این مقدار بزرگتر از ۰/۰۵ است؛ یعنی تفاوت میان ارزیابی آزمونگر و معلم مربوط به هر پایه معنادار نیست.

جدول ۵. مقایسه عملکرد دو گروه سنی بر اساس ارزیابی آزمون‌گر و معلم پایه مربوطه به تفکیک عناصر

کاربرد عناصر دستور داستان	آزمودنی	میانگین	انحراف معیار	t	df	Sig. (2- tailed)
گذار	۸-۷	۳/۴۲	۰/۷۵	-۲/۵۱	۲۶	۰/۰۱
	۹-۸	۴/۰۷	۰/۵۸		۲۴/۴۳	
برنامه‌ریزی و طرح داستان	۸-۷	۳/۶۷	۱/۰۳	-۱/۸۰	۲۶	۰/۰۸
	۹-۸	۴/۲۸	۰/۷۲		۲۳/۳۵	
کنش و گفتگو	۸-۷	۳/۵۳	۰/۹۲	-۱/۵۴	۲۶	۰/۱۳
	۹-۸	۴/۰۳	۰/۷۷		۲۵/۱۴	
صحت اطلاعات	۸-۷	۴/۱۰	۰/۴۰	-۰/۳۴	۲۶	۰/۷۳
	۹-۸	۴/۱۷	۰/۶۶		۲۱/۲۸	
تازگی و خلاقیت داستان	۸-۷	۳/۵۳	۰/۹۲	-۲/۰۷	۲۶	۰/۰۴
	۹-۸	۴/۱۷	۰/۶۹		۲۴/۰۹	
نقاشی	۸-۷	۳/۲۶	۰/۸۴	-۰/۳۲	۱۲	۰/۷۴
	۹-۸	۳/۴۲	۱/۰۱		۱۱/۵۹	

داده‌های جدول (۵) نشانگر آزمون تی مستقل، میانگین، انحراف معیار، درجه آزادی و سطح معناداری مربوط به مقایسه عملکرد دو گروه سنی بر اساس ارزیابی آزمون‌گر و معلم پایه مربوطه است و گویای این مطلب است که میانگین عملکرد آزمودنی‌های گروه سنی بالاتر (۸-۹ سال) نسبت به گروه سنی پایین‌تر در به کارگیری دستور داستان با استفاده از نقشه مفهومی بهتر است و به ترتیب عبارت است از گذار: ۴/۰۷، ۳/۴۲؛ برنامه‌ریزی و طرح داستان: ۴/۲۸، ۳/۶۷؛ کنش و گفتگو: ۴/۰۳، ۳/۵۳؛ صحت اطلاعات: ۴/۱۷، ۴/۱۰؛ تازگی و خلاقیت داستان: ۴/۱۷، ۳/۵۳ و نقاشی: ۳/۴۲، ۳/۲۶. ارزش p برای هر یک از عناصر گذار، برنامه‌ریزی و طرح داستان، کنش و گفتگو، صحت اطلاعات، تازگی و خلاقیت و نقاشی به ترتیب عبارت است از ۰/۰۱، ۰/۰۸، ۰/۱۳، ۰/۷۳، ۰/۰۴ و ۰/۷۴ است که همان‌طور که ملاحظه می‌شود در تمامی موارد بجز عنصر گذار و تازگی و خلاقیت داستان مقدار p بزرگتر از ۰/۰۵ است و نشانگر آن است که در مورد متغیرهای برنامه‌ریزی و طرح داستان (sig = ۰/۰۸، t = -۱/۸۰)، کنش و

گفتگو ($t = -1/54$, $sig = 0/13$)، صحت اطلاعات ($t = -0/34$, $sig = 0/73$) و نقاشی ($t = 0/74$, $sig = 0/32$) تفاوت معناداری میان عملکرد دو گروه سنی وجود ندارد. در خصوص عنصر گذار و تازگی و خلاقیت داستان مقدار P به ترتیب عبارت است از $0/01$ و $0/04$ که این مقدار کوچکتر از $0/05$ است و حاکی از معناداری تفاوت میان دو گروه سنی است. داده‌های این جدول، نشانگر این مطلب است که بر اساس ارزیابی انجام‌شده توسط آزمونگر و معلم هر پایه، تنها در مورد دو متغیر گذار ($t = -2/51$, $sig = 0/01$) و تازگی و خلاقیت داستان ($t = 0/04$, $sig = 0/04$) تفاوت عملکرد دو گروه آزمودنی معنادار است.

۵. نتیجه‌گیری

یکی از اهداف پژوهش حاضر، بررسی و مقایسه عملکرد کودکان گروه سنی ۸-۹ سال در به کارگیری دستور داستان با روش نقشه مفهومی بود. با بررسی و تحلیل داده‌های قصه‌های روایت‌شده از سوی آنها آشکار شد که در مجموع، میانگین عملکرد کودکان گروه سنی ۸-۹ سال در به کارگیری تعداد واژه و تعداد رویداد بهتر بوده و مهارت بیشتری در بهره‌گیری از دستور داستان با روش نقشه مفهومی در مقایسه با کودکان گروه سنی ۷-۸ ساله داشته‌اند، اما این تفاوت به لحاظ آماری معنادار نبوده است ($0/47 > 0/05$, $0/48 > 0/05$ و $0/40 > 0/05$). بنابراین، فرضیه ۱ پژوهش مبنی بر این که کودکان فارسی‌زبان در دو گروه سنی (۷-۸ سال و ۸-۹ سال) درجات متفاوتی از توانایی را در بهره‌گیری از دستور داستان با روش نقشه مفهومی به لحاظ کاربرد تعداد واژه و تعداد رویداد نشان می‌دهند، رد می‌شود.

بر پایه پیش‌بینی فرضیه ۲ این پژوهش، کودکان فارسی‌زبان در گروه سنی بالاتر (۸-۹ سال) از مشخصه‌های دستور داستان (زمان و مکان رویداد قصه، شخصیت اصلی قصه، رویدادها و توالی آنها) در قصه‌گویی بیشتر و دقیق‌تر از کودکان گروه سنی ۷-۸ سال استفاده کردند. میانگین به‌دست آمده در جدول (۳) که نشانگر عملکرد کودکان در هر دو گروه سنی در کاربرد مشخصه‌های دستور داستان است، گویای این مطلب است که هرچند کودکان ۷-۸ ساله از توانایی کمتری در استفاده از مشخصه‌های دستور داستان برخوردارند، اما این تفاوت عملکرد به لحاظ آماری معنادار نبوده است. اما در مورد متغیر کنش تفاوت عملکرد دو گروه سنی معنادار بوده و همچنین هر دو گروه سنی از نظر کاربرد عنصر توالی از توانایی یکسانی

برخوردار بودند. در نتیجه تفاوت محسوسی در عملکرد دو گروه سنی مشاهده می‌شود و بنابراین فرضیه ۲ مطالعه حاضر مورد قبول واقع می‌شود.

پیش‌بینی فرضیه ۳ این پژوهش گویای این نکته است که ارزیابی آزمونگر و معلم هر پایه از کیفیت داستان (گذار، برنامه‌ریزی و طرح داستان، کنش و گفتگو، صحت اطلاعات، تازگی و خلاقیت و نقاشی) بیان‌شده از سوی کودکان فارسی‌زبان در دو گروه سنی ۷-۸ و ۸-۹ ساله مشابه یکدیگر است، و مطابق داده‌های جدول ۴ مقایسه ارزیابی‌های انجام شده بسیار نزدیک به هم هستند و تفاوت معناداری میان آنها وجود ندارد. همچنین، جدول (۵) که ارزیابی آزمونگر و معلم از کیفیت داستان (گذار، برنامه‌ریزی و طرح داستان، کنش و گفتگو، صحت اطلاعات، تازگی و خلاقیت و نقاشی) در دو گروه سنی را نشان می‌دهد بیانگر آن است که هرچند میانگین عملکرد کودکان گروه سنی ۸-۹ سال از نظر گذار، برنامه‌ریزی و طرح داستان، کنش و گفتگو، صحت اطلاعات و تازگی و خلاقیت داستان بهتر و دقیق‌تر از عملکرد آزمودنی‌های گروه سنی ۷-۸ سال است، اما این تفاوت تنها در خصوص متغیرهای گذار و تازگی و خلاقیت داستان به لحاظ آماری معنادار است و در مورد سایر متغیرها تفاوت معناداری میان دو گروه سنی وجود ندارد. بنابراین، با توجه به این داده‌ها، تفاوت محسوسی در عملکرد دو گروه سنی مشاهده می‌شود و می‌توان فرضیه ۳ این پژوهش را نیز قبول کرد.

در مجموع، داده‌های مطالعه حاضر هم‌سو با پژوهش‌های دیگر همچون ادوارز (۱۹۸۵) نشان می‌دهد که آزمودنی‌ها در سنین مختلف و با سطوح توانایی متفاوت می‌توانند از نقشه مفهومی در قصه‌گویی بهره‌برند. یافته‌های به‌دست‌آمده با یافته‌های پژوهش لیو و همکاران (۲۰۱۱) مبنی بر این که دستور داستان در خلق قصه و رشد خلاقیت به کودکان کمک می‌کند، هم‌سو است. هرچه دانش زبانی کودک و نیز اطلاعات وی از دنیای پیرامون او بیشتر می‌شود، به همان میزان، داستان‌های او از پیچیدگی و خلاقیت بیشتری برخوردار می‌شوند. ترسیم نقشه‌های مفهومی در حین قصه‌گویی، به کودک این انگیزه را می‌دهد تا با ارائه مفاهیم و ترسیم خطوط میان آنها تعداد رویدادهای بیشتری را تولید کند و انگیزه بیشتری برای ادامه دادن داستان خود داشته باشد و در نتیجه، در این مسیر، واژه‌ها و قواعد دستور زبان بیشتری را تولید نماید و دست به خلاقیت بیشتری بزند.

پژوهش پیش‌رو نخستین پژوهشی است که از نقشه‌های مفهومی و دستور داستان برای قصه‌گویی کودکان استفاده کرده‌است و این موضوع جنبه نوآوارانه این پژوهش است و نتایج آن نشانگر آن است که همسو با نظر پیاژه ظرفیت‌های رشدیافته شناختی کودکان در مقطع دبستان به آنها اجازه می‌دهد تا واقعیت امور را به کمک علائم موجود در نقشه مفهومی تنظیم و تفسیر کنند. کودکان گروه سنی ۷-۹ سال قادر هستند به‌خوبی از این نقشه‌ها و دستور داستان برای قصه موردنظر خود استفاده کنند. از آنجا که تاکنون پژوهشی در این باره بر روی کودکان دبستانی صورت نگرفته‌است نتایج این پژوهش در کنار پژوهش‌های دیگر می‌تواند به درک اهمیت نقشه مفهومی و دستور داستان برای آموزش به این کودکان مفید باشد. بر اساس مطالعات صورت گرفته درخصوص نقشه‌های مفهومی همچون میه و میه (۲۰۱۱) به‌نظر می‌رسد این روش باعث رشد یادگیری به‌ویژه در حوزه‌هایی که نیاز به استنتاج دارند می‌شود. همچنین می‌توان از نقشه‌های مفهومی و نیز دستور داستان برای آموزش مهارت‌های زبان اول و دوم به کودکان استفاده کرد و با گنجاندن نقشه‌های مفهومی دوزبانه در کتب دبستان‌های مناطق دوزبانه می‌توان گامی در جهت عدالت آموزشی برداشت. استفاده از این نقشه‌ها و نیز به‌کارگیری دستور داستان در تمامی کتب آموزشی کودکان دبستانی و نیز در روش آموزش معلمان مؤثر خواهد بود.

کتابنامه

- ریحانی، ابراهیم، بخشعلی‌زاده، شهرناز، و استادی، مریم (۱۳۹۱). «تأثیر کاربرد نقشه‌های مفهومی بر درک دانش‌آموزان رشته ریاضی از توابع مثلثاتی». *رویکردهای نوین آموزشی*، ش ۲، سال هفتم، ۵۲-۲۳.
- سعیدی، علی، سیف، علی‌اکبر، اسدزاده، حسن، و ابراهیمی قوام، صغری (۱۳۹۲). «مقایسه اثربخشی شیوه‌های ارائه و تهیه نقشه‌های مفهومی بر درک مطلب». *روانشناسی مدرسه*، ش ۳، ۱۲۵-۱۴۳.
- مصرآبادی، جواد، فتحی آذر، اسکندر، و استوار، نگار (۱۳۸۴). «اثربخشی ارائه، ساخت فردی و ساخت گروهی نقشه مفهومی به عنوان یک راهبرد آموزشی». *مجله نوآوری‌های آموزشی*، ش ۱۳، سال چهارم، ۱۱-۳۱.

مصرآبادی، جواد، حسینی نسب، داوود، فتحی‌آذر اسکندر، و مقدم، محمد. (۱۳۸۸). «تأثیر ساخت و ارائه نقشه مفهومی و سبک یادگیری بر یادداری، درک و حل مسئله در زیست‌شناسی». *مطالعات تربیتی و روان‌شناسی*، ۱۰، ۳، ۱۴۱-۱۶۲.

- Ausubel, D. (1963). *The psychology of meaningful verbal learning*. New York: Grune and Stratton.
- Ausubel, D. (1968). *Educational Psychology: A cognitive view*. New York: Holt, Rinehart and Winston.
- Ausubel, D. P. (2012). *The acquisition and retention of knowledge: A cognitive view*: Springer Science & Business Media.
- Ausubel, D. P., Novak, J. D., & Hanesian, H. (1978). *Educational psychology: A cognitive view* (2nd ed.). New York: Holt, Rinehart and Winston.
- Baumann, J. F., & Bergeron, B. S. (1993). "story map instruction using children's literature: effects on first Graders' comprehension of central narrative elements". *Journal of reading Behavior*, vol. 25, No. 4, 407-437.
- Chen, F. H., Looi, C. K., & Chen, W. (2009). Integrating technology in the classroom: a visual conceptualization of teachers' knowledge, goals and beliefs. *Journal of computer Assisted learning*, 25, 470-488.
- Fraser, K., & Edwards, J. (1985). "The effects of training in concept mapping on student achievement in traditional classroom tests". *Research in Science Education*, 15, 158-165.
- Garabet, M., & Miron, C. (2010). "Conceptual map – didactic method of constructivist type during the physics lessons". *Procedia Social and Behavioral sciences*, vol. 2, 3622-3631.
- Graesser, A., Golding, J. M., & Long, D. L. (1991). "Narrative representation and comprehension". In R. Barr, M. L. Kamil, P. Mosenthal, & P. D. Pearson (Eds.), *Handbook of reading research*, New York: Longman, Vol. 2, 171-205.
- Heinz-Fry, J. A., & Novak, J. D. (1990). "Concept mapping brings long term movement toward meaningful learning". *Science Educatin*. 77, 461-472.
- Horton, P. B., Mcconny, A. A., Gallo, M., Woods, A. L., & Hamelton, O. (1993). "An investigation of the effectiveness of concept mapping as an instructional tool". *Science Education*, 77, 95-111.
- Liu, Ch. Ch., Chen, H. S. L., Shih, J. L., Huang, G. T., & Liu, B. J. (2011). "An enhanced concept map approach to improving children's storytelling ability". *Computers & Education*, 56, 873-884.
- Mandler, J. M., & Johnson, M. S. (1977). "Remembrance of things parsed: Story structure and recall". *Cognitive Psychology*, 9, 111-151.

- Mih, C., & Mih, V. (2011). "Conceptual Maps as Mediators of Self-Regulated Learning". *Procedia-Social and Behavioral Science*, 29, 390-395.
- Niemelä, P., & Mylläri, J. (2016). Crowd In Map Out: Co-Creative Knowledge Building Of IGCSE Math. Proceeding from 7th International conference on concept Mapping, Tallinn, Estonia.
- Novak, J. D., & A. J. Canas. (2006). "The theory underlying concept maps and How to construct them". Technical Report IHMC Cmap Tools 2006-1, Florida Institute for Human and Machine Cognition, available at: <http://cmap.Ihmc.us/publication/ResearchPapers/TheoryUnderlyingConceptMaps.pdf>.
- Piaget, J. (1971). *Biology and knowledge*. Chicago: University of Chicago Press. (Original work published 1967).
- Piaget, J., Inhelder, B., & Piaget, J. (2013). *The growth of logical thinking from childhood to adolescence: An essay on the construction of formal operational structures* (Vol. 84): Routledge.

مجله زبانشناسی و گویش‌های خراسان، دانشگاه فردوسی مشهد، علمی-پژوهشی، بهار و تابستان ۱۳۹۶، شماره پیاپی ۱۶

دکتر بتول علی‌نژاد (دانشیار زبان‌شناسی دانشگاه اصفهان، اصفهان، ایران، نویسنده مسئول)^۱

دکتر رحمان ویسی حصار (استادیار زبانشناسی دانشگاه کردستان، سنندج، ایران)^۲

صورت‌های بهینه اسم مصغر در زبان کردی

چکیده

در این جستار فرایند واجی تصغیر در اسم‌های خاص مردان و زنان در زبان کردی در چارچوب نظریه بهینگی مورد بررسی قرار می‌گیرد. با این فرایند کوتاه‌سازی، اسم‌های خاص به اسامی دو هجایی تبدیل می‌شوند. در این فرایند مونث یا مذکر بودن اسم بر نحوه اعمال فرایند موثر است و اسم‌ها بر حسب جنسیت پسوند تصغیر متفاوتی می‌گیرند. در این مقاله محدودیت‌های حاکم بر فرایند تصغیر تبیین و سلسله مراتب بهینگی اسم مصغر در زبان کردی مشخص می‌شود. همچنین، ساختار اسم مصغر نشان می‌دهد که در بین خوشه‌های دو همخوانی آغازین در واژگان کردی، واکه بسیار کوتاه [I] به تلفظ در می‌آید و خوشه همخوانی (به جز موارد معدود) در این زبان وجود ندارد.

کلیدواژه‌ها: اسم مصغر، نظریه بهینگی، زبان کردی، سلسله مراتب محدودیت، واکه کوتاه

۱. مقدمه

اسم‌های خاص تحت تأثیر فرایند تصغیر کوتاه شده و به اسم‌های دو هجایی تبدیل می‌شوند. اسامی مصغر در کردی، مانند زبان‌های دیگر، در بافت‌های خاص که نوعی رابطه صمیمیت و آشنایی بین دو طرف وجود داشته باشد، به کار می‌روند و در بافت رسمی یا در صورت عدم آشنایی و صمیمیت بین گوینده و شنونده مورد استفاده قرار نمی‌گیرند. اسامی مصغر در مواردی برای شوخی و مزاح نیز به کار می‌رود. لازم به ذکر است که این اسامی در مناطق مختلف کردنشین تلفظ‌های مختلفی دارد ولی الگوی کلی اسم مصغر یکسان است.

تاریخ دریافت: ۱۳۹۵/۶/۳۰ تاریخ پذیرش: ۱۳۹۶/۶/۲۲

1. b.alinezhad@fhn.ui.ac.ir

2. veisirahman@yahoo.com پست الکترونیکی:

۲. چهارچوب نظری

نظریه بهینگی (OT) آلن پرینس^۱ و پاول اسمولنسکی^۲ (۱۹۹۰) از نظریات مهم در حوزه واج‌شناسی است که ریشه‌های آن به پرینس واسمولنسکی (۱۹۹۳) و مک کارتی و پرینس (۱۹۹۳) باز می‌گردد (مک کارتی، ۱:۲۰۰۸). در واج‌شناسی بهینگی مفاهیم نشاننداری^۳، پایایی^۴، محدودیت^۵ و رتبه‌بندی^۶ از اهمیت بسزایی برخوردار هستند. تغییر اساسی که در واج‌شناسی بهینگی مطرح شد تغییر از رویکرد قاعده بنیاد به رویکرد محدودیت بنیاد^۷ است. یکی از علل وارد شدن این مفهوم در این نظریه، مسئله تداوم^۸ واجی است. در الگوی آوایی چامسکی و هله (۱۹۶۸)، واج‌شناسی شامل توالی یکسری قواعدی است که نهایتاً ممکن است چندین قاعده واجی یک ورودی مشابه را هدف قرار دهند (همنوابی). چنین مسئله‌ای فقط در قالب واج‌شناسی بهینگی محدودیت بنیاد مطرح شد. نظریه بهینگی، ضمن اذعان به وجود این معضل، آن را نتیجه تعاملات و گرایش‌های دستوری می‌داند که در همه زبان‌ها وجود دارند و جزء محدودیت‌ها هستند (دکر و دیگران، ۱:۲۰۰۰).

براساس نظریه OT، دو نیروی متعارض در زبان‌ها وجود دارد که براساس نوع رتبه‌بندی‌های خاص در هر زبان ساخت‌های بهینه را تولید می‌کنند. این دو نیرو عبارتند از: نیروهای نشاننداری^۹ و پایایی^{۱۰}. نیروی نشاننداری در راستای تولید انواع ساخت‌های بی‌نشان عمل می‌کند و نیروی پایایی، برعکس، در جهت حفظ تقابل واژگانی فعال است و تفاوت بین درون‌داد و برون‌داد را مجاز نمی‌داند (کاگر، ۵:۱۹۹۹ و مک کارتی، ۱۳:۲۰۰۸). به عبارت دیگر، محدودیت پایایی مستلزم حفظ ویژگی‌های صورت بنیادی و نوعی شباهت بین درون‌داد و برون‌داد است. اما نشاننداری در راستای هماهنگی برون‌داد با محدودیت‌ها و ساخت‌های بی‌نشان جهانی، عمل می‌کند. این نیروها در قالب محدودیت‌ها بیان می‌شوند. محدودیت‌ها در هر

1. A. Prince
2. P. Smolensky
3. Markedness
4. Faithfulness
5. Constraint
6. Ranking
7. Constraint-based
8. Contiguity
9. Markedness Force
10. Faithfulness Force

زبان دارای رتبه و درجه خاصی است و لذا تخطی از آن‌ها در هر زبان متأثر از رتبه‌بندی خاص آن زبان است (کاگر، ۱۹۹۹: ۳ و ۴). هر چه رتبه آن محدودیت بالاتر باشد تأثیر آن بر محیط‌های آوایی هم بیشتر است (دکر، ۲۰۰۰: ۲). بدیهی است که رعایت محدودیت با درجه بالاتر رتبه‌بندی نسبت به دیگر محدودیت‌هایی که رتبه پایین‌تری دارند، اولویت دارد و نباید نقض شود. نقض محدودیت‌های با رتبه پایین همراه با حفظ یک محدودیت با رتبه بالاتر منجر به تولید ساختی نسبتاً بهینه می‌شود. محدودیت‌ها جهانی هستند و رتبه‌بندی محدودیت‌هاست که بین زبانها متفاوت است (مک کارتی، ۲۰۰۸: ۲۴۳). لذا این الگوهای متفاوت رتبه‌بندی محدودیت‌هاست که تفاوت‌های زبان‌ها و رده‌شناسی آنها را رقم می‌زند.

۳. هجا در نظریه بهینگی

هجا معمولاً به عنوان مقوله‌ای نوایی^۱ تعریف می‌شود و چون فرایند تصغیر بشدت به ساخت هجایی و نوایی واژه وابسته است، ارائه محدودیت‌های مربوط به هجا در چارچوب نظریه بهینگی ضروری می‌نماید.

خوش ساختی هجایی معمولاً به عنوان تعارضی بین محدودیت‌های پایایی و نشاننداری لحاظ می‌شود. محدوده انواع هجاها در هر زبان خاص با تعارض محدودیت خوش ساختی (محدودیت نشاننداری) و محدودیت پایایی تعیین می‌شوند (کاگر، ۱۹۹۹: ۹۲). مجموعه این محدودیت‌ها را می‌توان در نظریه بنیادی هجا (اسمولنسکی، ۱۹۹۳: ۱۰۹) دید. محدودیت‌هایی که بر ساختار هجا حاکمیت دارند عبارتند از:

MAX, *D/C, *M/V, *complex, Nuc, No-coda, onset, DEP

در این میان محدودیت‌های MAX, No-coda, onset, DEP در هر زبان به صورت نسبی رتبه‌بندی می‌شوند. محدودیت‌های بنیادی ساختار هجا که در یک سلسله مراتب خاصی رتبه‌بندی می‌شوند، به هر دروندادی ساختاری بهینه را اختصاص می‌دهند؛ که نتیجه آن یک خروجی یا برون داد واجی است. حال به اختصار موارد مطرح شده در این نظریه بنیادی شرح داده می‌شود.

(۲) هجا نباید بدون آغاز باشد یا آغاز نباید با واکه پر شود.

Onset or $*[\sigma] = *[\sigma v]$

این محدودیت مستلزم این است که هجاها با واکه شروع نشوند. این محدودیت با هجاهایی که آغاز آن‌ها با همخوان پر شده باشد، رعایت می‌گردد (کاگر، ۱۹۹۹: ۹۳ و اسمولنسکی، ۱۹۹۳: ۱۰۶).

محدودیت دیگری که می‌توان به عنوان محدودیتی جهانی در ساخت هجا در نظر گرفت، مربوط به پایانه است.

(۳) Hja baɪd baz baʃd ja hja nɪaɪd paɪaɲe daʃte baʃd. No-coda or

این محدودیت بیانگر این مطلب است که هجا نباید با یک همخوان در جایگاه پایانه پر شود. براساس این دو محدودیت جهانی می‌توان گفت هجای CV نوع بی‌نشان هجا در زبان‌های دنیاست (کاگر، ۱۹۹۹: ۹۵ و اسمولنسکی، ۱۹۹۳: ۱۰۶). محدودیت هسته NUC به این نکته اشاره می‌کند که هجا باید هسته داشته باشد (اسمولنسکی، ۱۹۹۳: ۱۰۸).

(۴) Hja ha baɪd heste daʃte baʃnd. NUC

از دیگر محدودیت‌هایی که به ساخت هجا مربوط می‌شود، مربوط به پایانه و آغاز پیچیده است که با محدودیت‌های زیر بیان می‌شود (کاگر، ۱۹۹۹: ۹۷ و اسمولنسکی، ۱۹۹۳: ۱۰۸):

(۵) Azaɲe baɪd saɲe baʃd ja azaɲe hja nɪaɪd piʃiɲe baʃd. *Complex^{ons} or $*[\sigma cc]$ (۶) Paɪaɲe baɪd saɲe baʃd ja paɪaɲe hja nɪaɪd piʃiɲe baʃd. *Complex^{coda} or $*cc[\sigma]$

براساس این دو محدودیت به‌صورتی جهانی، آغاز پیچیده از آغاز ساده نشان‌دارتر و پایانه پیچیده نشان‌دارتر از پایانه ساده است. زبان‌ها اغلب با اعمال سازوکارهایی، ساخت‌های نشان‌دار را تغییر داده و آنها را به ساخت بی‌نشان تبدیل می‌کنند (کاگر، ۱۹۹۹: ۹۴)، برای مثال با درج یک واکه پایانه را از بین می‌برند. فرایند درج تخطی از محدودیت پایایی را به‌همراه دارد، چون عنصر درج شده در درون‌داد وجود ندارد. فرایند حذف هم سازوکار دیگری است که اعمال آن به محدودیت‌های پایایی خدشه وارد می‌کند. این تخطی از محدودیت پایایی، برای حفظ محدودیت‌های خوش‌ساختی هجا است (همان: ۹۸). در واقع، حذف و درج به علت

غلبه ساختار بی‌نشان (به‌جای نشان‌دار) و به قیمت تخطی از محدودیت پایایی اعمال می‌شوند؛ به عبارت دیگر، فرایندهای واجی درج و حذف غلبه خوش‌ساختی هجایی را بر محدودیت پایایی نشان می‌دهد. بدین ترتیب، در ساخت هجا نیز تعارض محدودیت‌ها مشاهده می‌شود. یکی از محدودیت‌های پایایی در ساختار هجا DEP-IO است که به معنی محدودیت عدم درج است. همان‌گونه که گفته شد درج تخطی از اصل پایایی را به همراه دارد و این محدودیت بدین شکل بیان می‌شود که :

(۷) زنجیره برون‌داد باید همان عناصر درون‌داد باشد (کاگر، ۱۹۹۹: ۱۰۱) DEP-IO
اسمولنسکی (۱۹۹۳: ۱۰۶) نیز این محدودیت را به صورت محدودیت درج Fill نشان می‌دهد که این محدودیت برای ممانعت در مقابل تخطی از پایایی و در اینجا ممانعت از درج است.

(۸) جایگاه‌های هجا باید با زنجیره‌های زیر ساختی پر شوند. Fill
بدین معنی که باید بین زنجیره ورودی و خروجی تطابق یک به یک وجود داشته باشد و هیچ عنصر اضافه‌ای درج نشود. البته باید متذکر شد که در صورت‌های نوین‌تر نظریه‌ی بهینگی به جای اصطلاح Fill عمده‌تاً محدودیت کلی‌تر DEP بکار برده می‌شود. به همین سیاق در این جستار نیز ما به جای محدودیت درج Fill از محدودیت DEP بهره می‌بریم.
جنبه دیگر محدودیت پایایی عدم حذف است که اسمولنسکی (همان: ۱۰۲) این مسأله را به صورت محدودیت parse بیان می‌کند:

(۹) زنجیره‌های زیرساختی باید در ساختار هجا خوانش شوند (حذف نشوند). PARSE
البته این محدودیت در مطالعات بعدی به صورت MAX-IO نشان داده می‌شود (کاگر، ۱۹۹۹: ۱۰۲):

(۱۰) یک زنجیره درون‌داد باید با عناصر برون‌داد تطابق داشته باشد. MAX-IO

بدین ترتیب مشاهده می‌شود که حذف و درج در راستای اعمال محدودیت‌های نشان‌داری و محدودیت‌های پایایی برای حفظ ساختار زیربنایی هجا عمل می‌کنند. در زیر محدودیت‌های ناظر بر عناصر حاشیه‌های هجاها مطرح می‌شوند (اسمولنسکی، ۱۹۹۳: ۱۰۹):

(۱۱) واکه نباید به گره‌های حاشیه (آغاز و پایانه) وصل شود. *M/V

(۱۲) همخوان نباید به گره قله (هسته) وصل شود. *D/C

این دو محدودیت در کل به معنای حضور اجباری واکه‌ها در هسته و وجود همخوان‌ها در حاشیه است. البته غیر از این محدودیت‌ها می‌توان به محدودیت‌های ترادف چپ^۱ و راست^۲ نیز اشاره کرد که در بیان تغییرات هجا بسیار موثرند. در زیر به اختصار به این دو محدودیت اشاره می‌شود (کاگر، ۱۹۹۹: ۱۳۶):

(۱۳) لبه چپ هر تکواژی با لبه چپ یک هجا منطبق است ALIGN.morph.L

(۱۴) لبه راست یک کلمه دستوری با لبه راست یک هجا منطبق است. ALIGN.R

این دو محدودیت در مطالعات پیرامون فرایند تصغیر، به صورت لنگربندی چپ^۳ و راست^۴ معرفی شده‌اند که به این امر اشاره دارند که در فرایند تصغیر کلمه از طرف راست یا از طرف چپ کوتاه می‌شود. این مسئله در بخش‌های بعدی به‌طور مفصل مطرح می‌شود. براساس دو محدودیت بالا، دو طرف یک کلمه باید با دو طرف کلمه هجایی منطبق با آن، ترادف داشته باشند و هیچ فرایند واجی نباید این انطباق را برهم بزند.

این محدودیت‌ها در هر زبان رتبه‌بندی خاصی دارند و هر زبان بر حسب رتبه‌بندی خاص خود از این محدودیت‌های جهانی، نظام هجایی خود را تولید می‌کند.

۴. پیشینه تحقیق

هونگ^۵ (۲۰۰۶: ۱۳-۲۱۱) شکل‌گیری فرایند تصغیر^۶ را نوعی کوتاه شدن^۷ می‌داند که با توجه به نظریه بهینگی نتیجه محدودیت‌های نشاننداری بر ساختار نوایی^۸ است و این محدودیت‌ها بر محدودیت‌های پایایی غالب هستند. لذا در نظریه بهینگی کلمات مصغر کلمات بی‌نشان زبان هستند و فرض براین است که از صورت‌های اولیه و بنیادینشان خوش‌ساختتر هستند. لذا چند خصوصیت اساسی را می‌توان برای این گونه واژه‌ها برشمرد: ۱- اسامی مصغر

-
1. Align-right
 2. Align-left
 3. L- anchoring
 4. R- anchoring
 5. S. H. Hong
 6. Hypocoristics
 7. Truncation
 8. Prosody

کلمات کوچک زبان هستند. ۲- این کلمات، کلمات بی‌نشان نوایی زبان هستند. ۳- در آن‌ها محدودیت‌های نشان‌داری نوایی بر محدودیت‌های پایایی غالب هستند.

(Prosodic markedness >> Faithfulness)

نشان‌داری به محدودیتی مبنی بر محدود کردن حجم نوایی کلمه اشاره می‌کند که کوتاه شدن یک کلمه را به کلمه‌ای کوچکتر ممکن می‌سازد. لذا واژه‌های کوتاه شده به لحاظ نوایی بی‌نشان هستند. محدودیت پایایی نیز مواردی هستند که مخالف حذف واکه‌ها و همخوان‌ها از صورت پایه هستند (نلسون، ۱۹۹۸). هونگ (همان: ۱۴ و ۱۳) نشان می‌دهد که در زبان انگلیسی دو گونه زایای اسم‌های کوتاه شده وجود دارد: اسم‌های کوتاه شده تک هجایی ساده و صورت‌های مصغری که بر روی آن‌ها پسوندافزایی (y- و ie-) اعمال می‌شود. مثال‌های (۱)

(۱)

الف: Davids: Dave (۱)

ب: Eugene: Gene (۱)

الف: Thomass: Tom (۲)

ب: Isadores: Dor (۲)

در نمونه‌های (الف) هجای اول کلمه برای اسم مصغرسازی مورد استفاده قرار گرفته و در نمونه‌های (ب) هجای تکیه‌دار میانی یا پایانی، اسم مصغر می‌شود. در فرایند دیگر پس از کوتاه شدن و تک هجایی شدن اسم، پسوندافزایی (y) و (ie) عمل کرده و صورت‌های مصغر دو هجایی تولید می‌کند. نمونه‌های زیر از این نوع هستند.

(۲)

David > Davy, Davie

Thomas > Tomy, Tomie

هونگ معتقد است که این کلمات دارای ساخت نوایی بی‌نشان هستند.

نلسون^۱ (۱۹۹۸) نیز به پدیده تصغیر در زبان فرانسه پرداخته است. او ابتدا به معرفی محدودیت لنگراندازی^۲ می‌پردازد، بدین معنا که فرایند تصغیر بر یکی از لبه‌های کلمه لنگر انداخته و از آنجا مقداری از کلمه را حفظ و بقیه را حذف می‌کند. این پدیده در زبان فرانسه کاملاً آشکار است، ولی آنچه که تعیین می‌کند چه لبه‌ای (حاشیه‌ای) از کلمه انتخاب شود،

1. N. Nelson

2. Anchoring

تقابل و تعارضی میان محدودیت‌های لنگراندازی^۱ و محدودیت‌های ساختاری و تعامل بین آنهاست (همان: ۱۸۵). محدودیت لنگراندازی شامل محدودیت چپ و راست است که مشابه محدودیت ترادف چپ و راست عمل می‌کند؛ یعنی باید طرف چپ و راست کلمه اصلی با کلمه جدید، منطبق باشد. تصغیر در زبان فرانسه شامل دو نوع فرایند است: در فرایند نوع اول یک واژه چند هجایی به پایه دو هجایی تبدیل می‌شود و فرایند دیگر که در اسم‌های کمتر از سه هجا اعمال می‌شود بخشی از همان واژه تکرار می‌شود. کوتاه شدگی همیشه با یک همخوان شروع می‌شود و یا اگر کلمه اصلی با یک واکه شروع شود، واکه حذف می‌شود، به مثال‌های زیر، توجه کنید.

(۳) کلمات سه هجایی و بیشتر: فرایند اول تصغیر (کوتاه شدن) یک واژه و تبدیل آن به

پایه‌ای دو هجایی

(۱) الف: ka.ro.lin → Ka.ro

(۱) ب: e.lo.di → lo.di

(۲) الف: do.ro.te → do.ro

(۲) ب: e.li.za.bet → za.bet

(۴) کلمات کمتر از سه هجا: فرایند تکرار بخشی از همان واژه

(۱) الف: ni.kol → ni.ni

(۱) ب: o.to → to.to

(۲) الف: mi.sel → mi.mi

(۲) ب: e-mil → mi-mil

در هر دو فرایند کلمه اصلی با یک پایه دو هجایی انطباق می‌یابد. نلسون (همان: ۱۸۷) معتقد است که غالباً کوتاه شدگی در فرانسه در طرف چپ (محدودیت لنگراندازی طرف چپ) لنگر می‌اندازد:

(۵)

(۱) الف: Ka.ro.lin → ka.ro

(۲) ب: Do.ro.te → do.ro

(۳) ج: Ga.bri.el → ga.bi

در همه مثال‌های بالا، کوتاه شدگی از طرف چپ لنگر انداخته و با حذف بخشی از سمت راست اسم آن را به واژه دو هجایی تبدیل می‌کند. نلسون همچنین در توضیح مورد سوم از

داده‌های (۵)، بیان می‌کند که محدودیت‌ها برضد خوشه‌های مرکب عمل کرده‌اند. بنابراین، تاکنون می‌توان چنین رتبه‌بندی از محدودیت‌ها به‌دست داد:

Onset > Anchor left > complex > Anchor right

او (همان: ۹-۱۸۸) بیان می‌کند که محدودیت آغاز به دیگر محدودیت‌ها اولویت دارد و سپس به تعریف مجددی از محدودیت‌ها می‌پردازد:

محدودیت لنگراندازی چپ: لبه چپ اسم کوتاه شده باید با لبه چپ اسم اصلی مطابقت Anchor-Left داشته باشد.

محدودیت لنگراندازی راست: لبه راست اسم کوتاه شده باید با لبه راست اسم اصلی Anchor-Right مطابقت داشته باشد.

هر زنجیره‌ای از صورت بنیادی باید با شمار صورت کوتاه شده برابر باشد. MAX

*_σ[v

محدودیت آغاز: ONSET

...*c]_σ

محدودیت پایانه NO-CODA

محدودیت تداوم: آن بخش از پایه اسم که در کلمه قرار گرفته است، Contiguity باید زنجیره‌ای پیوسته باشد.

وی نظام رتبه‌بندی محدودیت‌های فرایند تصغیر را در زبان فرانسوی به‌صورت زیر بیان می‌کند.

Contiguity>>Onset>>Anchor left>>Anchor right>>No-coda>>Max

او (همان: ۹-۱۸۹) مثال زیر را در تبیین رتبه‌بندی بالا مطرح می‌کند.

تابلوی (۶) صورت بهینه اسم مصغر «بتاتریس»

Be.a.tris	Contig	Onset	Anchor left	Anchor right	No.coda	Max
Bea				*		**** tris
Be.at		*		*	*!	*** ris
At.ris		*	*!			** Be
betris	*!				*	* a

لیپسکی^۱ (۱۹۹۵: ۸۹-۳۸۷) به فرایند تصغیر در زبان اسپانیولی می‌پردازد. او معتقد است که اسامی مصغر توسط جرح و تعدیل‌های زایایی بر روی اسامی پایه شکل می‌گیرند. به نظر او در زبان اسپانیولی دو نوع اسم کنیه^۲ وجود دارد: ۱- در نوع اول، یک عنصر واژگانی بی‌ربط جایگزین اسم می‌شود، این عنصر واژگانی اسم عام یا صفتی است که به شخصیت یا ظاهر فرد مربوط می‌شود. ازدیدگاه واج‌شناسی این نوع واژه‌سازی قابل بررسی نیست. نوع دوم اسم کنیه محصول فرایند تصغیر است که از طریق مجموعه‌ای از فرایندهای واجی شکل می‌گیرد که شامل کوتاه سازی، مضاعف‌سازی و درج هجا است. در این نوع، دو مکانیسم کلی وجود دارد: در اولین روش بر اساس پایانه اسم‌ها، پسوندهای مصغر^۳ -ito و -ico اضافه می‌شود. همان‌گونه که مشاهده می‌شود در این روش هیچ تغییری در ستاک ایجاد نمی‌شود. به مثال‌های (۷) توجه کنید.

(۷) Ti to ← rober ti to و Albertito (Robert, Albert) (الف)

(ب) Ico ← Ahtohico (Ahtohi)

اما در روش دیگر، ستاک دچار تغییرات واجی خاصی می‌شود. مثال‌های (۸) از این نوع هستند:

(۸) Alberto , Gilberto < beto (الف)

(ب) Gonzalo < chalo

(ج) Ernesto < Neto

خصوصیت اسم‌هایی که با این روش ساخته می‌شوند، این است که دو هجایی هستند و تکیه روی هجای اول اسم قرار می‌گیرد. او مراحل اعمال این فرایند را به صورت زیر بیان می‌کند (همان: ۳۹۱):

۱- در حاشیه هجا، همه شبه واکه‌ها و همه همخوان‌ها برای انطباق یافتن با قالب وزنی^۴ کوتاه می‌شوند.

۲- خوشه‌های آغازین (روان و گرفته) از طریق حذف همخوان روان، کوتاه می‌شوند.

1. J. Lipski
2. Nickname
3. Diminutive endings
4. Template

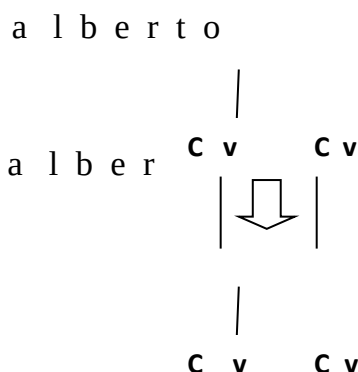
۳- بعضی از جایگزین‌هایی که از نظر واجی قابل پیش‌بینی هستند، در طول انطباق جایگزین بعضی از صداها ی اسم بین واژگانی می‌شود: $r > p$ و $f > c$ ، s .

۴-دیگر واج‌هایی که جزء ملودی واژه هستند حذف می‌شوند.

۵- دو هجای آخر اسامی با دو هجای قالب وزنی منطبق می‌شوند.

او (همان: ۳۹۵) بیان می‌کند که تصغیر در اسپانیایی در حالت کلی الگوی CV.CV به خود می‌گیرد و در تحلیل مباحث خود نمودارهای زیر را ترسیم می‌کند.

الف) Aleberto > beto



آلبر^۱ (۶:۲۰۰۹) نیز در جستار خود به مسئله تصغیر در زبان ایتالیایی سه نوع لنگراندازی را تشخیص می‌دهد:

۱- لنگ اندازی در هجای اول $\text{Anchor}\sigma_1$ ، مانند:

Valentina $\rightarrow$ vale

۲- لنگر اندازی بر روی هجای تکیه دار Anchor-v stress ، مانند:

Eleonóra → nora

۳- و نوعی دیگر که هم براسامی هجای تکیه دار و هم هجای اول لنگراندازی می کند:

Car.me'la → car.me'

۵. هجا در زبان کردی

گویش سورانی یکی از گویش‌های زبان کردی است. این گویش غالب در نواحی استان کردستان و قسمت جنوب آذربایجان غربی شایع است (رخزادی، ۱۳۹۰: ۳۴). این گویش دارای ۲۸ همخوان و هشت واکه و دو نیم واکه است. تاکنون تحقیقات معدودی درباره ساختمان هجایی در این گویش کردی انجام گرفته است.

کلباسی (۱۳۶۲) در کتاب خود به بررسی گویش مهابادی پرداخته و بعد از بررسی الگوهای هجایی در این زبان، گونه شناسی آنها را به صورت زیر ارائه می‌دهد.

(۹)

VC→bo	«چرا»	CVCC→da:yk	«مادر»
CVC→ba:n	«سقف»	CCVC→χwa:r	«کج»
CCV→χwa:	«خدا»	CCVCC→χwa:rd	«خورد»
CVCCC→rojft	«رفت»		

کریمی‌دوستان (۱۳۸۱) نیز در تحلیل خود از ساخت هجایی در زبان کردی اشاره می‌کند که کلیه گویش‌های کردی در غرب ایران دارای ساخت‌های هجایی {CV, CVC, CVCC}. CVCC، CCVC، CCVCC و در مهاباد CVCC هستند. او معتقد است که در ساخت هجایی با دو همخوان در آغاز، همخوان دوم می‌تواند /t/ یا /w/ باشد و اینکه در کردی همخوان‌های /t/ (لثوی، کناری، نرم‌کامی شده، واکدار) و /tʰ/ (خیشومی، نرم‌کامی، واکدار) فقط می‌توانند در پایان هجا ظاهر شوند. وی همچنین معتقد است در زبان کردی همخوان هجایی وجود ندارد و فقط واکه‌ها می‌توانند در جایگاه هسته قرار گیرند.

علی نژاد و زاهدی (۱۳۸۸) به توصیف هجا و تحلیل کشش جبرانی در کردی سورانی در چارچوب نظریه مورایی پرداختند. به اعتقاد آنها نظام واجی در کردی سورانی متشکل از ۲۸ همخوان و هشت واکه و دو نیم واکه است. در این میان به واکه کوتاه و نامحسوس /t/ در بین دو همخوان آغاز هجا اشاره می‌کنند که در این تحقیق مد نظر ما نیز هست. در نهایت الگوهای هجایی را در زبان کردی به صورت (C)CV(C)(C)(C) نشان می‌دهند.

عده‌ای از محققین معتقدند که در برخی واژه‌های کردی مانند /gl/ به معنای «گِل» و /ʃr/ به معنای «کهنه» همخوان هجایی وجود دارد؛ اما نتیجه حاصل از فرایند تصغیر در این مقاله، نظر ایشان را رد می‌کند. چون همان‌گونه که نشان داده خواهد شد، همه اسامی تصغیر در زبان کردی دو هجایی بوده و متشکل از دو واکه و دو همخوان می‌باشند. با تحلیل بعضی از موارد این اسامی ردپای واکه نامحسوس بسیار کوتاه آشکار می‌شود. خصوصیات آوایی این واکه /l/ میانی پیشین بسته و گسترده است. به این ترتیب براساس مباحث مطرح شده در بالا، می‌توان الگوی کلی هجا در زبان کردی را به صورت قاعده زیر بیان کرد:

(C)CV(C)(C)(C)

الگوهای هجایی CV که در ساخت اسامی مصغر به عنوان الگوی بنیادی مورد استفاده قرار می‌گیرد، بی‌نشان‌ترین نوع الگوی هجایی در تمام زبان‌های دنیاست؛ و همان‌گونه که در بخش قبلی نیز نشان داده شد، این الگو در زبان‌های دیگر دنیا نیز برای ساخت اسامی مصغر مورد استفاده قرار می‌گیرد. این ساخت هیچ یک از محدودیت‌های الگوی هجایی را در نظریه بهینگی نقض نمی‌کند. برای مثال CV محدودیت داشتن آغاز و نداشتن پایانه را رعایت کرده است. در مورد محدودیت حاشیه‌های پیچیده نیز، این ساخت فاقد آغاز و پایانه پیچیده است. ساخت‌های دیگر مانند الگوهای CCV و CV.CC به ترتیب محدودیت‌های آغاز پیچیده و پایانه پیچیده را رد کرده‌اند.

۶. اسم مصغر در زبان کردی

در این بخش ابتدا اسم مصغرسازی اسامی زنان در زبان کردی بررسی می‌شود و سپس براساس رویکرد بهینگی تجزیه و تحلیل می‌شود. در (۱۰) اسم مصغر اسامی شرافت، کوثر، طلعت، آمنه، اشرف، خدیجه، فاطمه و رابعه نشان داده شده است:

(۱۰)

الف) ʃara:fat → ʃar [e:]

kawsar → kaw [e:]

taleʔa → tal [e:]

ʔamina → ʔam [a]

ب) ʔaʃraf → ʔaʃ [e:]

χadidʒa → χadʒ [e:]

fa:tma → fa:t [a]

ra:beʔa → ra:b [a]

همان‌گونه که از مثال‌های بالا مشخص است، این فرایند وقتی که بر اسم زنان وارد می‌شود، سه عنصر اول یعنی همخوان اول و مصوت بعد از آن و همخوان بعد باقی می‌مانند و بقیه همخوان‌ها و واکه‌های بعد از آن‌ها حذف می‌شوند و سپس یک واکه /e:/ به آن اضافه می‌شود. اگر واکه شماره یک بعد از همخوان اول /a/ [واکه پسین افتاده] باشد به دلیل فرایند همگونی /e:/ [واکه میانی کشیده] تبدیل به /a/ [واکه پیشین افتاده] می‌شود و /e:/ با /a/ در خصوصیت افتاده بودن همگون می‌شوند:

$$\left[\begin{array}{l} +\text{syll} \\ +\text{long} \\ -\text{high} \\ -\text{back} \end{array} \right] \rightarrow \left[+\text{low} \right] \text{ / } C_1 \left[\begin{array}{l} +\text{syll} \\ +\text{low} \\ +\text{back} \end{array} \right] C_2$$

بنابراین در اسامی مونث تحت تأثیر فرایند تصغیر همخوان اول، واکه دوم و همخوان سوم انتخاب شده و بعد تحت تأثیر فرایند درج واکه /e:/ به آن اضافه می‌شود و یک واژه دو همجایی CV.CV به وجود می‌آید. شایان ذکر است که واکه /e:/ در زبان کردی اغلب به صورت پسوند ندایی به اسامی مونث در حالت غیر مصغر نیز، می‌چسبد.

(۱۱) «دختر» kitʃ[e:] > kitʃ (دختر) (الف)

«خاله» pur[e:] > pur (خاله) (ب)

این پسوند ندایی برای اسامی مذکر بکار نمی‌رود.

(۱۲) «پسر» *kor[e:] > kor (پسر) (الف)

*χa:l[e:] > χa:l (دایی) (ب)

برای خطاب قراردادن یا بیان اسامی مذکر به صورت ندایی در همین بافت و با این نقش باید به آنها پسوند /-a/ اضافه کرد (الف و ب در مثال‌های زیر). این پسوند برای اسامی مونث کاربرد ندارد.

(۱۳) «دایی» χa:l [a] > χa:l (دایی) (الف)

«پسر» kor[a] > kor (پسر) (ب)

*Pur[a] > Pur (خاله) (ج)

در گذشته این دو پسوند در زبان کردی، پسوندهای زایای حالت‌های مونث و مذکر بوده‌اند که بیانگر نوعی مطابقه بوده‌اند؛ این پسوندها اکنون در گویش‌های دیگر زبان کردی مثل کرمانجی و هورامی هنوز هم فعال هستند. اما در سورانی فقط برای مصغر سازی و یا ندا بکار می‌روند.

در زیر مثال‌هایی از اسامی مذکر در زبان کردی آمده است که تحت فرایند تصغیر قرار گرفته‌اند (فتح الله، اسماعیل، عبدالله، ابراهیم، مکائیل، فریدون و انور).

fathola: → fāt[a]	الف	m(ɪ)ka:ʔil → mɪk[a]	ب	(۱۴)
s(ɪ)ma:ʔil → sim[a]		b(ɪ)ra:ʔim → bɪl[a]		
ʔabdoła: → ʔab[a]		faraydun → far[a]		
ʔibra:him → ʔib[a]		ʔanwar → ʔan[a]		

همان‌گونه که از اسامی بالا مشخص است، وقتی فرایند تصغیر بر اسامی خاص مردان اعمال می‌شود، همخوان شماره یک و واکه دوم و همخوان شماره سه حفظ شده و سپس پسوند /-a/ به آن اضافه شده و مابقی همخوان‌ها و واکه‌های واژه حذف می‌شوند. کلمه /ابراهیم/ در زبان کردی به دو صورت [ʔibra:him] و [bɪra:ʔim] استفاده می‌شود. همان‌گونه که در مثال‌های بالا می‌بینید، با قرار دادن هر یک از آنها به عنوان پایه و اعمال فرایند تصغیر، دو اسم متفاوت به دست می‌آید. البته در مورد مثال دوم از ستون (ب) بین /b/ و /r/ یک واکه نامحسوس وجود دارد که با قرار گرفتن آن در ساخت بنیادی اسامی مصغر CV. CV مشخص می‌شود که بین /b/ و /l/ در مثال دوم و بین /m/ و /k/ در مثال اول از ستون (الف) یک واکه نامحسوس وجود دارد که بعد از اعمال فرایند تصغیر به عنوان هجای اول اسم مصغر انتخاب می‌شود. البته /r/ در مثال دوم از ستون (ب) تحت فرایند همگونی تبدیل به /l/ شده است. در نهایت اسم ساخته شده دارای ساخت هجایی CV. CV است.

اکنون به محدودیت‌های حاکم بر فرایند تصغیر در زبان کردی می‌پردازیم. این محدودیت‌ها را به لحاظ محدودیت‌های نشان‌داری و پایایی و همچنین در رابطه با محدودیت‌های حاکم بر نوع هجابندی مربوط به اسامی خاص بررسی می‌کنیم. در تحلیل این پدیده مشخص می‌شود که نوع مصغرسازی نیز مانند زبان‌های دیگر، به شدت وابسته به ساخت هجایی و محدودیت‌های حاکم بر ساخت هجاست. دو مثال زیر را در نظر بگیرید:

(۱۵) Fathola: → Fa tho ɭa: → Fa t/a/

ب) ɟara:fat → ɟa ra: fat → ɟa r/ê/

دقت در مثال‌های بالا مشخص می‌کند که کلمه اول از سه هجای CVC.CVC.CV و کلمه دوم از سه هجای CV.CV.CVC تشکیل شده‌اند. همان‌گونه که گفتیم واژه‌هایی که تحت فرایند تصغیر قرار می‌گیرند به دو هجای CV تقلیل می‌یابند و صورت نهایی همه آن‌ها شامل دو هجای بهینه CV است. در واژه مصغر (الف) هجای اول CV از همخوان و واکه اول کلمه انتخاب شده و همخوان دوم هم از پایانه هجای اول کلمه اصلی به اضافه واکه درج شده /a/ به عنوان هجای دوم کلمه مصغر انتخاب شده است. در مثال (ب) نیز همخوان و واکه اولی به عنوان هجای اول واژه مصغر اخذ شده و آغاز هجای دوم همخوان بعدی است که همراه با واکه درج شده /e/ هجای دوم اسم مصغر را تشکیل می‌دهند.

بدیهی‌ترین محدودیت‌های نقض‌پذیر در دو مثال بالا دو محدودیت پایایی MAX, DEP هستند که به‌خاطر حذف همخوان‌ها و واکه‌های انتهایی واژه پایه و همچنین به‌خاطر درج واکه پسوندی /-a/ و /-e/ به پایان کلمه مصغر نقض می‌شوند. محدودیت اول محدودیت MAX است و محدودیت دوم که مربوط به درج است محدودیت DEP است، اما دو محدودیت مربوط به ساخت هجایی، که در کلمات مصغر همه زبان‌ها غیر قابل نقض است: محدودیت وجود آغاز Onset و محدودیت عدم پایانه No-coda هستند. هیچ کلمه مصغری نباید فاقد آغاز و دارای پایانه باشد، در غیر این صورت اسم ساخته شده غیر قابل قبول خواهد بود. تابلوی (۱۶) صورت بهینه اسم مصغر «فتح الله» را در زبان کردی با استفاده از این چهار محدودیت نشان می‌دهد.

تابلوی (۱۶) صورت بهینه اسم مصغر «فتح الله» در زبان کردی

fathola:	onset	No-coda	DEP	MAX
fa.ta			*a	**** hoɭa
fat.ha		*!	*	**** oɭa:
a.ta	*!		*	***** fhɭoɭa:

لذا نقض دو محدودیت آغاز و پایانه باعث می‌شود که دیگر کلمه مصغر نباشد و به لحاظ معیارهای قابل قبول، مصغر پنداشته نشود؛ اما نقض دو محدودیت پایایی خللی در مصغر بودن این اسم‌ها ایجاد نمی‌کند. حال به صورت بهینه اسم مصغر «شرافت» می‌پردازیم، تابلوی ۱۷.

تابلوی (۱۷) صورت بهینه اسم مصغر «شرافت»

Jara:fat	onset	No-coda	DEP	MAX
ʃa.re			* e	* afat
ʃar.fe		*!	* e	** at
a.re	*!		* e	**** ʃfat

تاکنون با بررسی این چهار محدودیت می‌توان سلسله مراتب بین آنها را این‌گونه ترسیم کرد:

Onset, no- coda >> DEP >> MAX

حال به محدودیت آغاز و پایانه پیچیده در اسامی مصغر می‌پردازیم. در هیچ یک از مثال‌های مطرح شده، اسمی با آغاز پیچیده دیده نمی‌شود و همان‌گونه که در بحث هجا در زبان کردی بیان کردیم، در ساخت‌های با دو آغاز، همخوان دوم فقط می‌تواند نیم واکه‌های /j/ و /w/ باشد و دیگر همخوان‌ها نمی‌توانند در این جایگاه قرار بگیرند؛ به همین دلیل، اسامی معدودی مثل /swan/، /dʒwan/، /dʒwana/ وجود دارند که تحت این فرایند خاص قرار نمی‌گیرند. تابلوی (۱۸) مربوط به تابلوی بهینه اسم مصغر «ابراهیم» در زبان کردی است.

تابلوی (۱۸) صورت بهینه اسم مصغر «ابراهیم» در زبان کردی

ʔ(i)bra:ʔim	onset	No-coda	*Complex ^{onset}	DEP	MAX
bɪla				** la	**** a:ʔim
ɪla	*!			** la	***** ba:ʔim
bɪla:r		*!		* l	*** ʔim
bla:ra			*!	*** laɪ	**** a:ʔim

تابلو بالا نشان می‌دهد که کلمه b(i)ra:ʔim هم تحت تأثیر همین فرایند است و چون تمام اسامی مصغر شده دو هجایی هستند، پس bila هم دو هجایی بوده و بین b و l واجی نامحسوس وجود دارد.

بدین ترتیب، مشخص می‌شود که محدودیت آغاز پیچیده در اسم مصغر دخیل است. در این فرایند، محدودیت پایانه پیچیده نیز نقض ناپذیر است و نمی‌توان واژه مصغری یافت که پایانه پیچیده داشته باشد. این مسئله را می‌توان در تابلوی (۱۹) در مورد اسم مصغر (l) برائیم مشاهده کرد. لازم به ذکر است که اسم /براهیم/ در زبان کردی دو اسم مصغر دارد.

تابلوی (۱۹) صورت بهینه اسم مصغر «ابراهیم» در زبان کردی

ʔibra:him	onset	No-coda	*Complex ^{coda}	DEP	MAX
ʔiba				*	***** ra:him
i.ba	*!			*	***** ʔra:him
ʔi.bar		*!		*	**** a:him
ʔibr.ha		*	*!	*	** im

بر اساس این مثال‌ها مشخص می‌شود که محدودیت‌های onset، No-coda و complex^{coda} نقض ناپذیر بوده ولی محدودیت‌های پایایی DEP و MAX را می‌توان نقض کرد. بدین ترتیب، می‌توان رده‌بندی محدودیت‌ها را تا این مرحله به صورت زیر مشخص کرد:

Onset, No-coda, *Complex^{coda}, *Complex^{onset} >> DEP >> MAX

بنابراین، مشاهده می‌شود که در فرایند تصغیر نظام هجایی اسم دوباره طراحی شده و براساس بهینه‌ترین نوع هجا، هجابندی می‌شود.

دو محدودیت مهم دیگر در فرایند تصغیر در زبان کردی، لنگراندازی چپ و لنگراندازی راست است. در همه موارد فرایند تصغیر طرف چپ واژه اصلی را حفظ می‌کند؛ در نتیجه، سمت واژه کلمه مصغر با سمت چپ واژه اصلی منطبق است. اما این مورد در سمت راست واژه صدق نمی‌کند و سمت راست واژه مصغر با سمت راست واژه اصلی مطابقت ندارد. همین امر سلسله مراتب دیگری از محدودیت‌های حاکم بر این اسامی را مطرح می‌کند:

Left-anchoring >> Right anchoring

یعنی اگر هر اسمی تحت این فرایند قرار گرفت، حتما باید سمت چپ اسم مصغر با سمت چپ واژه اصلی مطابقت داشته باشد؛ این امر در مورد همه اسمی مصغر صادق است و تخطی از آن باعث نا دستوری شدن کلمه می‌گردد. تابلوی (۲۰) اسم مصغر «فریدون» را نشان می‌دهد.

تابلوی (۲۰) صورت بهینه اسم مصغر «فریدون» در زبان کردی

farajdun	onset	no-coda	L.anchor	R.anchor	DEP	MAX
fa.ra				*		**** jdun
ra-ja			*!		* a	***** fa.dun
a.ra	*!		*	*	* a	***** f.jdun
fa.raj		*!		*		*** dun

در این تابلو مشاهده می‌شود که محدودیت L-anchor نیز غیر قابل نقض بوده و نقض شدن آن در واژه باعث نادرستی شدن می‌شود و این محدودیت بر محدودیت‌های R-anchor، MAX و DEP نیز تسلط دارد. این محدودیت در تمامی موارد صادق است و حوزه تسلط آن در همه موارد دیده می‌شود؛ البته، در نمونه‌های جمع‌آوری شده یک اسم مصغر استثنا برای اسم «محمد» دیده می‌شود که محدودیت L-anchor را نقض می‌کند.

Mohammad → ha. ma (۲۱) «محمد»

با دقت در کلمه بالا مشخص می‌شود که محدودیت L-anchor نقض شده است، اما محدودیت‌های onset و no-coda نقض نشده‌اند و همین امر نشان می‌دهد که سلسله مراتب آنها تا بدین جا به صورت زیر است :

Onset, no-coda, complex^{coda}, complex^{onset} >> left-anchoring >> right-anchoring >> DEP >> MAX

اما سوال اساسی این است که چرا در این اسم، محدودیت لنگراندازی سمت چپ نقض شده است. با دقت به نمونه‌ها مشخص می‌شود که در همه آنها اولین واکه [افتاده] است، یعنی واکه هجای اول /a/ یا /a:/ بوده که هر دو واکه‌هایی افتاده‌اند. اما در مثال (۲۱) واکه اول واکه

میانی پسین /o/ است. مشخصه‌های ارتفاع زبان در زبان کردی نیز، مانند زبان فارسی (بی جن خان، ۹۶:۱۳۸۴) برحسب میزان نشان‌داری به صورت زیر است.

$$[+high] > [+low] > mid \quad (22)$$

بر حسب این محدودیت، واکه میانی نشان‌دارترین واکه به لحاظ ارتفاع زبان است. چون انتخاب واکه افتاده /a/ در هجای دوم کلمه اصلی از /a:/ در هجای اول کلمه بهینه‌تر است، لذا بخاطر این محدودیت نشان‌داری، کلمه به صورت [ha.ma] ظاهر شده و محدودیت نشان‌داری (۲۲) بر محدودیت لنگراندازی از سمت چپ حاکم است و به همین علت کلمه بعد از هجای دوم تحت این فرایند قرار می‌گیرد. بنابراین نباید در اسم‌های مصغر، واکه هجای اول میانی باشد. محدودیت (۲۲) پیش‌بینی می‌کند که اگر واکه اول افراشته نیز باشد، بهینه است. این پیش‌بینی درست است و موردی از آن در مثال قبلی ?iba مشاهده شد.

$$?ib.ra:.him \rightarrow ?i.ba \quad (23)$$

چون ارتفاع بالا بی‌نشان است، لذا لنگراندازی از سمت چپ شروع شده است. ولی واکه نشان‌دار متوسط نمی‌تواند در هسته هجای اول اسم مصغر بیاید. این مسئله به صورت محدودیت زیر مطرح می‌شود:

$$*mid \quad (24) \quad \text{واکه متوسط نباید در هسته هجای اول اسم مصغر بیاید}$$

بنابراین میانی نبودن محدودیت نشان‌داری دیگری است که حاکم بر فرایند تصغیر در اسامی خاص در زبان کردی است و مثل محدودیت آغاز و عدم پایانه غیر قابل نقض است. تابلو (۲۵) در مورد مثال (۲۱) است.

تابلوی (۲۵) صورت بهینه اسم مصغر «محمد» در زبان کردی

mohamma d	onset	no-coda	*Compl ^{coda}	*Mid- vowel nucles	l.anchor	r.anchor	DEP	MAX
o.ha	*!			*	*	*		***** m.mmad
ham.ma		*!			*	*		** mo.ad
mo.ha				*!		*		***** mm.ad
ha.ma					*	*		*** mo.md

همان‌گونه که مشاهده می‌شود گزینه آخر با اینکه محدودیت‌های left-anchor و anchor right- و MAX را نقض کرده است، اما باز هم گزینه بهینه است و گزینه‌های دیگر به دلیل نقض محدودیت‌های نشاننداری واکه متوسط و دیگر محدودیت‌ها نادرستی شده‌اند. در اینجا نیز با محدودیت خدشه ناپذیری مثل mid*-vowel nuc روبرو هستیم که بر محدودیت left-anchor غلبه دارد. بدین ترتیب، می‌توان سلسله مراتب محدودیت‌ها را در فرایند تصغیر در زبان کردی به صورت زیر نشان داد:

Onset, *coda, *mid-vowel nuc, *complex^{coda}, *complex^{onset} >> left-anchoring >> right-anchoring >> MAX >> DEP

۷. نتیجه‌گیری

در این پژوهش، با تحلیل و بررسی نمونه‌های اسم مصغر زبان کردی در چارچوب بهینگی نتایجی به شرح زیر به دست آمد: فرایند تصغیر در این زبان مانند دیگر زبان‌ها در راستای تولید بهینه‌ترین نوع ساخت هجا عمل می‌کند و محدودیت‌های حاکم بر این فرایند به شدت وابسته به محدودیت‌های حاکم بر ساخت هجا است. در زبان کردی فرایند تصغیر غالباً به وسیله لنگراندازی از طرف چپ کلمه اصلی شکل می‌گیرد. تنها در یک مورد استثنایی محدودیت نشاننداری واکه میانی بر آن غلبه داشت. در کل این فرایند بهینه‌ترین نوع ساخت هجایی را تولید می‌کند که در صورت حاکم بودن نوعی رابطه مبتنی بر صمیمیت بین دو طرف گفتگو به کار می‌رود. نکته جانبی بسیار مهم در خصوص خوشه‌های آغازین زبان کردی که از رهگذر

بررسی اسم مصغر در این زبان به دست آمد، این است که در زبان کردی خوشه آغازین (جز در موارد معدود) وجود ندارد و یک واکه بسیار کوتاه نامحسوس وجود دارد که در اسم مصغر خود را بیشتر نشان می‌دهد و بین دو همخوان آغازی فاصله می‌اندازد.

کتابنامه

- بی‌جن‌خان، محمود (۱۳۸۶). *واج‌شناسی: نظریه بهینگی*. تهران: انتشارات سمت.
- رخزادی، علی (۱۳۹۰). *آواشناسی و دستور زبان کردی*. سنج: انتشارات کردستان.
- علی‌نژاد، بتول و زاهدی، محمد صدیق (۱۳۸۹). تحلیل مورایی کشش جبرانی واکه در گویش کردی سورانی. *دوفصلنامه علمی-پژوهشی دانشگاه اصفهان*. سال اول- شماره اول، پاییز و زمستان ۱۳۸۸، صص ۴۶-۲۷.
- کریمی‌دوستان، غلامحسین (۱۳۸۱). ساختمان هجا در زبان کردی. *مجله ادبیات و علوم انسانی دانشگاه فردوسی مشهد*. صص ۲۳۵-۲۴۸.
- کلباسی، ایران (۱۳۶۴). *گویش کردی مهاباد*. تهران: موسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی.
- Alber, B. (2009). The Foot in Truncation, *CUNY Conference on the Foot*. 15th-17th of January, 1-8.
- Chomsky, N. & Halle, M. (1968). *The Sound Pattern of English*, New York: Harper & Row publisher.
- Dekker, J., Vandekeewyl, F., & VandeWejer, J. (2000). *Optimality Theory: Phonology, Syntax and Acquisition*. Oxford: Oxford University Press.
- Hong, S. H. (2006). Quantative Analysis of English Hypocoristics: Well-Formedness and Phonological Complexity. *Studies in Phonetics, Phonology and Morphology*, 211-299.
- Kager, R. (1999). *Optimality Theory*, Cambridge: Cambridge University Press.
- Kenstowicz, M. (1994) *Phonology in Generative Grammar*, Oxford: Wiley-Blackwell Publishing.
- Lipski, J. (1995). Spanish Hypocoristics, Towards a Unified Prosodic Analysis, *Hispanic Linguistics*, 387-434.
- McCarthy, J. (2008). *Doing Optimality Theory: Applying theory to Data*. Oxford: Wiley-Blackwell.
- Nelson, N. (1988). Mixed Anchoring in French Hypocoristic Formation. *Working Papers from Rutgers University*, 188-199.
- Prince, A. & Smolensky, P. (1993). *Optimality Theory: Constraint Interaction in Generative Grammar*, MIT press.

دستوری‌شدن واژه‌بست‌های مفعولی زبان فارسی همگام با تحول تاریخی نظام واژه‌بستی آن با استناد به داده‌های گویش مزینانی

چکیده

ضمایر پی‌بستی گویش مزینانی (سبزوار-خراسان رضوی)، به عنوان یکی از موضوع‌های درونی فعل، در مجاورت بلافصل فعل جمله، غالباً پیش، و در صورت نبود میزبان مجاز، پس از آن قرار گرفته و بر خلاف گونه معیار نقش‌های نحوی بیشتری ایفا می‌کنند. نتایج این تحقیق توصیفی تطبیقی نشان داد که میزبان مجاز، بایستی درون گروه فعلی و عضوی از سازه‌های اجباری آن یعنی مفعول مستقیم، مفعول غیر مستقیم و یا گروه حرف‌اضافه‌ای باشد. میزبان‌های مجاز دیگر در این حوزه عبارتند از: تکواژ امر، تکواژ نفی، تکواژ نهی، ستاک گذشته، تکواژنمود ماضی نقلی، شناسهٔ فاعلی، صفت مفعولی در ساخت فعل ماضی بعید، جزء اسمی یا وصفی فعل مرکب، ضمایر پرسشی جایگزین مفعول، و فعل امر. بررسی تطبیقی این تحقیق حاکی از وضعیت بینابینی نظام واژه‌بستی ضمیری این گویش نسبت به فارسی نو قدیم و معاصر بوده و نتایج زیر را در پی داشت: الف) تأیید لحاظ کردن فرایند بازتحلیل به عنوان عاملی مهم در تحول نظام واژه‌بستی فارسی که در پیشینه مطرح شده، ب) تأیید فرضیه‌های قرارداداشتن این ضمیری‌ها در جریان دستوری‌شدن طبق اصل شفافیت نقشی و تبدیل به وند مطابقه‌ی مفعولی، ج) تأکید بر مفروض داشتن مراحل گذار در مسیر تحول از فارسی باستان به میانه و یا از فارسی میانه به فارسی نو قدیم؛

کلیدواژه‌ها: گویش مزینانی؛ نظام واژه‌بستی؛ دستوری‌شدن؛ فارسی نو قدیم؛ فارسی معیار

۱. مقدمه

یکی از مهم‌ترین عرصه‌هایی که تاکنون موجب ماندگاری و قوام بسیاری از گویش‌های محلی بوده، تکلم به آنها در پایگاه خانواده است. به دلایل اجتماعی و فرهنگی و نیز فراگیرشدن

تاریخ دریافت: ۱۳۹۵/۷/۹ تاریخ پذیرش: ۱۳۹۶/۶/۲۲

1. ab-mazinani@stu.um.ac.ir

پست الکترونیکی:

کاربرد رسانه‌های ارتباط جمعی، به تدریج، گونه‌ی معیار هر زبان، خانواده یعنی مهم‌ترین سنگر ماندگاری گویش‌های محلی را از آن خود کرده و جایگزین آنها می‌شود. مزینان، مرکز دهستانی به همین نام، از زیرمجموعه‌های شهرستان سبزوار، خراسان رضوی بوده، و در حاشیه‌ی محور سبزوار- شاهرود و تقریباً ۱۰ کیلومتری مرز مشترک استان‌های خراسان و سمنان واقع است؛ با حضور نام این شهرک در فهرست شهرها و آبادی‌های موصوف در کتاب حدودالعالم^۱ به شرح زیر، می‌توان برای آن از قدمتی ورای ۱۵۰۰ سال یقین حاصل کرد: "مزینان و بهمن‌آباد^۲، دو شهرک است خرد، بر راه ری و اندر وی کشت و زرع بسیار است" (ستوده، ۱۳۶۲: ۸۹). طبق سرشماری مرکز آمار ایران در سال ۱۳۸۵، جمعیت افراد ساکن در این دهستان حدود هشت هزار نفر می‌باشد.

گویش فارسی مردمان این دیار کهن، نیز از قاعده‌ی فوق مستثنی نبوده و از جنبه‌های متنوع نحوی، ساخت‌واژی و واج‌شناختی قابل بررسی است؛ از جمله‌ی این موارد، نظام ضمائر شخصی و واژه‌بستی^۳ این گویش را می‌توان حائز اهمیت دانست؛ از این رو، انجام این تحقیق که به نحوی در ادامه‌ی پایان‌نامه‌ی مزینانی (۱۳۸۷) و مقاله‌ی مزینانی، کامبوزیا، و گلفام (۱۳۹۴)، به عنوان پژوهش‌های گویش‌محور، و مقاله‌ی مزینانی و شریفی (۱۳۹۴) محسوب می‌شود به چند دلیل ضروری به نظر می‌رسد: از یک سو، با انجام و ثبت چنین پژوهش‌هایی می‌توان گویش‌ها را از نابودی کامل حفظ کرده و در مطالعات تاریخی-تطبیقی زبان فارسی و بررسی صحت و سقم دستور زبان‌های باستانی از آنها استفاده کرد؛ از سوی دیگر، پژوهش‌هایی که با محوریت بررسی انواع واژه‌بست‌ها^۴ از جمله واژه‌بست‌های ضمیری صورت می‌گیرد برای تدوین نظریه‌ی ساخت‌واژی جامع اهمیت خاصی دارد.

اسپنسر (۱۹۹۱: ۳۵۰) نیز دلایل زیر را درمورد لزوم شناخت ماهیت واژه‌بست‌ها از سوی ساخت‌واژه‌شناسان بیان می‌کند: اولاً، شناخت این عناصر به منظور ارائه‌ی یک نظریه‌ی جامع در حوزه‌ی ساخت‌واژه‌ی تصریفی لازم است. بنابراین، نظام واژه‌بستی باید حد و مرزهای خود

۱. سال نگارش این کتاب ۳۷۲ هجری قمری است و مؤلف آن نامعلوم.

۲. روستایی قدیمی در سه کیلومتری مزینان

3. Clitic Person Pronouns

4. Clitics

را از نظام تصریفی جدا کند. ثانیاً، شناخت ماهیت واژه بودن^۱، تا حدی به تعریف واژه بست ها بستگی دارد. ثالثاً، بسیاری از مشاجراتی که در پیشینه ی پژوهشی نحو به چشم می خورد، به ماهیت واژه بست های ضمیری در زبان های مثل فرانسوی، ایتالیایی و عبری مربوط بوده است. برخی می گویند که واژه بست ها را بایستی به عنوان انواع رو به زوال ضمائر مدنظر قرارداد و لازم است رفتارشان را در وهله ی اول از چشم انداز نحوی نگریست. دیگران بررسی اقناع کننده ویژگی نحوی آنها را مستلزم توجه به تعامل ساختواژه و نحو می دانند.

موارد و دلایل فوق سبب شده که در زمینه ی شناسایی، نام گذاری، توصیف همزمانی در زمانی و تبیین صرفی- نحوی واژه بست های زبان فارسی، بویژه ضمیری ها، بررسی های متعددی صورت گیرد که از بین آنها می توان به جهان پناه (۱۳۸۰)، راسخ مهند (۱۳۸۴، ۱۳۸۶، ۱۳۸۷، ۱۳۸۹)، مفیدی (۱۳۸۶)، حق بین و فشندکی (۱۳۹۰)، زاهدی و همکاران (۱۳۹۱)، مزینانی و همکاران (۱۳۹۲)، مزینانی و شریفی (۱۳۹۴) و بهرامی و رضایی (۱۳۹۲) اشاره کرد که به نتایج هر یک به اختصار در بخش ۳-۳ اشاره خواهد شد.

۲. طرح مسأله

همانند گونه ی فارسی معیار و زبان های ایرانی میانه ی غربی، نظام ضمائر شخصی گویش مزینانی نیز دارای دو صورت آزاد و پی بستی است. ضمائر شخصی آزاد این گویش مَن (و نیز te)، او، ما، شما، و اوانامی باشند که به لحاظ نقش نحوی کاملاً با ضمائر شخصی گونه ی فارسی معیار یکسان هستند و در نقش های نحوی فاعل، مفعول مستقیم، مفعول حرف اضافه، و مضاف الیه به کار می روند (مزینانی، ۱۳۸۷: ۱۱-۱۲). برخلاف رفتار ضمائر شخصی آزاد، توزیع صورت پی بستی این ضمائر در گویش مزینانی با گونه ی فارسی معیار متفاوت است و این عناصر نقش های نحوی گسترده تری را ایفا می کنند. به عنوان مثال، برخلاف گونه ی فارسی معیار، پیوند ضمائر شخصی پی بستی در گویش مزینانی با تکواژ های نفی و نهی و ضمیر پرسشی، مجاز محسوب می شود. جملات زیرمبین این مسأله است:

نبردمش (نش بردم) na=\$bord-om.

čand=et va-stond-en?

1. Word-Hood

۲. چنانچه این ساخت ها در گونه ی نوشتاری معیار، مجاز می بود به شکل جملات داخل پرانتز ادا می شدند.

چقدر ازت گرفتند؟ (چندت بستاندند) [مأخوذ از مزینانی، ۱۳۸۷: ۱۲، ساخت 3d]

همان‌گونه که از مثال‌ها پیداست، ضمیرپی‌بستی در جمله‌ی (1) در حالت مفعول مستقیم به تکواژ نفی *na* و در جمله‌ی (2) ضمیرپی‌بستی *et* در حالت ازی^۱ به ضمیر پرسشی *čand* پیوسته است و بیانگر این مطلب است که این عناصر در گویش مزینانی نقش‌های نحوی گسترده‌تری را ایفا می‌کنند. اگرچه ضمائر واژه‌بستی گویش فارسی مزینانی در پژوهش‌های گذشته به کفایت بررسی شده، اما، باتوجه به این که به نظر می‌رسد نظام واژه‌بستی این گویش، از نظر تحول ساختاری/رده‌شناختی یک مرحله قبل از وضعیت کنونی زبان معیار را نشان می‌دهند، بررسی تطبیقی آن با سایر مقاطع زبان فارسی بویژه گونه معیار و فارسی نو قدیم ضروری است. در این راستا، سؤالات اصلی این تحقیق توصیفی تطبیقی به شرح زیر است:

- ضمائر شخصی پی‌بستی در گویش مزینانی تابع کدام نظام واژه‌بستی می‌باشند؟
- چه وجوه اشتراک و افتراقی بین رفتار ضمائر مذکور در این گویش و نظیرشان در گونه‌ی معیار فارسی و دوره‌های پیش از آن وجود دارد؟
- پاسخ سؤال دوم تحقیق، چه نتایج و پیامدهای نظری/زبان‌شناختی در برخواهد داشت؟

۳. روش تحقیق

در این تحقیق توصیفی تطبیقی، علاوه بر استفاده از نتایج پژوهش‌های مزینانی (۱۳۸۷) و مزینانی، کامبوزیا، و گلغام (۱۳۹۴)، و مزیت بومی بودن یکی از نگارندگان، حدود ۳۰۰ جمله‌ی گویش مزینانی، به دست آمده از مصاحبه، مورد بررسی قرار گرفته و از این تعداد، حدود ۳۰ جمله، با الفبای آی پی ای^۲، در این مقاله ثبت شده است. سپس، با استناد به نتایج تحقیقات پیشین، بین نظام واژه‌بستی ضمیری این گویش و فارسی نو قدیم و معاصر مقایسه صورت گرفته است.

1. Ablative Case
2. APA

۴. پیشینه‌ی تحقیق

از آنجاکه ضمایر شخصی پیوستی گویش مزینانی در رده‌ی واژه‌بست‌های ضمیری قرار می‌گیرند، لازم است قبل از پرداختن به مسأله‌های فوق، پیشینه‌ی پژوهشی مرتبط با تعریف و نام‌گذاری واژه‌بست‌ها، به طور عام، و واژه‌بست‌های ضمیری، به طور خاص، به اختصار ارائه گردد.

۴. ۱. تعریف واژه‌بست و نامگذاری آن

زوئیکی (۱۹۹۴) در تعریف واژه‌بست می‌نویسد: اغلب زبان‌ها دارای عنا صری هستند که برخی از ویژگی‌های خاص واژه‌های مستقل و برخی از ویژگی‌های خاص وندها را دارند. این عناصر ویژگی واژه‌ی مستقل را دارند از این لحاظ که می‌توانند مانند سازه‌های نحوی تک واژه‌ای^۱ به عنوان هسته یا موضوع عمل کنند یا در درون گروه به عنوان توصیف‌گر ایفای نقش کنند؛ اما از این جهت که به واژه‌ی مجاور وابسته هستند، ویژگی وندها را دارند.

به لحاظ زبان‌شناختی، واژه‌بست‌ها به شیوه‌های مختلفی طبقه‌بندی یا نام‌گذاری شده‌اند که در ادامه به چند مورد اشاره خواهد شد. زوئیکی (۱۹۷۷: ۳-۷) واژه‌بست‌ها را در سه گروه ساده (مانند صورت واژه‌بستی "را" یعنی "—" در زبان فارسی)، ویژه (مانند واژه‌بست‌های ضمیری زبان فارسی و عربی) و واژه‌های مقید (مانند کسره اضافه فارسی و تکواژ بیان مالکیت در انگلیسی) طبقه‌بندی کرده؛ اما وی در رده‌بندی اولیه خود، توصیف منسجم و یکپارچه‌ای ارائه نمی‌دهد. طبقه‌بندی او معیارهای صریحی برای شناخت ماهیت واژه‌بست‌ها معرفی نمی‌کند؛ این کار نسبتاً یک طبقه‌بندی تشریحی و اساساً پیش‌نظریه‌ای است. زوئیکی در کارهای بعدی خود (۱۹۸۵، ۱۹۹۴) تلاش کرده است تا یک طبقه‌بندی کامل‌تر و برانگیزاننده‌تر ارائه کند. وی در مقاله‌ی ۱۹۸۵ خود بین ادات^۲ (فعلی، قیدی یا مصدری)^۳ و واژه‌بست‌ها تمایز قائل شده و در بررسی بعدی (۱۹۹۴) در پی تشخیص واژه‌بست‌ها از مقوله‌های دیگر، بخصوص، واژه‌های آزاد و وندهای تصریفی بوده‌است.

۱. منظور از این سازه‌ها عناصری هستند که هسته و فراکن پیشینه‌ی آنها برهم منطبق است.

2. Particles

۳. ادات فعلی مانند حرف اضافه‌ی up در عبارت فعلی give up؛ ادات قیدی مانند only و even؛ ادات مصدری مانند to در زبان انگلیسی. زوئیکی (۱۹۸۵) می‌افزاید که ادات ممکن است وند، واژه‌بست و یا واژه‌ی مستقل باشند.

زوئیکی و پالوم (۱۹۸۳) در مقاله‌ای مشترک به منظور ایجاد تمایز بین دو نوع تکواژ مقید یعنی وندهای تصریفی و واژه‌بست‌ها که به واژه‌های آزاد می‌پیوندند و در بسیاری از زبانها یافت می‌شوند، شش معیار به شرح زیر پیشنهاد می‌کنند:

معیار ۱) واژه‌بست‌ها در انتخاب میزبان خود حساسیت کمتری بروز می‌دهند، ولی وندها در گزینش ستاک خود فوق‌العاده سخت‌گیر هستند (۵۰۳). معیار اول بدین معناست که واژه‌بست‌ها می‌توانند تقریباً به واژه‌هایی از هر مقوله متصل شوند؛ در مقابل، وندهای تصریفی کاملاً گزینشی عمل می‌کنند. تکواژ جمع s- تنها به ستاک‌های اسمی، تکواژ گذشته ed- به ستاک‌های فعلی، تکواژ برترین ساز est- تنها به ستاک‌های صفتی می‌پیوندند (۵۰۴).

معیار ۲) وجود خلاءهای قراردادی^۱ در ترکیب‌های "ستاک^۲ + تکواژ مقید"، بیشتر ویژگی واژه‌های دارای وند است تا ویژگی گروه‌های واژه‌بستی (۵۰۴). در زبان انگلیسی اغلب اسامی قابل شمارش صورت جمع دارند که معمولاً با افزودن پسوند جمع s- به دست می‌آید ولی بدون هیچ دلیل آشکاری، یکی دو مورد، مانند Deer و Sheep صورت جمع ندارند و تکواژ جمع به آنها نمی‌پیوندد. چنین خلاء‌هایی در ترکیب‌های "میزبان^۳ + واژه‌بست" دیده نمی‌شود (کاتامبا، ۱۹۹۳: ۲۴۷).

معیار ۳) ویژگی‌های منحصربه‌فرد ساخت‌واژی از جمله وجود بی‌قاعدگی‌ها، بیشتر ویژگی ترکیب‌های ونددار است تا گروه‌های واژه‌بستی. این معیار نشانگر این مطلب است که ترکیب یک وند خاص با یک ستاک ممکن است نتایج واژواجی منحصربه‌فرد به بار آورد؛ حال آن‌که، واژه‌بست‌افزایی قاعده‌مند عمل می‌کند (مثلاً، foot و صورت بی‌قاعده جمع آن feet). (زوئیکی و پالوم، ۱۹۸۳: ۵۰۴)

معیار ۴) ویژگی‌های منحصربه‌فرد معنایی بیشتر در واژه‌های دارای وند دیده می‌شود و نه در گروه‌های واژه‌بستی: زوئیکی و پالوم (۵) معتقدند که معنای ترکیب "ستاک + وند" همیشه معنای اجزاء آن نیست. از نظر آنها واژه‌ی last به لحاظ ریشه شناختی، صورت عالی صفت late محسوب می‌شود. ترکیب "last word" به معنای "آخرین کلمه" است و نه "آخرترین کلمه".

1. Arbitrary Gaps
2. Stem
3. Host

معیار ۵) قواعد نحوی فقط می‌توانند واژه‌های دارای وند را تحت تاثیر قرار دهند ولی توان تاثیرگذاری بر ترکیب "میزبان + واژه‌بست" را ندارند. با توجه به این معیار هیچ قاعده‌ی نحوی نمی‌تواند بر ترکیب‌های I've و she's تاثیر بگذارد. اما اسامی، افعال، صفات و قیدهای ونددار (یا تصریف شده)، بوسیله‌ی قواعد نحوی همچون یک واحد تلقی می‌شوند.

معیار ۶) واژه‌بست‌ها در ترکیب‌هایی مانند "میزبان + واژه‌بست + واژه‌بست" نیز ظاهر می‌شوند، اما وندها چنین نیستند (۵۰۴). (مثال از فارسی: کتاب=م=و - کتابم رو - کجا بردی؟)

۴. ۲. نظام‌های واژه‌بستی

از این منظر که واژه‌بست‌ها در چه مقوله‌ی نحوی قرار می‌گیرند، به آنها نام‌های دیگری همچون واژه‌بست‌های ضمیری و واژه‌بست‌های قیدی داده شده‌است. با وجود این، واژه‌بست‌هایی که به نحوی با جایگاه‌های موضوعی در ارتباط هستند با توجه به جایگاهی که در جمله اشغال کرده شناخته می‌شوند و نام‌های متفاوتی همچون "جایگاه دوم" و "فعلی" به آنها اطلاق شده‌است؛ واژه‌بست‌هایی که جایگاه شماره‌ی دو را در بند یا جمله اشغال کنند، به هر مقوله‌ای که تعلق داشته باشند با عنوان واژه‌بست‌های جایگاه دوم نامیده می‌شوند (مزینانی، کامبوزیا، و گلفام، ۱۳۹۴). هالپرن (۱۹۹۵) اولین بخش کتاب خود را به تفصیل به واژه‌بست‌های جایگاه دوم اختصاص داده است. وی با توجه به اینکه این واژه‌بست‌ها به اولین کلمه یا اولین سازه‌ی نحوی جمله پیوسته‌اند، آنها را به دو گروه تقسیم می‌کند. در این راستا هالپرن (ص، ۱۵-۱۶) می‌نویسد که اینها واژه‌بست‌هایی هستند که پس از اولین کلمه‌ی واجی با عنوان کلمه‌ی دوم (2W) ^۱ و یا پس از اولین سازه‌ی نحوی با عنوان دختر دوم (2D) ^۲ واقع می‌شوند. در زبان صرب - کروات هر دو امکان وجود دارد. زبان‌هایی نیز وجود دارند مانند چک ^۳ که واژه‌بست‌ها در آنها همیشه به عنوان دومین دختر جمله (2D) ظاهر می‌شوند در حالی که در زبان یونانی باستان جایگاه واژه‌بست به دومین کلمه‌ی جمله (2W) محدود است.

واژه‌بست‌های فعلی نیز عناصری هستند که به لحاظ ترتیب نحوی بلافاصله پس یا پیش از فعل جمله قرار می‌گیرند و حتی ممکن است به آن متصل نشوند. با توجه به مقاصد توصیفی

-
1. Second Word Position
 2. Second Daughter Position
 3. Czech

و ضرورت تحقیق می‌توان واژه‌بست‌های تابع این نظام را در دو زیرمقوله‌ی پیشافعلی^۱ و پسافعلی^۲ جای داد.

۴.۳. واژه‌بست و دستوری‌شدن

دستوری‌شدن از جمله فرایندهای یکطرفه تحول زبانی است که از پژوهش‌های در زمانی رده شناختی سربرآورده است. طی این فرایند، عناصر آزاد واژگانی در ادوار مختلف تاریخ یک زبان به تدریج متحول شده و در نهایت به عناصر نقشی/دستوری تبدیل می‌شوند؛ دستوری‌شدن فرایندی یکطرفه و چرخه‌ای است؛ به این معنا که تکواژهای دستوری تحت شرایط خاصی از تکواژهای قاموسی نشأت گرفته، سپس، ناپدید گشته، و مجدداً، با تبدیل واژگان جدید به تکواژهای دستوری ظاهر می‌شوند (کرافت، ۱۹۹۹: ۲۵۳). در سیر تحول تاریخی «یاء وحدت» زبان فارسی می‌توان این فرایند را مشاهده کرد: الف) در فارسی باستان -aiwa به معنای «یک»، واژه‌ای مستقل بوده که پایانه‌های صرفی بیانگر حالت به آن می‌پیوسته‌اند. ب) ēw در فارسی میانه بازمانده‌ی -aiwa است که معمولاً پس از موصوف به کار می‌رفته و علت تبدیل آن به واژه‌بست است. ج) «-ی» وحدت در فارسی دری همان ēw فارسی میانه است. نقطه شروع و پایانی این فرایند در فرمول زیر آمده است:

عدد شمارشی «یک» < حرف تعریف نامعین. کرافت (۲۵۴، [51])

به لحاظ تاریخی، واژه‌بست‌های ضمیری نیز عموماً از ضمائر آزاد نشأت گرفته و در نهایت به وندهای تصریفی تبدیل می‌شوند:

ضمیر شخصی مؤکد < ضمیر واژه‌بستی > وند نمایه. کرافت (۲۵۴، [5f])

البته، همبستگی تغییرات واجی، دستوری، و نقشی سبب می‌شود که تقریباً هر نوع تکواژ نقشی از تکواژهای قاموسی متناظر خود پدید آید. کرافت (۲۵۴) ضمن نقل قول چکیده‌ای از رایج‌ترین موارد، فرایند دستوری‌شدن واژه‌بست‌های ضمیری را ذکر کرده که به اقتضا دو مورد آن در بالا نقل شد.

1. Pre-Verbal Clitic System
2. Post-Verbal Clitic System

۴.۴. پیشینه پژوهشی واژه بست های ضمیری زبان فارسی

بررسی های توصیفی تحلیلی پیش گفته را که در زمینه ی واژه بست های ضمیری صورت گرفته می توان به دو گروه کلی همزمانی و در زمانی تقسیم کرد: حیطه ی بررسی ویا نتایج آن دسته از تحقیقات همزمانی که در این بخش ذکر شده عبارتند از جهان پناه (۱۳۸۰)، را سخ مهند (۱۳۸۴، ۱۳۸۶، ۱۳۸۷، ۱۳۸۹)، مزینانی (۱۳۸۷)، حق بین و فشندکی (۱۳۹۰)، زاهدی و همکاران (۱۳۹۱)، و بهرامی و رضایی (۱۳۹۲). خاطر نشان می کند از تحقیقاتی که ارتباط بیشتری با بررسی حاضر دارند به تفصیل بیشتری سخن رانده شده است.

جهان پناه (۱۳۸۰) برای پی بست ضمیری سوم شخص مفرد «ش» که دارای چند کارکرد خاص است و نمی توان آنها را به کل نظام پی بست های ضمیری تعمیم داد، چهار نقش متفاوت ذکر کرده است. یکی از نقش های مذکور، ایفای نقش شناسه ی فاعلی سوم شخص مفرد می باشد (به عنوان مثال، گفتش = او گفت)

راسخ مهند (۱۳۸۴) با چند استدلال، به کارکرد مطابقه ای مفعولی پی بست های ضمیری فارسی قائل شده، در مقاله (۱۳۸۶) به توصیف افعال مرکب پی بستی پرداخته و در کار (۱۳۸۷) خود با معرفی ضمیر تکراری، ساخت هایی را در زبان فارسی بر شمرده که ضمیر تکراری در آنها ظاهر می شود. راسخ مهند (۱۳۸۹)، با مرتبط دانستن تحول جایگاه ظهور واژه بست های فارسی به روند دستوری شدگی، تغییر عقیده می دهد و ساخت های القا کننده ی مطابقه ی مفعولی در زبان فارسی را مصداقی از مضاعف سازی واژه بست^۱ به شمار می آورد.

مزینانی (۱۳۸۷) نیز که پژوهشی همزمانی-در زمانی به شمار می آید، در کنار بررسی ویژگی های بازمانده از پی بست های ضمیری فارسی میانه در گویش [فارسی] مزینانی، با ارایه چند استدلال نحوی، در چارچوب نظریه حاکمیت و مرجع گزینی، مطابقه مفعولی را در زبان فارسی رد می کند. وی (همان: ۹۳-۱۰۱)، با معرفی مضاعف سازی واژه بست در زبان فارسی، از ساخت های ناشی از این فرایند با عنوان ساخت های واژه بست-همزاد یاد می کند.

حق بین و فشندکی (۱۳۹۰)، به معرفی و توصیف ضمیر پوچواژه ای در زبان فارسی می پردازند. زاهدی و همکاران (۱۳۹۱) نیز معتقدند که هر پی بستی که در نقش ضمیر تکراری ظاهر می شود به صورت مشتق در پایه (= در جازایشی) تولید می شود.

بهرامی و رضایی (۱۳۹۲) نیز با استناد به معیارهای رده‌شناختی مطرح در پی تشخیص ماهیت ضمائر پی‌بستی زبان فارسی به عنوان واژه‌بست مفعولی یا نشان مطابقه اند. ایشان پس از ارایه‌ی شواهد و مستندات چنین نتیجه می‌گیرند که این عناصر در زبان فارسی رفتاری دوگانه دارند، با وجود این، می‌توان آنها را واژه‌بست قلمداد کرد؛ زیرا، از مجموع ۱۱ معیار مورد بررسی، این ضمیری‌ها، در ۷ معیار ویژگی واژه‌بست‌ها را داشته و در ۴ معیار دیگر رفتاری نندگونه از خود نشان می‌دهند. ایشان معتقدند این دوگانگی حاکی از آغاز روند تبدیل کامل این عناصر به وند مطابقه‌ی مفعولی است. طبق بررسی ایشان، ضمائر پی‌بستی در موارد زیر کاملاً رفتار واژه‌بستی دارند: (۱) اختیاری بودن در مضاعف‌سازی، (۲) تکیه‌بر نبودن، (۳) دارای ویژگی ارجاعی، (۴) پذیرش میزبان‌های متعدد، (۵) عدم تأثیر جاننداری بر وقوع آن، (۶) محلی نبودن رابطه‌ی آن با اسم هم مرجع، و (۷) امکان رمزگذاری هر دو نوع مفعول مستقیم و غیرمستقیم؛ رفتارهای نندگونه‌ی این عناصر در زبان فارسی نیز به قرار زیر معرفی شده‌است: (۱) سازگاری با خوانش عام، (۲) داشتن سیطره بر دو فعل هم‌پایه، (۳) هم‌آیی با مفعول پرسشواژه‌ای، و (۴) هم‌آیی با مفعول کانونی.

در ادامه‌ی این بخش، نتایج تحقیقات در زمانی مفیدی (۱۳۸۶)، مزینانی و همکاران (۱۳۹۲) و مزینانی و شریفی (۱۳۹۴) ارایه خواهند شد. مفیدی (۱۳۸۶) در مقاله‌ی خود جایگاه ظهور واژه‌بست‌های ضمیری، در سه دوره‌ی زمانی فارسی میانه، فارسی نو قدیم و فارسی نو معاصر را در چهار چوب نظریه‌ی ساختوازی، با رویکرد صورت‌گرا و زایشی مورد بررسی قرار می‌دهد. وی پس از معرفی واژه‌بست‌های جایگاه دوم و فعلی و ارائه‌ی شواهدی مختصر در این راستا، چنین نتیجه می‌گیرد که واژه‌بست‌های ضمیری در زبان فارسی، طی تحول تاریخی خود، از جایگاه دوم جمله به جایگاهی در مجاورت فعل تصریف شده منتقل شده‌اند. این تحول، در واقع تغییر نظام واژه‌بستی زبان از نظام جایگاه دوم به نظام فعلی است.

مزینانی و همکاران (۱۳۹۲) نیز به منظور ریشه‌یابی ضمیرگذاری تکراری^۱ در زبان فارسی معاصر، با فرض موروثی بودن، ساخت‌های حاصل موصولی‌شدگی و مبتداسازی فارسی میانه را در چارچوب نظریه حاکمیت و مرجع‌گزینی بررسی می‌کنند. آنها چنین نتیجه می‌گیرند که "آنچه امروزه در زبان فارسی با عنوان ضمیرگذاری تکراری مشهود است نه محصول

قرض گیری زبانی بلکه میراثی است که طی فرایند نوآوری تدریجی در برهه‌ای از تاریخ این زبان یعنی در فارسی میانه پدید آمده است". پژوهش مزینانی و شریفی (۱۳۹۴) در چارچوب باورهای مطرح در دستور زایشی چامسکی و با هدف توصیف نظام واژه‌بستی ضمیری فارسی و کشف علل تحول آن صورت گرفته است. از جمله نتایج توصیفی کار ایشان چنین است: زبان‌های فارسی باستان و میانه، همانند سایر زبان‌های هندواروپایی باستان از نظام جایگاه دوم تبعیت می‌کرده‌اند؛ در پی حذف نظام حالت‌نشانی ارگتیو، فارسی نو قدیم از هر دو نظام واژه‌بستی مذکور به شرح زیر تبعیت می‌کرده است: واژه‌بست‌ها در این دوره در نقش مفعول افعال متعددی و نیز در حالات به‌ای، برایی و ازی با افعال دو مفعولی از نظام فعلی، تبعیت می‌کرده‌اند؛ البته، کاربرد این عناصر در نظام جایگاه دوم به صورت محدود به نحوی ممکن بوده است که واژه‌بست صرفاً در حالت اضافی به عنوان کلمه دوم به هسته‌ی CP می‌پیوسته و در حالت‌های رایج و به‌ای نیز بدون ایجاد ناپیوستگی سازه‌ای به عنوان دختر دوم به کار می‌رفته است. در نهایت، زبان فارسی معیار، صرف نظر از گویش‌ها، با تقلیل معنادار در حالت‌های نحوی واژه‌بست‌ها، از نظام واژه‌بستی فعلی، ولی از نوع پسافعلی آن، تبعیت می‌کند. بررسی در زمانی ایشان نیز نشان داده که بازتحلیل جایگاه واژه‌بست، مهم‌ترین عامل تحول نظام واژه‌بستی جایگاه دوم به نظام فعلی بوده است؛ در این بررسی، تأثیر تماس با زبان عربی صرفاً به عنوان عامل تسریع کننده‌ی کاربرد الگوهای واژه‌بستی بدیع در زبان معیار شناخته شده است.

۵. پی‌بست‌های ضمیری گویش مزینانی و محل ظهور آنها

ضمایر شخصی پی‌بستی گویش مزینانی با توجه به بافت آوایی، تکواژگونه‌های مختلفی دارند. کاربرد تکواژگونه‌های هر ضمیر پی‌بستی متکی به بافت بوده و با یکدیگر در توزیع تکمیلی می‌باشند:

جدول ۱. تکواژگونه‌های ضمایر شخصی پی‌بستی گویش مزینانی،

شخص / شمار	مفرد	جمع
اول شخص	-m , -om , -me	-ma, -ema(n)
دوم شخص	-t , -et , -te	-ta, -eta(n)
سوم شخص	-š , -eš , -še	-ša, -eša(n)

مأخوذ از مزینانی (۱۳۸۷: ۷۴)

این عناصر را می‌توان از نظر رابطه‌ای که با فعل جمله به عنوان موضوع درونی آن دارند به دو دسته تقسیم کرد: الف) پی‌بست‌های مفعولی، وب) پی‌بست‌های متممی (مفعول غیرمستقیم).

۵. ۱. پی‌بست‌های مفعولی

در گویش مزینانی، پی‌بست‌های مفعولی ممکن است به انتهای گروه حرف‌اضافه‌ای متممی یا قیدی (مثال ۴) و (۵)، صفت مفعولی (۶)، به اجزاء انضمامی فعل از جمله تکواژهای نفی و نهی (۷)، باء امر (۸)، انتهای ستاک گذشته (۹)، تکواژ نمود ما ضی نقلی (۱۰)، شناسه‌ی مطابقی فاعلی (۱۱)، و نیز به جزء وصفی فعل مرکب بپیوندند (۱۲).

(4) *me-x-en va ma =š t-en.*

می‌خواهند آن را به من بدهند (به من =ش دهند).

(5) *be bazār =eš bord-im.*

به بازار بردیمش (به بازارش بردیم)

(6) *ta resiy-om froxta=š biy-en.*

تا رسیدم فروخته بودندش (فروخته ش بودند). [مأخوذ از مزینانی، ۱۳۸۷: ۸۸، ساخت 18b].

(7) *be howli na =š ber-i.*

به حیاط نبریش (به حوالی نش بری)

(8) *ferda bo =š gu (ke) rew-a.*

فردا بهش بگو (که) برود (بُش گو (که) رَوَد).

(9) *xeyle be-zay =eš-om.*

خیلی زدمش (خیلی بزدم)¹ [مأخوذ از مزینانی، ۸۷، ساخت 16a].

(10) *xeyle xob šnoxt-ay =etan-om.*

خیلی خوب شناخته امتون (شناختیتانم)

(11) *hefte-y dega me-bin-a=ma*

هفته‌ی دیگر می‌بیندمون.

(12) *gom =eša ku rev-en!*

گمِشون کن برن (در عصبانیت، کنایه از بگذار بروند).

۱. مزینانی (۱۳۹۵) ضمن بررسی ساخت افعال این گویش عنوان می‌کند که ترتیب « بن ماضی + ضمائر پی‌بستی + شناسه فاعلی » در آن گویش فرضیه تسری شناسه‌های فاعلی از ساخت‌های مضارع به ماضی در ایرانی میانه را تأیید می‌کند. وی تأکید می‌کند این ترتیب در ساخت‌های مضارع این گویش دیده نمی‌شود.

درخصوص ساخت های فوق ذکر چند نکته ضروری به نظر می رسد: الف) پیوند ضمیرپی بستنی به صفات مفعولی صرفاً در ساخت فعل ماضی بعید اتفاق می افتد؛ ب) لزوماً در تمامی ساخت ها، تکواژهای امر، نهی و نفی میزبان بالقوه ی ضمیر پی بستنی نیستند. به عبارت دیگر، از آنجاکه پس از پیوستن پی بست با عنصری خاص، ساختار هجایی جدیدی حاصل می شود، به لحاظ واج شناختی، از تولید الگوهای هجایی نامأنوس و یا غیرمجاز جلوگیری می شود (برای جزئیات و مثال های بیشتر ر.ک. مزینانی، ۸۶-۸۸).

(13) a. *bo=š šmar b. bo-šmar=eš بشمار=ش

ج) میزبانی ستاک گذشته بر انتهای فعل تقدم داشته و زمانی اتفاق می افتد که فعل اولین عنصر جمله و یا اولین میزبان مجاز است. در این صورت، پی بست بین ستاک و شناسه قرار می گیرد (ساخت ۹ در بالا).

۲.۵. پی بست های متممی

با توجه به ظرفیت واژگانی فعل و ترتیب قرار گرفتن کلمات در جمله، ممکن است میزبان های پیش گفته غیر از متمم فعلی، میزبان پی بست های متممی نیز باشند؛ مضافاً، جزء اسمی فعل مرکب و مفعول مستقیم غیرمستقیم را می توان به موارد فوق افزود. خاطر نشان می کند تعبیر نقش نحوی این پی بست ها (به عنوان به ای، بایی، برایی و ازی) کاملاً تحت تأثیر بافت زبانی و کلام می باشد. به عنوان مثال در جمله های ۱۴ و ۱۵، با توجه به اطلاعات زیرمقوله ای فعل «الف) فاعل، «ب) مفعول را «برای/به پ» متمم بردن/آوردن»، پی بست متممی در حالت برایی تعبیر شده و به انتهای مفعول مستقیم غیرمعرفة پیوسته است:

(14) ?ow=ešā bord-om.

براشونآب بردم (آب=شان بردم).

(15) yak-e=š bi-yar.

یکی برایش یار (یکیش یار).

در جمله های ۱۶ و ۱۷ پی بست در حالت به ای به انتهای مفعول مستقیم پیوسته است:

(16) yak klir=om te.

یه کلید به من بده (یک کلیدم ده).

(17) Ali češ=et goft?

علی چی بهت گفت؟ (چیت گفت؟)

در جمله های ۱۸ و ۱۹ پی بست در حالت ازی به انتهای مفعول مستقیم پیوسته است:

(18) goft-i čand =et vāstond-en?

گفتی چقدر ازت گرفتن؟ (چندت بستاندند؟)

(19) da hezar temen =emāvastond-en.

ده هزار تومان ازمون گرفتن (ده هزار تومان مان باز ستاندند) [مأخوذ از مزینانی، ۷۷، ساخت

[4a

از داده‌های ۱۴ تا ۱۹ چنین برمی‌آید که چنانچه جمله‌ای که فعل سه ظرفیتی داشته و مفعول مستقیم آن فاقد «را» و تکواژ جمع «ها» باشد، غالباً، پی‌بست متممی به کار رفته و این واحد زبانی را به عنوان میزبان برمی‌گزینند. بدیهی است در جملات دارای مفعول مشخص، از میزبان‌های مجاز حاضر استفاده می‌شود. خاطر نشان می‌کند که همانند گونه‌ی معیار، از حروف اضافه نیز به منظور نشان دادن روابط و نقش‌های نحوی در سطح جمله استفاده شده‌است، اما، بیشتر به منظور ایجاد تأکید و یا تقابل. به عنوان مثال، تفاوت دو ساخت ۲۰ و ۲۱ که اولی دارای حرف اضافه و دومی فاقد آن می‌باشد، در همین موضوع نهفته‌است:

(20) čoy bere =mā bi-yar. برامون چای بیار.

(21) čoy=emā bi-yar. چای برامون بیار (چایمان بیار)

در صورتی که در یک ساخت، فعل مرکب به کار رفته باشد، جزء اسمی آن اولین نامزد میزبانی ضمیر پی‌بستی خواهد بود. با توجه به ساخت موضوعی فعل مرکب، ضمیر پی‌بستی در حالات نحوی مفعول به‌ای، برایی، بایی، و ازی به جزء اسمی فعل مرکب می‌پیوندد. به عنوان مثال، در جمله‌ی ۲۲ پی‌بست et در حالت ازی به جزء اسمی فعل مرکب سؤال کردن و در جمله‌ی ۲۳ پی‌بست om در حالت بایی به جزء اسمی فعل مرکب حساب کردن پیوسته‌است:

(22) soʔal =et kerd-om na-šnoft-i.

ازت سؤال کردم نشنیدی (سؤال کردم نشنفتی).

(23) ʔαGebat motor-er čand ḥasāb =om me-n-i?

عاقبت موتور رو چند باهام حساب می‌کنی؟ [مأخوذ از مزینانی، ۹۰، ساخت 18d]

در صورتی که در بافت کلام معنای "به شمار آوردن" از فعل حساب کردن استنباط شود، پی‌بست در حالت مفعول مستقیم ظاهر می‌شود (مثل مهمون حسابت نمی‌کنیم، شما صاحب‌خونه‌ای).

همان طور که در بالا نیز به آن اشاره شد، ضمایر پیوستی در نقش های غیر صریح به ای و ازی می توانند به انتهای تکواژهای امر، نفی، و نهی، ستاک فعلی گذشته، صفت مفعولی، تکواژ نمود ماضی نقلی، و وند تصریفی فاعلی بپیوندند. چنین ساخت هایی صرفاً با افعال سه ظرفیتی "گفتن"، "دادن"، و "پرسیدن" پدید می آیند؛ با توجه به اطلاعات زیرمقوله ای افعال مذکور، در ساخت های زیر، پیوست در نقش متمم به انتهای فعل (۲۴ و ۲۵)، تکواژهای نهی و امر (۲۶ و ۲۷)، و تکواژ نمود نقلی و ستاک گذشته (۲۸ و ۲۹) پیوسته است:

(24) ?aydi hom me-t-en =etα?

عیدی هم بهتون می دهند؟ (عیدی هم می دهندتان؟)

(25) porsiy-i=šā ke me-r-en ya ne?

ازشون پرسیدی که میرن یا نه؟ (پرسیدیشون که...)

(26) xeyle pol ma =šā te.

خیلی پول بهشون مده (خیلی پول مشان ده)

(27) be =šā gu (ta) ?ay-en.

بهشون بگو (تا) بیان (بشان گو تا آیند).

(28) goft-ay =eš-en (ke) be kuJ rev-a?

بهش گفته اند که به کجا بره؟ (گفته اش ند...) [مأخوذ از مزینانی، ۸۸، ساخت 17a]

(29) kodom=er doy=et-om?

کدوم رو بهت دادم؟ (کدام را دادتم؟)

ناگفته نماند که پیوست متممی در حالت های برایی و بایی با میزبانی عناصر مذکور در ۲۴ تا ۲۹ ظاهر نمی شود؛ ظاهراً، این قضیه به اطلاعات زیرمقوله ای افعال مربوط می شود. مثلاً، می توان این نتیجه را گرفت که افعال گفتن و دادن اجباراً سه ظرفیتی اند، اما، افعالی نظیر آوردن و بردن را می توان هم دوظرفیتی و هم سه ظرفیتی به کار برد.

۵ واژه بست در گویش مزینانی: جایگاه دوم یا مجاورت فعل

با مشاهده ی دقیق ساخت های مورد بررسی گویش مزینانی که در بخش های فوق ارائه شد، می توان به ظهور موضوع واژه بست در مجاورت بلا فصل فعل و تبعیت آن از نظام واژه بست فعلی پی برد؛ با وجود این، در اکثر ساخت های فوق به عنوان نمونه ۱۹، ۲۱، ۲۲ و ۲۷ این عناصر را می توان، فارغ از کل نظام زبانی که در آن تولید شده، تابع نظام جایگاه دوم نیز

دانست. از این رو، این سؤال پیش می‌آید که چگونه می‌توان به یقین رسید که نظام واژه‌بستی این گویش، جایگاه دوم یا فعلی است؟

ریورو^۱ (۱۹۹۷: ۱۷۶-۱۷۹) در این زمینه چنین اظهار نظر می‌کند که گاهی واژه‌بست‌های فعلی در جایگاه دوم جمله قرار می‌گیرند و متقابلاً گاهی واژه‌بست‌های جایگاه دوم در مجاورت فعل ظاهر می‌شوند، زنجیره‌های مذکور کاملاً تصادفی هستند و ضرورت تفکیک این دو نوع واژه‌بست را تضعیف نمی‌کنند.

نادستوری بودن برخی از جملات زیر معرف حوزه‌ی عملکرد واژه‌بست و نیز مؤید تبعیت واژه‌بست‌های ضمیری گویش مزینانی از نظام فعلی است:

(۳۰) دیروز به بازار=ش‌مفعول بردم. (dina be bazar=eš bord-om)

(۳۱) *دیروز=ش‌مفعول به بازار بردم. (*dina=š be bazar bord-om)

(۳۲) *به بازار دیروز=ش‌مفعول بردم. (*be bazar dina=š bord-om)

(۳۳) *به بازار=ش‌مفعول دیروز بردم. (*be bazar=eš dina bord-om)

(۳۴) *اونا=ش‌مفعول بردن. (*?una=š bord-en)

(۳۵) اونا بردنش‌مفعول. (?una bord-en=eš)

چند نکته از نمونه‌های فوق استفاده می‌شود:

الف) اگر عنصری واژگانی مابین واژه‌بست و فعل فاصله ایجاد کند ساخت حاصل نادستوری است.

ب) موضوع بیرونی فعل نمی‌تواند میزبان باشد؛ حتی اگر شرط مجاورت رعایت شود (مثال ۳۴). این مورد معرف عملکرد واژه‌بست‌افزایی در حوزه‌ی گروه فعلی است.

ج) حتی اگر شرط مجاورت رعایت شود، میزبان نمی‌تواند افزوده‌ای باشد که در اطلاعات زیرمقوله‌ای فعل نقش ندارد («دیروز» در مثال ۳۲)؛ به عبارت دیگر، فرایند واژه‌بست‌افزایی با اطلاعات زیرمقوله‌ای افعال رابطه‌ی مستقیم دارد.

۶. واژه بست افزایی در گونه‌ی معیار فارسی و ادوار گذشته‌ی آن

در پیشینه‌ی پژوهشی ضمائر شخصی پی‌بستی فارسی میانه، مکرراً به این نکته اشاره شده است که حوزه‌ی عملکرد آنها جمله (IP) یا بند (CP) بوده و از نوع واژه بست های جایگاه دوم و به عبارت دقیق‌تر کلمه‌ی دوم (SW) هستند (مفیدی، ۱۳۸۶؛ مزینانی، ۱۳۸۷)؛ بویس (۱۹۶۴) و برونر (۱۹۷۷) نیز ظهور این عناصر را در تمامی نقش های نحوی صریح و غیر صریح و حتی عامل فعل متعدی تأیید کرده‌اند. در مثال ۳۶ که ساختی کنایی است پی‌بست اول شخص مفرد m نقش فاعل را ایفا کرده است و پی‌بست سوم شخص īš نقش مفعول حرف اضافه را.

(36) u =MERG dast ud pāy ī gandarw pad=išOBL bast. (LK 11)

من دست و پای گندرو را باهاش بستم.

فارسی نو قدیم نیز، چنان‌که در بخش پیشینه‌ی تحقیق بدان اشاره شده، حالتی بینابین داشته و با شرایطی که در پیشینه ذکر شد تابع هر دو نظام بوده است (ر.ک. مزینانی و شریفی: ۱۳۹۴). به عنوان نمونه، در مصرع اول بیت زیر که سروده‌ی مولوی است، نظام واژه بست فعلی یعنی وقوع واژه بست متممی «ش» در مجاورت بلافصل فعل جمله و در مصرع دوم نظام جایگاه دوم دیده می‌شود؛ در این مصرع واژه بست «ت» در حالی به هسته‌ی CP یعنی «کی» پیوسته که مضاف الیه «گوش» می‌باشد^۱:

(۳۷) مادرش از خشم گفتش هی خموش کیت افکند این شهادت را بگوش (مولوی، ۱۳۸۹: ۴۱۶)

واژه بست مفعولی جایگاه دوم در کتاب *منثور فیه ما فیه* مولوی نیز دیده می‌شود:

(۳۸) دیگرانش برای این دوست می‌دارند که ... (صادقی: ۱۳۷۲، ۲۱)

موارد (۳۹) و (۴۰) نیز از گلستان سعدی (رها تسک و ویکنز: ۱۳۸۳) انتخاب شده‌اند؛ در بیت (۳۹) واژه بست «ست» در جایگاه دوم قرار دارد؛ این ضمیر در حالت برایی قابل تعبیر است:

(۳۹) کنونت که امکان گفتار هست بگو ای برادر به لطف و خوشی (ص ۸۰)

۱. نگارنده به این نکته واقف است که از شواهد شعری برای چنین تحقیقاتی نمی‌توان بهره گرفت، اما از آنجاکه در پیشینه تحقیقاتی (ر.ک. مزینانی و شریفی، ۱۳۹۴؛ و مفیدی، ۱۳۸۶) به اندازه کافی شاهد ارایه شده است این مثال‌ها صرفاً جهت بازنمایی و پیش‌برد اهداف این تحقیق است.

در ساخت مثبور (۴۰) نیز واژه‌بست در حالت مفعولی به انتهای گروه حرف اضافه‌ی «از زمین» پیوسته است:

(۴۰) استاد به دو دست از زمینش بالای سر برد و فرو کوفت. (ص ۱۸۸)
 نمونه‌های زیر نیز از قابوس‌نامه (قرن ۵) اخذ شده است؛ مثال‌های ۴۳ و ۴۴ واژه‌بست را به ترتیب در جایگاه دوم و مجاورت فعل نشان می‌دهند:
 (۴۱) خود را جایی نه که اگر ت بجویند همانجا یابند تا شرم‌سار نگردی. (یوسفی: ۱۳۶۲، ۳۱)

(۴۲) هر که فتح را مرده بیابد و بیارد هزار دینارش بدهم. (ص ۳۴)
 ناد ستوری بودن ۴۴ در گونه‌ی معیار نیز، برخلاف مجاورت بلافصل واژه‌بست با فعل، بر ضرورت تفکیک نظام واژه‌بستی فعلی به دو زیرمقوله‌ی پیشافعلی و پسافعلی پیش گفته صحه می‌گذارد:

(۴۳) دیروز [کتاب رو] به من دادی=ش.

(۴۴) دیروز [کتاب رو] به منش دادی. *معیار/فارسی نو قدیم/گویش مزینانی
 تفکیک نظام واژه‌بستی فعلی به دو زیر مقوله‌ی پیش گفته، زمانی اهمیت بیشتری می‌یابد که پای مقایسه به میان آید؛ در بالا، به این مطلب اشاره شد که اگرچه در گویش فارسی مزینانی واژه‌بست‌افزایی به پایان فعل مجاز است، اما، غالباً واژه‌بست به میزبان‌های مجاز قبل از فعل پیوسته به عبارتی تابع نظام واژه‌بستی پیشافعلی اند؛ حال آنکه، در گونه‌ی معیار مجاورت بلافصل فعل لازم است اما کافی نیست. داده‌های فرضی زیر مؤید این مطلب بوده و مقایسه را تسهیل می‌کند:

(۴۵) دیروز به خرید بردنش. نظام پسافعلی: فارسی نو قدیم/گویش مزینانی/گونه‌ی معیار

(۴۶) دیروز به خریدش بردند. نظام پیشافعلی: فارسی نو قدیم/گویش مزینانی/*گونه‌ی معیار

(۴۷) دیروزش به خرید بردند. نظام جایگاه دوم: فارسی نو قدیم/*گویش مزینانی/گونه‌ی معیار

با توجه به موارد فوق و لحاظ نظام واژه‌بستی گویش مزینانی به عنوان وضعیت دوره‌ی گذار از فارسی نو قدیم، می‌توان سیر تحول واژه‌بست‌افزایی را، از دوره‌ی میانه به بعد، تابع مراحل زیر در نظر گرفت:

(الف) نظام واژه‌بستی جایگاه دوم از نوع واژه‌ی دوم: دوره‌ی میانه و قبل از آن؛
(ب) نظام واژه‌بستی جایگاه دوم هم از نوع واژه‌ی دوم و هم از نوع دختر دوم: گذار از دوره‌ی میانه؛

(ج) نظام واژه‌بستی جایگاه دوم دوشادوش نظام فعلی: فارسی نو قدیم؛
(د) مجاورت بلافصل فعل با گرایش غالب به نظام واژه‌بستی پیشافعلی: گذار از فارسی نو قدیم؛

(ه) مجاورت بلافصل فعل با گرایش غالب به نظام واژه‌بستی پسافعلی: گونه‌ی معیار فارسی معاصر.

خاطر نشان می‌کند که مراحل فوق، صرفاً تغییر جایگاه واژه‌بست را در بر نداشته، بلکه با گذر از هر مرحله به مرحله‌ی دیگر، حوزه‌ی عملکرد واژه‌بست نیز از بند به گروه فعلی و درنهایت پیوستن صرف به انتها و اجزاء فعل تقلیل یافته‌است.

چنان‌که از شواهد فوق نیز بر می‌آید، بی‌ثباتی جایگاه واژه‌بست در جملات فارسی نو قدیم به وضوح مشهود است؛ به همین دلیل، داده‌هایی را می‌توان در این مقطع یافت که واژه‌بست به کاررفته در آنها حداقل در دو حالت مفعولی و اضافی قابل تعبیر باشد. از این رو، می‌توان گفت، سیر تحول تاریخی و گام‌به‌گام نظام واژه‌بستی و حوزه‌ی واژه‌بست‌افزایی با کاهش نقش‌های این عناصر نیز همراه بوده به نحوی که گونه‌ی معیار را به سمت ساخت-متکی شدن تعبیر حالت نحوی واژه‌بست و تبعیت از نظام واژه‌بستی پسافعلی سوق داده‌است.

با این اوصاف، نقش‌های فاعلی (ارگتیو)، اضافی، مفعولی و متممی متعدد این ضمایر که به صورت انتزاعی و بدون ادات نقش‌نما در فارسی میانه ممکن بوده، در نتیجه فرایند دستوری شدن، که حذف حالت‌نشانی ارگتیو را نیز در پی داشته، هم‌اکنون، با حروف اضافه و جایگاه ساختاری در گونه معیار بازنمایی می‌شود. این تحلیل هم‌راستا با «اصل شفافیت نقشی»^۱ است که در ادبیات پژوهشی به عنوان یکی از انگیزه‌های قرار گرفتن عناصر زبانی در جریان

دستوری شدن مطرح است؛ طبق این اصل اساسی، نقش هر صورت زبانی در پاره‌گفتار بایستی برای شنونده شفاف باشد، و این شفافیت به چگونگی رمزگذاری نقش یک عنصر در هر زبان برمی‌گردد، نه به نیاز شنونده به تعبیر آن نقش در عالم واقع.

۷. نتیجه‌گیری

ضمایر پی‌بستی گویش مزینانی، به عنوان یکی از موضوع‌های درونی فعل، در جایگاهی قرار می‌گیرند که بین آنها و فعل تصریفی هیچ عنصر واژگانی^۱ فاصله ایجاد نکرده باشد. به عبارت دیگر، این عناصر در مجاورت بلافصل فعل جمله، غالباً پیش، و در صورت نبود میزبان مجاز، پس از آن قرار می‌گیرند؛ بنابراین می‌توان آنها را تابع نظام واژه‌بستی فعلی از نوع پیش‌فاعلی به شمار آورد. با وجود این، بررسی ساخت‌های متنوع در این گویش نشان داد که نمی‌توان چنین حکمی صادر کرد مبنی بر این که صددرصد واژگان و سازگان پیش از فعل قابلیت میزبانی دارند؛ موارد زیر بر این حکم استثنا است:

الف) در صورتی که ساخت حاصل از واژه‌بست‌افزایی به میزبانی خاص با قواعد واج‌آرایی گویش همخوان نباشد، میزبان دیگری انتخاب می‌شود؛ ب) مجاورت بلافصل فعل، شرطی است لازم اما کافی نیست: واژه‌بست‌افزایی صرفاً در حوزه‌ی گروه فعلی صورت می‌گیرد؛ به عبارت دیگر، میزبان باید عضوی از سازه‌های اجباری گروه فعلی یعنی مفعول مستقیم، مفعول غیر مستقیم و یا گروه حرف‌اضافه‌ای متممی باشد. میزبان‌های مجاز دیگر در این حوزه عبارتند از: تکواژ امر، تکواژ نفی، تکواژ نهی، ستاک گذشته، تکواژ نمود ماضی نقلی، شناسه فاعلی، صفت مفعولی در ساخت فعل ماضی بعید، جزء اسمی یا وصفی فعل مرکب، ضمایر پرسشی جایگزین مفعول، و فعل امر.

دقت بیشتر در نقش‌ها و محل ظهور واژه‌بست‌های ضمیری در این گویش نشان می‌دهد که نظام واژه‌بستی پیش‌فاعلی به آنها امکان داده که با توجه به بافت کلام، بافت جمله و ظرفیت واژگانی فعل، به صورت گسترده در نقش‌های مفعول مستقیم و غیرمستقیم - یا به عبارتی حالت‌های رای، به‌ای، برای، ازی، و بایی - به‌کار بروند.^۲

۱. افعال معین باید، خواستن و نظیر آنها از این قاعده مستثنی هستند.

۲. علاوه بر این نقش‌ها پی‌بست‌های ضمیری در گویش مزینانی در نقش ضمیر تکراری نیز به‌کار می‌روند؛ اما، از آنجاکه در مقاله‌های را سخ‌مهند (۱۳۸۶، ۱۳۸۴) درمورد گونه‌ی فارسی معیار به این نقش به تفصیل اشاره شده است و به تشخیص

مضافاً، مقایسه‌ی نظام و حوزه‌ی واژه‌بست‌افزایی در گویش مزینانی با مقاطع دیگر از زبان فارسی و وضعیت بینابین آن نتایج زیر را در پی دارد:

الف) چنانچه ساخت‌های گویشی ۱، ۲، ۵، ۸، ۱۲، ۱۴، ۱۵، ۱۶، ۱۹، ۲۱، ۲۲، ۲۵، و ۲۷ فارغ از این که در چه نظامی تولید شده ملاحظه شوند، به طور کلی، در هر دو نظام جایگاه دوم و فعلی جای می‌گیرند؛ به لحاظ تاریخی، تولید تصادفی ساخت‌های این چنینی، سبب می‌شود که نسل‌های بعدی، جایگاه زیر ساختی واژه‌بست را از جایگاه دوم به مجاورت فعل جمله بازتحلیل کرده و به کل جملات تعمیم دهند. بازتحلیل نظام واژه‌بستی سبب شده تولید جملاتی نظیر ۳۷ تا ۴۰ در نسل‌های جدید غیر مجاز تلقی گردد (ر. ک. مزینانی و شریفی: ۱۳۹۴).

ب) به لحاظ تطبیقی، واژه‌بست در گویش مزینانی، نسبت به گونه‌ی معیار، حالت‌های نحوی بیشتری را دریافت می‌کند، هرچند، ساخت اضافی آن کاملاً با معیار منطبق بوده و از حروف اضافه نیز جهت حالت‌نشانی استفاده می‌کند؛ به علاوه، جایگاه ظهور واژه‌بست در این گویش در مقایسه با فارسی نو قدیم از ثبات بیشتری برخوردار است، با وجود این، غیر از حالت فاعلی در ساخت‌های کنایی (ارگتیو)، سایر نقش‌های نحوی واژه‌بست در دوره‌ی میانه را، البته با محدودیت‌های ساختاری بیشتر، حفظ کرده‌است.

ج) در نظر گرفتن نظام واژه‌بستی پیش‌افعلی گویش فارسی مزینانی، به مثابه‌ی وضعیتی که زبان فارسی در مرحله‌ی گذار خود از فارسی کلاسیک به معاصر داشته‌است، فرضیه‌ی قرار داشتن این ضمیری‌ها در جریان دستوری شدن و تبدیل به وند مطابقه‌ی مفعولی را تقویت می‌کند (ر. ک. راسخ مهند، ۱۳۸۹؛ مزینانی و شریفی، ۱۳۹۴، و بهرامی و رضایی ۱۳۹۲).

د) در نهایت، با توجه به بند ج که یادآور فرضیه‌ی «اکتساب دوگانه»^۱ هاگینز (۱۹۸۳) نیز می‌باشد و مراحل چندگانه‌ای که در سیر تحول واژه‌بست ضمیری دیده می‌شود، می‌توان این فرض را مطرح کرد که تقسیم تاریخ تطور زبان فارسی به دوره‌های باستان، میانه، و نو،

نگارنده شیوه‌ی کاربرد این عناصر در این نقش کاملاً منطبق با گونه‌ی فارسی معیار است به منظور پیشگیری از تکرار در این مجال به آن پرداخته نشد. در این زمینه، خواننده‌ی علاقه‌مند به مقاله‌های فوق ارجاع داده می‌شود.

1. Double Acquisition Hypothesis

این فرضیه حاکی از وجود دوره‌های میانی در مسیر تحول الگوهای زبانی است به این نحو که ضمن تحول ساخت «الف» به ساخت «ب»، در مقطعی هر دو ساخت دوشادوش هم به کار رفته تا این که در نهایت «ب» بر «الف» غالب می‌شود.

ناخودآگاه زبان‌باستان‌شناس را از مسیر نتیجه‌گیری درست در بازسازی و تحلیل زبان‌های باستانی دور می‌سازد؛ از این رو، مفروض داشتن مرحله‌ی تاریخی گذار از هر زبانی به زبان بعد از خود (مثلاً از فارسی باستان به فارسی میانه و یا از فارسی میانه به فارسی کلاسیک) در انجام تحقیقات در زمانی ضروری به نظر می‌رسد؛ مراحل پنج‌گانه‌ی تحول واژه‌بست در تاریخ تطور زبان فارسی از دوره‌ی میانه تا فارسی معاصر مؤید این فرض است.

کتابنامه

- ابوالقاسمی، محسن (۱۳۸۰)، *تاریخ زبان فارسی*، تهران: انتشارات سمت.
- آرلاتو، آتونی (۱۳۸۴)، *درآمدی بر زبان‌شناسی تاریخی*، ترجمه‌ی یحیی مدرسی، تهران: پژوهشگاه انسانی و مطالعات فرهنگی.
- برونر، کریستوفر، ج. (۱۳۷۶)، *نحو زبانهای ایرانی میانه غربی*، ترجمه‌ی سعید عریان، تهران: پژوهشگاه فرهنگ و هنر اسلامی.
- بهرامی، فاطمه و والی رضایی (۱۳۹۲)، «عناصر نمایه مفعولی: واژه‌بست یا نشان مطابقه»، مجموعه مقالات اولین هم‌اندیشی بررسی واژه‌بست‌ها در زبان‌های ایرانی، به کوشش دکتر محمد راسخ مهند. صص ۷۹-۹۹.
- جهان‌پناه، سیمین‌دخت (۱۳۸۰) "ضمیر متصل شش و داشتن، دو گرایش تازه در زبان فارسی"، *مجله‌ی زبان‌شناسی*، سال شانزدهم، شماره‌ی اول، پیاپی ۳۱، صص ۱۹-۴۳.
- حقیقین و فشندکی، (۱۳۹۰)، "زبان فارسی و ضمیر پوچواژه‌ای"، *فصلنامه پژوهش‌های زبان و ادبیات تطبیقی*، دوره ۲، شماره ۱، صص ۸۷-۱۰۱.
- راسخ‌مهند، محمد (۱۳۸۴)، "نشانه مطابقه مفعولی در فارسی"، *مجموعه مقالات نخستین همایش انجمن زبان‌شناسی ایران*، به کوشش دکتر مصطفی عاصی، صص ۲۷۵-۲۸۵.
- راسخ‌مهند، محمد (۱۳۸۶)، "توصیف افعال مرکب پی‌بستی و شیوه‌ی ضبط آنها در فرهنگ‌های فارسی"، *فرهنگ نویسی، ویژه‌نامه‌ی فرهنگستان*، ش ۱، صص ۳۶-۲۵۳.
- راسخ‌مهند، محمد (۱۳۸۷)، "ضمایر تکراری در زبان فارسی"، *دستور، ویژه‌نامه‌ی فرهنگستان*، ش ۴، صص ۱۸۳-۱۸۹.
- راسخ‌مهند، محمد (۱۳۸۹)، "واژه‌بست‌های فارسی در کنار فعل"، *مجله پژوهش‌های زبان‌شناسی*، سال دوم، ش ۲ صص ۷۵-۸۵.

رهاتسک، ادوارد و جی. ام. ویکنز، (۱۳۸۳)، *گلستان و بوستان سعدی با برگردان انگلیسی*، تهران: هرمس

زاهدی و همکاران (۱۳۹۱)، "ضمیر بازیافتی در زبان فارسی"، *فصلنامه پژوهش های زبان و ادبیات تطبیقی*، دوره ۳، شماره ۳ (پیاپی ۱۱)، صص ۱۰۱-۱۲۱.

شقایقی، ویدا، (۱۳۷۴)، "واژه بست چیست؟" *مجموعه مقاله های سومین کنفرانس زبان شناسی*، دانشگاه علامه طباطبائی و پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، تهران، صص ۱۴۱-۱۵۷.

صادقی، جعفر مدرس، (۱۳۷۲)، *ویرایش فیه ما فیه مولانا*، تهران: نشر مرکز
مزینانی، ابوالفضل (۱۳۹۵) «ساخت افعال گویش مزینانی: پلی از پهلوی به فارسی معاصر» *مجله زبان شناسی و گویش های خراسان*. صص. ۱۴۲-۱۶۲.

مزینانی، ابوالفضل و شریفی شهلا (۱۳۹۴) «بررسی نظام واژه بست ضمیری در تاریخ زبان فارسی و علل تحول آن»، *دوماه نامه جستارهای زبانی*، دوره ۶، ش ۴، پیاپی ۲۵، صص ۲۷۵-۳۰۷.

مزینانی، ابوالفضل (۱۳۸۷)، *بررسی پی بست های ضمیری گویش مزینانی در قیاس با فارسی میانه*، پایان نامه ی کارشناسی ارشد، دانشگاه تربیت مدرس.

مزینانی، ابوالفضل، عالیہ کامبوزیا و ارسلان گلفام (۱۳۹۲)، "پی بست های ضمیری فارسی میانه و ظهور ضمیر گذاری تکراری در این زبان"، *مجموعه مقالات اولین هم اندیشی بررسی واژه بست ها در زبان های ایرانی*، به کوشش دکتر محمد راسخ مهند صص ۷۳-۹۳

مزینانی، ابوالفضل، عالیہ کامبوزیا و ارسلان گلفام (۱۳۹۴)، "بررسی واژه بست های ضمیری گویش مزینانی"، *ویژه نامه زبان ها و گویش های ایرانی*، دوره جدید، ش ۵، صص ۸۱-۱۰۱.

مفیدی، روح الله (۱۳۸۶)، "تحول نظام واژه بست در فارسی میانه و نو"، *مجله دستور*، جلد سوم، بهمن ۱۳۸۶، صص ۱۳۳ تا ۱۵۳.

مولوی، جلال الدین محمد (۱۳۸۹)، *مثنوی معنوی*، بر اساس نسخه نیکلسون، تهران: شهرزاد

یوسفی، غلامحسین، (۱۳۶۲)، *گزیده قابوسنامه*، چاپ دوم، تهران: انتشارات امیر کبیر

Boyce, M. (1964), "Some Middle Persian and Parthian Construction with Governed Pronouns", in: *Dr. J.M. Unvala Memorial Volume*, Bombay, pp 48-56.

Brunner, C.J. (1977). *A Syntax of Western Middle Iranian Languages*, Caravan books, Delmar, New York.

Croft, W. (1999). *Typology and Universals*, 2nd ed., Cambridge: Cambridge University Press.

Halpern, Aaron. (1992), *Topics in the placement and morphology of clitics*. Stanford, CA: Stanford University dissertation.

Halpern, Aaron. (1995), *On the Placement and Morphology of Clitics*. Stanford: CSLI Publications.

Hawkins, J. A. (1983), *Word order universals*, New York: Academic Press, INC.

- Klavans, J.L., (1985), "The Independence of Syntax and Phonology in Cliticization", *Language* 61: 95 - 120.
- Mitchell, Thomas. F. (1962) *colloquial Arabic*, London: English Universities Press.
- Mohamad, J. and S. Karimi (1992) "Light verbs are taking over: complex verbs in persian". *Proceedings of western conference in Linguistics* (WECOL) 5.195-212.
- Rivero, M. L. (1997) 'On Two Locations for Complement Clitic Pronouns: Serbo-Croatian, Bulgarian, and Old Spanish', in A. van Kemenade and N. Vincent (eds.), *Parameters of Morphosyntactic Change*, Cambridge: Cambridge University Press.
- Spencer, Andrew (1991), *Morphological Theory*, Basil Blackwell, Cambridge.
- Wackernagel, J. (1892), "Uberein Gesetz der indogerman is chen Wortstellung", *Indogerman is che Forschungen* 1.333 - 436.
- Zwicky, A. (1977) *On Clitics*. Blomington: IULC.
- Zwicky, A. (1985) "Clitics and Particles". *Language*, 61,283-305.
- Zwicky, A. M. (1994), "Clitics", *Encyclopedia of Language and Linguistics*, ed. R.E. Asher, Pergamon Press, vol. 2, 571-576.
- Zwicky, Arnold M.; Geoffrey K. Pullum (1983). "Cliticization vs. inflection: the case of English n't". *Language* 59: 502-513.

مجله زبانشناسی و گویش‌های خراسان، دانشگاه فردوسی مشهد، علمی-پژوهشی، بهار و تابستان ۱۳۹۶، شماره پیاپی ۱۶

حامد مولایی کوهبنانی (دانشجوی دکتری زبانشناسی همگانی دانشگاه فردوسی مشهد، مشهد، ایران، نویسنده مسئول)^۱
دکتر عباسعلی آهنگر (دانشیار گروه زبان و ادبیات انگلیسی دانشگاه سیستان و بلوچستان، زاهدان، ایران)^۲

اطلس آوایی کوهبنان: رسم نخستین اطلس گویشی استان کرمان

چکیده

در پژوهش حاضر اطلس زبانی منطقه کوهبنان، به عنوان اولین اطلس زبانی ثبت شده در سازمان میراث فرهنگی استان کرمان، معرفی شده است. بر این اساس توزیع جغرافیایی متغیرهای واجی و واژگانی منطقه کوهبنان مورد بررسی قرار گرفته‌اند و با توجه به تفاوت‌های موجود در گویش سی منطقه مورد بررسی، اطلس زبانی مناطق مورد نظر رسم شده است. بررسی متغیرهای واجی، در قالب متغیرهای واکه‌ای، متغیرهای همخوانی و متغیرهای مربوط به ساخت هجا و نیز متغیرهای واژگانی نشان می‌دهد که گویش مناطق مورد بررسی دارای ویژگی‌های تمایز دهنده‌ای است. اطلس زبانی منطقه نیز نشان دهنده آن است که به جهت وجود تفاوت در رفتار زبانی گویشوران دو منطقه کوهبنان و خرم‌دشت، باید قائل به وجود دو لهجه متفاوت در این مناطق شد.

کلید واژه‌ها: اطلس زبانی، گویش کوهبنانی، فرایند واجی، فرایند واژگانی.

۱. مقدمه

مطالعات گویش‌شناسی در ایران سابقه چندانی ندارد و نخستین کارهای گویش‌شناسی در این زمینه را غیرایرانی‌ها انجام داده‌اند. براساس نظر ارانسکی (ترجمه صادقی، ۱۳۸۶: ۱۹) اهمیت مواد زبان‌های ایرانی در زبان‌شناسی اروپا از آغاز قرن نوزدهم آشکار شد و آثار متعددی درباره جنبه‌های خاص آواشناسی و نظام دستوری زبان‌های مختلف ایرانی انجام گرفت. به اعتقاد جهانگیری (۱۳۶۵: ۳۵۶) از آنجایی که عوامل جغرافیایی در تغییرات زبانی دارای نقش هستند، وجه مشترکی بین زبان‌شناسی و جغرافیا در این زمینه به وجود می‌آید که از آن با عنوان گویش‌شناسی جغرافیایی یاد می‌شود. بر طبق تراسک (۲۰۰۷: ۱۸۴) انجام

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۶/۶/۲۲

تاریخ دریافت: ۱۳۹۵/۶/۳۰

1. h.molaei@vru.ac.ir

2. ahangar@english.usb.ac.ir

پست الکترونیکی:

پژوهش در زمینه گویش‌شناسی جغرافیایی به دو شیوه «توصیفی» و «مقایسه‌ای» انجام می‌پذیرد. شیوه توصیفی رایج‌ترین شیوه در مطالعات گویش‌شناسی جغرافیایی محسوب می‌شود که برای معرفی گویش‌های یک کشور یا یک منطقه به کار می‌رود. در شیوه مقایسه‌ای، اغلب گویش یک منطقه خاص با گویش معیار سنجیده می‌شود و تفاوت‌ها و شباهت‌های آن بیان می‌شود. از جمله کارهای مهم گویش‌شناسی جغرافیایی کشف خط مرزهای همگویی، ترسیم نقشه‌های گویشی^۱ و تهیه اطلس‌های گویشی^۲ به عنوان مجموعه‌ای از نقشه‌های زبانی بوده است. نقشه‌های زبانی، نواحی جغرافیایی مختلفی را که در آنها تنوعات و ویژگی‌های گویشی خاصی در گفتار گویشوران نواحی گویشی گوناگون وقوع می‌یابند، نمایش می‌دهند. براساس چمبرز و ترادگیل (۲۰۰۴) نقشه‌های گویشی به دو صورت «نمایشی^۳» و «تفسیری^۴» می‌باشند؛ نقشه‌های نمایشی صرفاً پاسخ‌های فهرست شده برای یک عنصر خاص را روی نقشه نشان می‌دهند و موقعیت آن را بر روی نقشه جغرافیایی مشخص می‌کنند، در حالی که در نقشه‌های تفسیری سعی می‌شود توضیحات بیشتری در مورد چگونگی توزیع گونه‌های غالب در مناطق مختلف داده شود بدهند. چمبرز و ترادگیل عقیده دارند تاکنون اکثر اطلس‌های زبانی مشهور همچون اطلس زبانی فرانسه از گیلرون، اطلس زبانی انگلستان جدید از کوراث و اطلس واجی منطقه شمالی از کلپ^۵ به صورت نقشه‌های نمایشی انتشار یافته‌اند و تنها در اطلس زبانی انگلستان از ارتون و رایت^۶ از نقشه‌های تفسیری استفاده شده است. تقسیمات گویش‌ها به وسیله خط مرزهای زبانی نشان داده می‌شوند. خط مرزهای هم‌گویی دو یا چند ناحیه گویشی^۷ را از یکدیگر جدا می‌کنند. کامری (ترجمه گلفام، ۱۳۷۸: ۵۸) خط مرزهای زبانی را خطوطی می‌داند که روی نقشه، نمایش دهنده مکان جدایی قلمرو صورت یا تلفظ واژه‌ای از صورتی یا تلفظ دیگری از آن واژه است. وی عقیده دارد که این تفاوت‌ها گاهی اوقات بسیار تدریجی هستند.

-
1. Dialect Maps
 2. Dialect Atlases
 3. Display
 4. Interpretive
 5. Kolp
 6. Orton & Wright
 7. Dialect Areas

اطلس زبانی کوهبنان در دو منطقه کوهبنان و خرمداشت واقع در شهرستان کوهبنان تهیه شده است. در تهیه پرسش‌نامه، فهرستی از صورت‌های فارسی میانه مشاهده شده در گفتار گویشوران گنجانده شده است؛ این صورت‌ها که با صورت‌های زبان فارسی میانه برگرفته از «فرهنگ کوچک زبان پهلوی»، تالیف «دیوید نیل مکنزی»، ترجمه مهشید میرفخرایی (۱۳۷۹) تطبیق داده شدند. گ. پس از تهیه صورت‌های زبانی به صورت واج‌نویسی شده از تمام سی منطقه مورد بررسی، داده‌ها توصیف و تحلیل شد و توزیع هر کدام از صورت‌های زبانی استخراج شده از پرسش‌نامه، بر روی نقشه‌ای جداگانه نشان داده شد. ترسیم خط مرزهای هم-گویی بر روی نقشه با استفاده از نرم افزار جغرافیایی جی آی اس^۱ انجام گرفت. در این پژوهش با توجه به حجم مقاله، تنها به بررسی فرایندهای واجی مشاهده شده در پیکره زبانی گویشوران کوهبنانی پرداخته خواهد شد و از اشاره به فرایندهای واژگانی اطلس زبانی کوهبنان اجتناب شده است. براین اساس از هر فرایند واجی تنها یک مثال ذکر شده است و به منظور حفظ تناسب ساختاری مقاله تنها سیزده نقشه زبانی به طور تصادفی به عنوان نمونه ارائه شده است. نقشه‌های گویشی این پژوهش به صورت نمایشی می‌باشند؛ چراکه پاسخ‌های فهرست شده برای هر واژه را روی نقشه نشان می‌دهند.

۲. پیشینه پژوهش

در بیشتر کارهای صورت گرفته در حوزه توصیف گویش‌های ایرانی با استفاده از اطلس زبانی، اطلس زبانی انگلستان (۱۹۷۸) که توسط اورتن و رایت، ساندرسون^۲ و ویدوسون^۳ تدوین شده، مبنای کار بوده است. در اطلس زبانی انگلستان، پس از معرفی اجمالی گویش‌های انگلیسی، چهار نقشه آوایی، واژگانی، صرفی و نحوی ارائه شده است. در بیشتر کشورهای دنیا اطلس زبانی گویش‌ها، تدوین شده و یا در حال تدوین است که در ادامه به برخی از آنها اشاره خواهد شد. کوراث (۱۹۴۹) نخستین بار با شیوه ای علمی به گردآوری گویش‌ها و تنوعات انگلیسی آمریکایی اقدام کرد. وی با انگیزه شناسایی تفاوت‌ها و تنوعات تلفظی ساکنان شهرهای شمالی کشور آمریکا به گردآوری و ثبت این تنوعات پرداخت و سپس یافته‌های این

1. ARC GIS

2. S.Sanderson

3. J.Widdowson

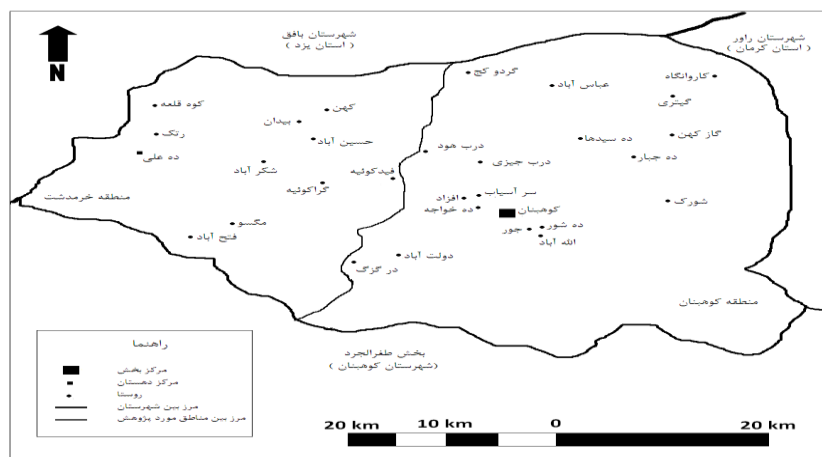
تحقیق میدانی را در نقشه‌های جغرافیایی ثبت کرد. نتایج پژوهش وی نشان‌دهنده گسترده‌گی گویش‌ها در این منطقه می‌باشد. یوهانسون (۲۰۰۱) در پژوهش خود که به نوعی متفاوت با سایر پژوهش‌های متداول در این زمینه محسوب می‌شود، به مرور پراکندگی جغرافیایی گونه‌های مختلف ترکی می‌پردازد. این پژوهش فاقد نقشه است؛ بنابراین، نمی‌توان به کمک آن مرزهای دقیق یا نسبی جدایی گونه‌های مختلف ترکی را از هم تشخیص داد. یوهانسون تنها به توصیف پراکندگی گونه‌های مختلف زبان ترکی در کشور ترکیه و همسایگان آن تا کشور چین و سیبری می‌پردازد. نتایج این پژوهش نشان می‌دهد که در حال حاضر بیست زبان ترکی معیار توسط ۱۲۵ میلیون نفر تکلم می‌شود که مهم‌ترین آن‌ها عبارتند از ترکی، آذربایجانی، ترکمن، قزاقی، ازبکی، تاتار و یاکوت. برور (۲۰۰۸) نیز در گزارشی از اطلس زبانی کشور تایوان، تنوعات زبانی آن را تحت تأثیر عواملی چون سن، جنسیت، قومیت، تحصیلات، شغل و سابقه اقامت در قالب نقشه‌های زبانی، ارائه می‌دهد. در این طرح، وی بیش از هزار و چهار صد مورد از گفتار روزمره مردم را روی نوار ضبط صوت یا لوح فشرده پیاده کرده و نتایج آن را روی اطلس‌های زبانی نشان داده است. بلنچ (۲۰۰۹) نیز به بررسی چگونگی توزیع تنوع ۵۰۰ زبان، در کشور آفریقایی نیجریه پرداخته است. وی در این پژوهش عنوان می‌کند که تنوعات زبانی در این کشور بسیار گسترده است که ضبط و ثبت این تغییرات ارزش بسیار زیادی دارد. البته وی اشاره ای به دلیل این تنوعات زبانی نکرده و تنها به طبقه‌بندی جغرافیایی آنها، در این بخش از قاره آفریقا اکتفا کرده است.

نخستین کار در مورد مطالعات مربوط به اطلس زبانی در ایران، در قالب اقدامی مشترک از سوی فرهنگستان زبان ایران و سازمان جغرافیایی کشور در سال ۱۳۵۳ با عنوان «طرح فرهنگ ساز» به انجام رسید که پس از چهار سال متوقف شد. در سال‌های ۱۳۶۷ و ۱۳۶۸ کار بررسی گویش‌ها به منظور تهیه اطلس زبانی از سر گرفته شد و اطلاعاتی به داده‌های جمع‌آوری شده اضافه شد. برنامه‌ریزی‌های اولیه برای تهیه اطلس زبانی ایران پس از وقفه ای چند ساله، از سال ۸۰ تا ۸۵ انجام شد و از سال ۸۵ این پروژه به صورت عملی کلید خورد که در مرحله ورود اطلاعات زبانی، طی سال‌های ۸۵ تا ۸۶ آوا نویسی بخش بسیار ارزشمندی از ۱۰ هزار داده زبانی انجام شد. این طرح در سال ۱۳۸۵ به کوشش پرمون تدوین شده است. علاوه بر این در سال‌های اخیر مقالاتی در این زمینه به چاپ رسیده است. اسماعیلی و کنعانی (۱۳۸۹) در

مقاله‌ای به ارائه الگویی برای تهیه اطلس زبانی گویش‌های مناطق کویری می‌پردازند. به اعتقاد آن‌ها با توجه به تنوعات گسترده گویشی در مناطق کویری یکی از بهترین راهکارها برای بررسی دقیق‌تر این گویش‌ها ترسیم مرزهای زبانی بین گویش‌ها و تهیه اطلس زبانی این مناطق می‌باشد. در این مقاله کلیه گویش‌های مناطق کویری مورد استفاده در ۸ استان کویری ایران به صورت فهرست وار معرفی می‌شوند. بصیرت و رضاقلی فامیان (۱۳۹۰) در مقاله‌ای تحت عنوان به سوی طراحی اطلس زبانی گویش گیلکی به معرفی اطلسی بر مبنای صد واژه پرداخته‌اند. به اعتقاد نگارندگان به کمک چنین اطلسی می‌توان مرز گویش‌های گیلکی، تالشی و ترکی را نیز در استان گیلان نمایش داد. الیاسی (۱۳۹۱) نیز در پژوهشی اقدام به معرفی اطلس زبانی منطقه حدفاصل تربت جام تا شهر مشهد کرده است. این اطلس بر پایه اطلس زبانی انگلستان رسم شده است. پژوهش الیاسی از دو جهت نسبت به سایر پژوهش‌های ایرانی متمایز می‌باشد. نخست اینکه وی در بررسی ۱۰۰ صورت زبانی از هر سه متغیر واجی، واژگانی و نحوی استفاده کرده است. ویژگی متمایز دیگر این اطلس نیز این می‌باشد که برخلاف باور عمومی در حوزه گویش‌شناسی جغرافیایی، جامعه زبانی این پژوهش را افراد جوان- بین ۱۰ تا ۲۰ سال- تشکیل می‌دهند. پژوهش وی در ۲۵ نقطه - ۱۰ نقطه از تربت جام و ۱۵ نقطه از مشهد- انجام گرفته است. وی معتقد است این اطلس می‌تواند اطلاعات بسیاری از گفتار سخن‌گویان این منطقه در این مرحله از تاریخ زبان فارسی به دست دهد.

۳. تجزیه و تحلیل داده‌ها

اطلس زبانی کوهبنان شامل داده‌های جمع‌آوری شده در قالب فرآیندهای واجی (واکه‌ای، همخوانی و ساخت هجا) و واژگانی روی نقشه راهنمای مناطق مورد پژوهش می‌باشد. متغیرهای واجی شناسایی شده در پیکره زبانی جمع‌آوری شده را می‌توان بر اساس شیوه تولید و طبیعت واجی‌شان، به سه طبقه متغیرهای واکه‌ای، متغیرهای همخوانی و متغیرهای مربوط به ساخت هجا تقسیم کرد.



نقشه ۱. نقشه راهنمای مناطق مورد پژوهش

۳.۱. متغیرهای واکه‌ای

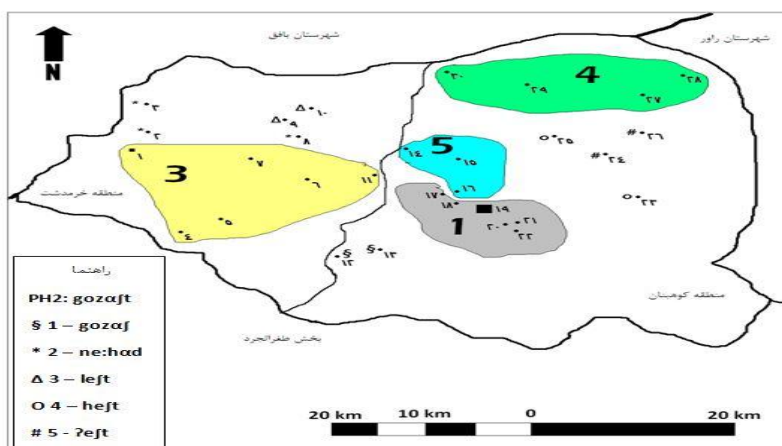
متغیرهای واکه‌ای مشاهده شده در قالب تبدیل یک واکه به واکه دیگر و یا حفظ واکه به لحاظ بررسی در زمانی آن با دوره میانه می باشند. متغیرهای واکه‌ای از لحاظ کیفیت گفتار به دو دسته واکه های ساده و مرکب تقسیم می شوند. در گویش کوهبنانی هر شش واکه ساده فارسی معیار وجود دارد. در ادامه به بررسی چگونگی تحقق فرآیندهای واکه‌ای در گویش کوهبنانی می پردازیم.

الف) افزایش واکه‌ای

PH1 : doʃnam : واکه /a/ در کلیه مناطق مورد پژوهش افراشته و به صورت /u/ تلفظ می‌شود. این افراستگی به جز در چهار روستای خرم‌دشت که صورت /doʃnum/ به کار می‌رود، در بقیه مناطق، همراه با حذف همخوان خیشومی پایانی /m/ می‌باشد. بنابراین، این واژه به صورت‌های /doʃpũ/، /doʃbũ/ و /doʃnũ/ به کار می‌رود.

PH2 : gozaʔt: واکه /a/ در این متغیر در هشت روستای منطقه کوهبنان دچار افراشتگی واکه‌ای می‌شود و به صورت /o/ تلفظ می‌شود که این فرآیند همراه با حذف /t/ پایانی می‌باشد. بنابراین، این واژه در این هشت نقطه مورد پژوهش به صورت /gozoʔ/ به کار می‌رود. در سه روستای رتک، کهن و بیدان /ne:had/ به کار می‌رود که احتمالاً بازمانده صورت زبانی این واژه در دوران میانه زبان فارسی (/nihad/) (مکنزی، ۱۳۷۹: ۲۹۱)) می‌باشد. هجای اول این متغیر در نوزده روستای دیگر حذف می‌شود و واکه /a/ هجای دوم طبق فرایند افراشتگی

پیشین شدگی تبدیل به واکه /e/ می شود. بنابراین، این متغیر در منطقه کوهبنان به صورت های /ɛft/ و /heft/ تلفظ می شود. در هشت روستای خرمداشت، صورت /left/ به کار می رود.



نقشه ۲. نقشه توزیع متغیر واجی /gozaft/

PH3: pæfiman: واکه /æ/ در این متغیر در تمامی مناطق افراشته می شود و به /e/ تبدیل می شود. این واژه در منطقه خرمداشت به صورت های /pæfimũ/ و /pæfemũ/ و در منطقه کوهبنان به صورت های /pæfemũ/ و /pæfejmũ/ به کار می رود.

ب (افتادگی واکه ای

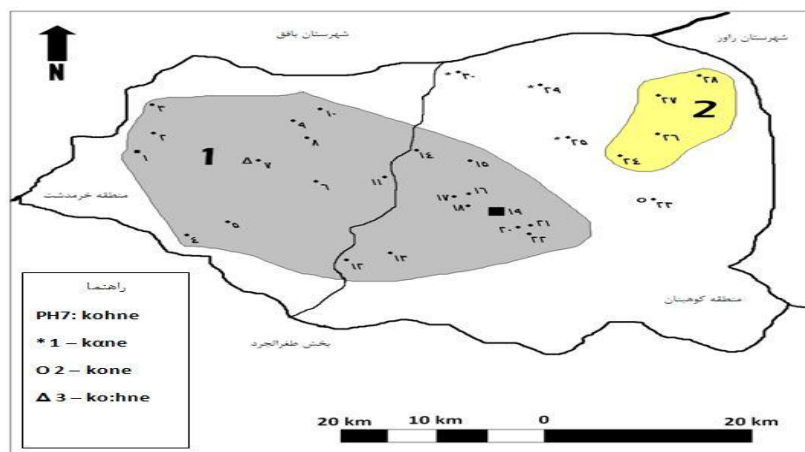
PH4: risman: واکه /i/ به جز در نه روستای منطقه خرمداشت که صورت /ri:smũ/ کاربرد دارد و دچار کشش آوایی می شود، در سایر مناطق مورد پژوهش افتاده می شود و به صورت /e/ تلفظ می شود. در هشت منطقه مشاهده شده که در واژه /risman/ علاوه بر افتادگی واکه ای، همخوان /m/ به همخوان /b/ تغییر می کند تا صورت /resbũ/ کاربرد پیدا کند و در سایر مناطق مورد پژوهش صورت /resmũ/ به کار می رود.

PH5: hefdæh: واکه /e/ فارسی معیار به جز در هشت نقطه از کوهبنان که دچار افراستگی واکه ای می شود و این واژه در این مناطق به صورت /hivdæ/ به کار می رود، در بقیه مناطق مورد پژوهش به واکه /æ/ تبدیل می شود و افتادگی واکه ای رخ می دهد. کاربرد واکه /æ/ به جای واکه /e/ معیار در این مناطق نشان می دهد که در روند تغییر واکه /æ/ به /e/ از فارسی میانه به فارسی جدید، این مناطق دچار تغییر نشده اند و همچنان واکه /æ/ فارسی میانه

را مورد استفاده قرار می‌دهند. بنابراین، در ده نقطه صورت /hævdæ/ و در سایر مناطق صورت /hæbdæ/ به کار می‌رود.

bute : PH6 : واکه /u/ فارسی معیار در تمامی مناطق مورد پژوهش به صورت /o/ تلفظ می‌شود و در نتیجه فرآیند افتادگی واکه‌ای رخ می‌دهد. بنابراین، این واژه در کلیه مناطق مورد پژوهش به صورت /bote/ کاربرد دارد.

kohne : PH7 : واکه /o/ فارسی معیار به جز در یک مورد در روستای شکرآباد که صورت /ko:hne/ کاربرد دارد و پنج روستای شورک، ده جبار، گازکهن، گیتری و کاروانگاه که صورت /ko:ne/ به کار می‌رود، در سایر مناطق مورد پژوهش دچار افتادگی واکه‌ای می‌شود و تبدیل به /a/ می‌شود. بنابراین، در بیست و چهار نقطه این متغیر به صورت /kane/ تلفظ می‌شود.



نقشه ۳. نقشه توزیع متغیر واجی /kohne/

پ (پیشین شدگی واکه ای)

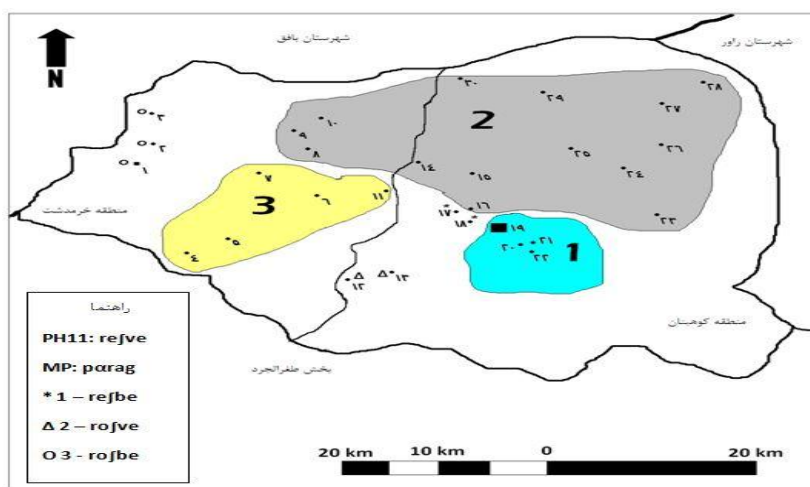
tufan : PH8 : واکه /u/ فارسی به جز در شش روستای منطقه کوهبنان در واژه /tufan/ که باقی می‌ماند در بقیه نقاط مورد پژوهش دچار پیشین‌شدگی شده است و به صورت /i/ تلفظ می‌گردد.

bodo : PH9 : واکه /o/ فارسی معیار در کلیه مناطق مورد پژوهش دچار پیشین‌شدگی شده و تبدیل به /e/ می‌شود. بنابراین، این واژه به صورت /bode/ کاربرد دارد.

PH10 : ʔa:ftab : در کلیه مناطق مورد پژوهش، واکه $/a/$ فارسی در هجای اول به صورت $/æ/$ تلفظ می شود و بنابراین پیشین شدگی واکه ای رخ می دهد. واکه $/a/$ هجای دوم نیز در هفده منطقه مورد بررسی به واکه مرکب $/eu/$ تبدیل می شود؛ بنابراین در این مناطق صورت $/\text{ʔæfteu}/$ کاربرد دارد. واکه $/a/$ هجای دوم در شش روستای منطقه خرمداشت نیز به واکه مرکب $/ou/$ تبدیل شده است و این متغیر به صورت $/\text{ʔæftou}/$ به کار می رود و در هفت روستاهای کوهبنان نیز به واکه $/e/$ تغییر می کند و افراشتگی پیشین شدگی واکه ای $(/\text{ʔæfte}/)$ رخ می دهد.

ت) پسین شدگی واکه ای

PH11 : refve : واکه $/e/$ در گویش کوهبنانی به جز در شش نقطه کوهبنان $(/\text{refbe}/)$ ، در سایر مناطق مورد پژوهش به $/o/$ تبدیل شده و صورت های $/ro\text{ʃve}/$ یا $/ro\text{ʃbe}/$ کاربرد دارد.

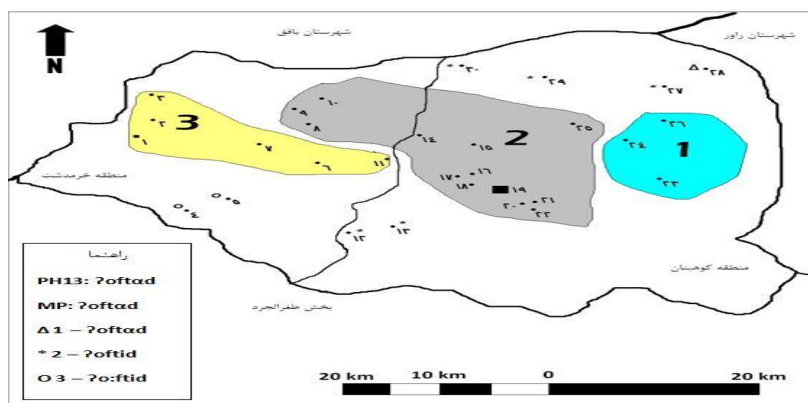


نقشه ۴. نقشه توزیع متغیر واجی $/refve/$

PH12 : ʔærus : واکه $/æ/$ در تمامی نقاط مورد پژوهش به واکه $/a/$ تبدیل شده است. در تمامی روستاهای منطقه خرمداشت، واکه مورد نظر علاوه بر پسین شدگی دچار کشیده شدگی آوایی نیز می شود و صورت $/\text{ʔa:rus}/$ به کار می رود و در سایر مناطق به صورت $/\text{ʔarus}/$ تلفظ می شود.

ث (افراشتگی - پیشین‌شدگی واکه‌ای

PH13 : ʔoftad: به جز در چهار روستای کوهبنان که صورت معیار کاربرد دارد، در سایر مناطق مورد پژوهش واکه /a/ فارسی به واکه /i/ تبدیل می‌شود. در کلیه روستاهای خرم-دشت به جز در حسین آباد، بیدان و کهن واکه /o/ هجای اول به صورت کشیده تلفظ می‌شود (/ʔo:ftid/); در سایر مناطق به صورت /ʔoftid/ تلفظ می‌شود.



نقشه ۵. نقشه توزیع متغیر واجی /ʔoftad/

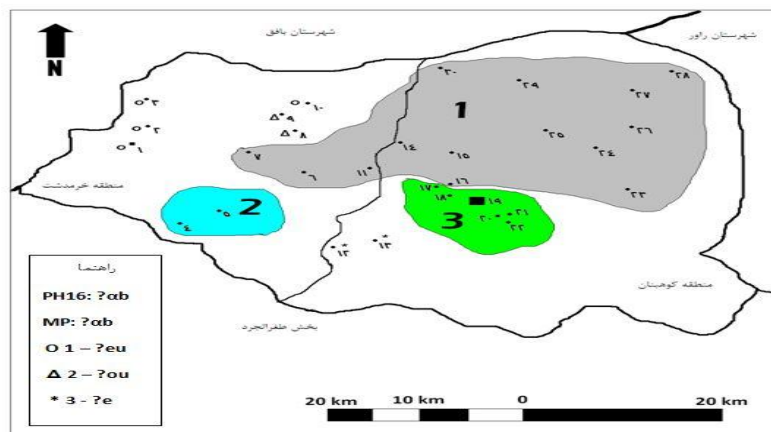
PH14 : bavær: واکه /a/ فارسی به جز در شش نقطه کوهبنان دچار مرکب‌شدگی می‌شود و باعث کاربرد آن به صورت /beuvær/ می‌شود، در بقیه نقاط مورد پژوهش به صورت /e/ تلفظ می‌شود. در شش روستای خرم‌دشت صورت /be:vær/ به کار می‌رود و در بقیه مناطقی که افراشتگی - پیشین‌شدگی رخ می‌دهد صورت /bevær/ کاربرد دارد.

ج (افراشتگی - پسین‌شدگی واکه‌ای

PH15 : xonæk: واکه /æ/ فارسی در بیشتر مناطق مورد پژوهش دچار افراشتگی - پسین‌شدگی و تبدیل به واکه /o/ می‌شود. بنابراین، این متغیر به جز در ده روستا که فرآیند افراشتگی رخ می‌دهد و صورت /xonek/ کاربرد دارد، در سایر مناطق مورد پژوهش با توجه به به اعمال فرآیند افراشتگی - پسین‌شدگی واکه‌ای به صورت /xonok/ به کار می‌رود. این کاربرد را می‌توان از جنبه اعمال فرآیند همگونی واکه‌ای نیز توجیه کرد.

چ (مرکب شدگی واکه‌ای

PH16: ʔab : واکه $/a/$ فارسی معیار در تعدادی از مناطق مورد پژوهش، همراه با حذف همخوان پس از خودش، تبدیل به واکه مرکب $/eu/$ می شود. این واکه به جز در هشت نقطه کوهبنان که به $/e/$ تبدیل می شود و صورت $/ʔe/$ کاربرد دارد، در سایر مناطق تبدیل به واکه مرکب می شود و مرکب شدگی واکه‌ای صورت می گیرد. این واکه در بیدان، حسین آباد، فتح آباد و مگسو تبدیل به $/ou/$ می شود و این واژه در این مناطق به صورت $/ʔou/$ به کار می رود. در هجده منطقه باقی مانده نیز این واکه به واکه مرکب $/eu/$ تبدیل می شود و صورت $/ʔeu/$ تلفظ می شود.

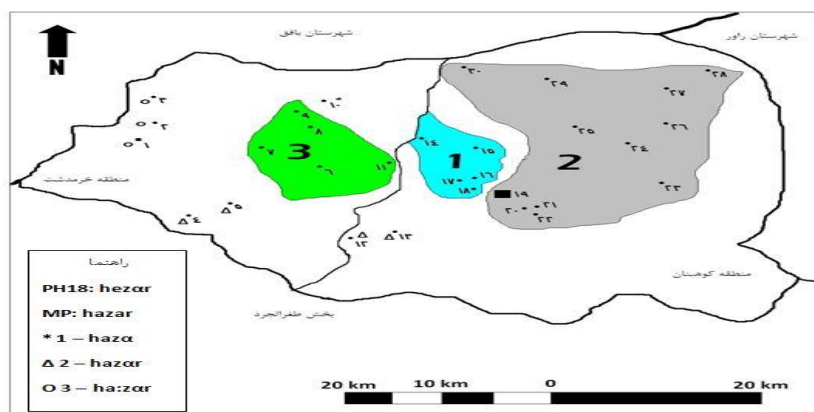
نقشه ۶. نقشه توزیع متغیر واجی $/ʔab/$

PH17: ʔæb : واکه $/æ/$ فارسی معیار به جز در هشت نقطه کوهبنان که تبدیل به $/e/$ می شود، در سایر مناطق با حذف همخوان بعدی خود تبدیل به واکه مرکب $/eu/$ می شود. بنابراین در هشت نقطه یاد شده صورت $/ʔe/$ و در سایر مناطق صورت $/ʔeu/$ به کار می رود.

ح (حفظ واکه های دوره میانه فارسی

PH18: hezar : واکه $/æ/$ فارسی میانه (مکنزی، ۱۳۷۹: ۳۲۲) به جز در شش روستای کوهبنان که تبدیل به واکه معیار $/e/$ شده است و صورت زبانی $/heza/$ کاربرد دارد، در سایر مناطق مورد پژوهش همچنان حفظ شده است. در هشت روستای خرمداشت واکه $/æ/$ فارسی

میان‌ه دچار کشش آوایی نیز می‌شود و این واژه به صورت /hæ:zar/ به کار می‌رود و در سایر مناطق مورد پژوهش صورت /hæzar/ کاربرد دارد.



نقشه ۷. نقشه توزیع متغیر واجی /hezar/

بر خلاف واکه‌های ساده که به هنگام تولید آن‌ها وضعیت زبان و لب‌ها ثابت است، در برخی زبان‌ها، دسته دیگری از واکه‌ها نیز هست که از راه جابه‌جایی یا تغییر در وضعیت زبان و لب‌ها تولید می‌شوند (کار، ۲۰۰۶: ۳۳). در این بخش به اعمال فرآیند ساده‌شدگی برخی واکه‌های مرکب فارسی معیار در گویش کوهبنانی خواهیم پرداخت.

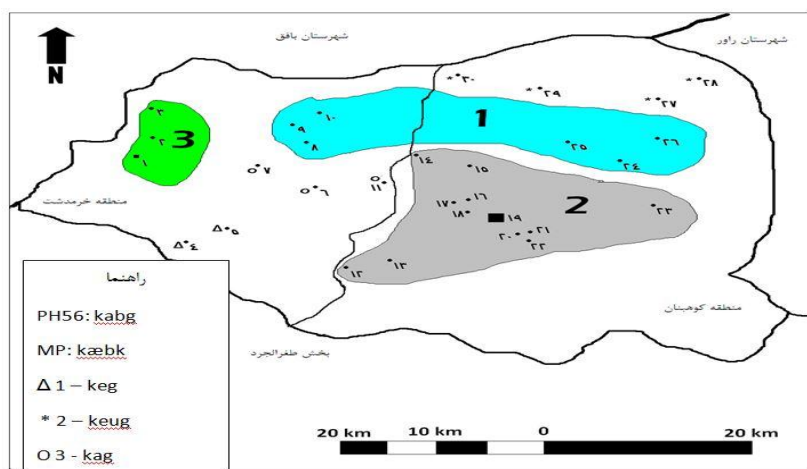
PH19 :fouhær: واکه مرکب /ou/ به جز در هشت منطقه کوهبنان که تبدیل به واکه مرکب /eu/ می‌شود و صورت زبانی /euhær/ کاربرد دارد، در بقیه مناطق تبدیل به واکه ساده /u/ می‌شود. در هشت روستای خرم‌دشت همراه با حذف همخوان چاکنایی /h/ و کشیدگی واکه ساده می‌باشد و این واژه به صورت /u:ɪ/ به کار می‌رود. در چهارده منطقه دیگر نیز این واژه به صورت /uhær/ تلفظ می‌شود.

PH20 :?oulad: واکه مرکب /ou/ به جز در در هفت روستای خرم‌دشت که بدون تغییر باقی می‌ماند و صورت معیار /?oulad/ در این مناطق کاربرد دارد، در سایر مناطق به واکه ساده /o/ تبدیل می‌شود و ساده‌شدگی واکه‌ای (/?olad/) رخ می‌دهد.

۲.۳. متغیرهای همخوانی

متغیرهای همخوانی این پژوهش شامل فرایندهای حذف، درج، تبدیل، همگونی و قلب هستند. در ابتدا، به برخی نمونه‌های حذف همخوانی در گویش کوهبنانی پرداخته می‌شود.

PH21 : kæbk : همخوان /b/ میانی فارسی در کلیه مناطق حذف و همخوان انسدادی /k/ پایانی تبدیل به همخوان /g/ می شود. حذف همخوان انسدادی /b/ به جز در شش نقطه خرمدشت که صورت /kæg/ را به کار می برند، در شانزده منطقه دیگر باعث تبدیل واکه /æ/ به واکه مرکب /eu/ می شود و صورت /keug/ کاربرد پیدا می کند. در هشت روستای دیگر نیز این واکه به /e/ تبدیل می شود و بنابراین در این مناطق صورت زبانی /ke/ به کار می رود.



نقشه ۸. نقشه توزیع متغیر واجی /kæbk/

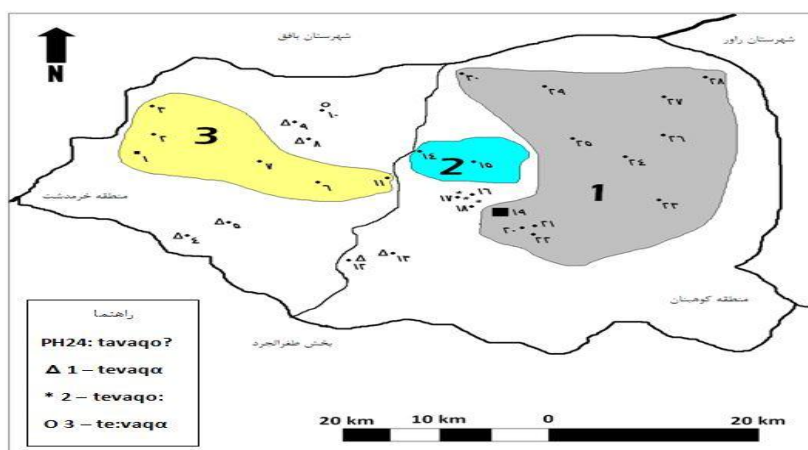
PH21 : ?estekan : همخوان میانی /t/ در این متغیر به جز در چهار نقطه کوهبنان که باقی می ماند، در سایر مناطق مورد پژوهش حذف می شود. علاوه بر این، این متغیر در کلیه مناطق دچار حذف و یا تغییر همخوان پایانی /n/ نیز می شود. در چهار روستایی که همخوان انسدادی /t/ حذف نمی شود، زنجیره آوایی 'an به /ũ/ تبدیل می شود و این واژه به صورت /?estekũ/ به کار می رود. در یازده روستای دیگر زنجیره آوایی 'an به /ã/ تبدیل می شود و این واژه به صورت /?esekã/ به کار می رود و در شش روستای منطقه خرمدشت نیز همین صورت، همراه با کشش آوایی واکه هجای اول به صورت /?e:sekã/ به کار می رود. در نه روستای منطقه کوهبنان نیز، همخوان پایانی خیشومی /n/ به /m/ تبدیل و این واژه به صورت /?esekam/ به کار رود.

PH22 : næzdik : همخوان انسدادی /d/ فارسی معیار در کلیه مناطق مورد پژوهش حذف می شود. در هجده روستای مورد پژوهش، علاوه بر حذف همخوان میانی، واکه /æ/ به /e/ تبدیل می شود تا صورت زبانی /nezik/ به کار برود. واکه /æ/ فارسی معیار در نه روستای

خرمدشت دچار کشش آوایی می‌شود و این متغیر به صورت /næ:zik/ تلفظ می‌شود و در سه روستای سر آسیاب، درب جیزی و درب هود صورت /næzik/ به کار می‌رود.

xoɬk : PH23 : همخوان انسدادی /k/ فارسی معیار در جایگاه پایانی به جز در پنج نقطه خرمدشت که در آن‌ها صورت /xo:ɬk/ کاربرد دارد، در سایر مناطق مورد پژوهش حذف می‌شود. بنابراین حذف همخوانی رخ داده است و این واژه به صورت /xoɬ/ تلفظ می‌شود.

tævæqo? : PH24 : همخوان انسدادی /ʔ/ فارسی معیار در کلیه مناطق مورد پژوهش حذف می‌شود. این حذف در پنج روستای کوهبنان باعث کشش جبرانی واکه /o/ می‌شود و این متغیر به صورت /te:væqo:/ به کار می‌رود. در سایر روستاهای مناطق مورد پژوهش واکه /o/ به /ɑ/ تبدیل می‌شود. علاوه بر این در هفت روستای خرمدشت واکه /e/ هجای اول دچار کشیدگی واکه‌ای نیز می‌شود و این متغیر به صورت /te:væqa/ به کار می‌رود و در هجده روستای باقی مانده صورت /te:væqa/ کاربرد دارد.



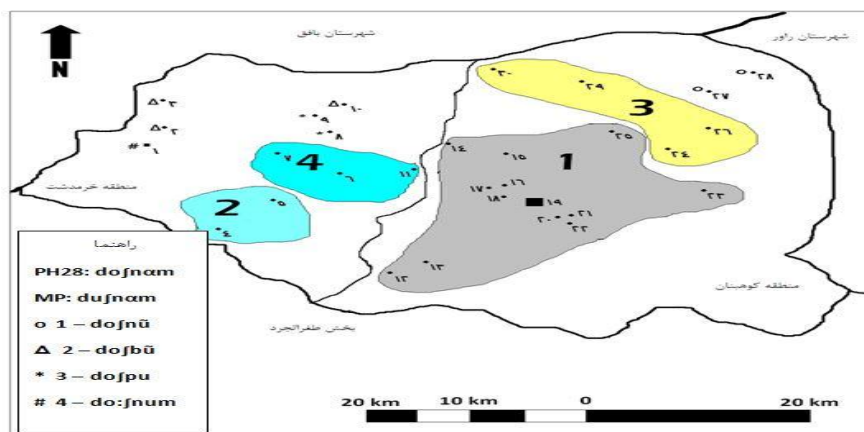
نقشه ۹. نقشه توزیع متغیر واجی /tævæqo?/

kæfɪ : PH25 : همخوان سایشی /f/ فارسی معیار در تمام مناطق مورد پژوهش حذف می‌شود. واکه /æ/ هجای اول در سیزده منطقه تبدیل به واکه مرکب /eu/ می‌شود و این واژه به صورت /keuɪ/ به کار می‌رود. در شش منطقه دیگر نیز مرکب‌شدگی واکه‌ای رخ می‌دهد و واکه /æ/ فارسی معیار به واکه مرکب /ou/ تبدیل می‌شود. در این شش منطقه صورت زبانی /kouɪ/ کاربرد دارد. واکه /æ/ فارسی معیار در هفت منطقه بدون تغییر باقی می‌ماند و صورت /kæfɪ/ کاربرد پیدا می‌کند و در چهار منطقه دیگر به واکه ساده /e/ تبدیل می‌شود (/kef/).

PH26 : ʔemruz: همخوان سایشی /z/ در تمامی مناطق مورد پژوهش حذف می‌شود. این حذف به جز در هفت نقطه کوهبنان که اهالی شان این واژه را به صورت /ʔemru/ به کار می‌برند، در سایر مناطق مورد پژوهش حذف همخوان خیشومی /m/ را نیز به همراه دارد. علاوه بر این در هشت روستای خرم‌دشت واکه /e/ نیز کشیده می‌شود و صورت /ʔe:ru/ کاربرد دارد و در سایر مناطق مورد پژوهش صورت /ʔeru/ به کار می‌رود.

PH27 : behtaer: همخوان سایشی /h/ فارسی معیار به جز در شش نقطه خرم‌دشت که باقی می‌ماند در سایر مناطق مورد پژوهش حذف می‌شود و صورت /be:tær/ کاربرد دارد. در شش روستایی که همخوان سایشی /h/ حذف نمی‌شود صورت /be:htaer/ کاربرد دارد.

PH 28 : doʃnam: همخوان خیشومی /m/ در بیشتر مناطق حذف می‌شود. علاوه بر این حذف، واکه /a/ در کلیه مناطق مورد پژوهش افراشته و به صورت /u/ تلفظ می‌شود. به عبارت دیگر، زنجیره آوایی 'am' به جز در روستاهای چهار نقطه خرم‌دشت که صورت /do:ʃnum/ را به کار می‌برند، در سایر مناطق مورد پژوهش تبدیل به واکه /ũ/ می‌شود. بنابراین، در پانزده نقطه صورت /doʃnũ/، در شش نقطه /doʃpũ/ و در پنج نقطه خرم‌دشت /doʃbũ/ کاربرد دارد.



نقشه ۱۰. نقشه توزیع متغیر واجی /doʃnam/

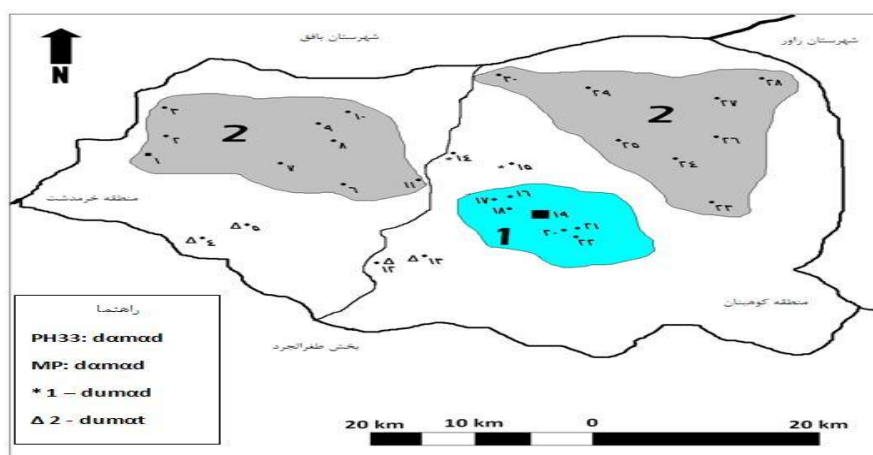
PH29 : dʒæʃn: همخوان خیشومی /n/ در گروه صوتی /ʃn/ در کلیه مناطق مورد پژوهش حذف می‌گردد. بنابراین، این واژه در تمامی مناطق مورد پژوهش به صورت /dʒæʃ/ به کار می‌رود.

PH30 : *ǰælvær*: همخوان /l/ در بیست نقطه مورد پژوهش حذف می‌شود تا این متغیر به صورت /*ǰævar*/ به کار رود. این همخوان در چهار نقطه کوهبنان به صورت معیار باقی می‌ماند تا صورت /*ǰælvær*/ به کار رود و در شش روستای دیگر به همخوان روان /r/ تبدیل می‌شود (/*ǰærvar*/).

servæt : PH32 særma : PH31

همخوان روان /r/ در جایگاه میانی در کلیه مناطق حذف می‌شود. حذف این همخوان باعث کشیدگی واژه ماقبل از آن می‌شود و صورت‌های /*sæ:ma*/ و /*se:væt*/ به کار می‌روند. یکی دیگر از فرایندهای همخوانی مشاهده شده در گویش کوهبنانی تبدیل همخوانی می‌باشد:

PH33 : *damad*: همخوان /d/ به جز در نه روستای منطقه کوهبنان که حفظ شده است، در سایر مناطق تبدیل به /t/ می‌شود. علاوه بر این، واژه /a/ به /u/ تبدیل می‌شود. بنابراین در نه روستای کوهبنان صورت /*dumad*/ و در سایر مناطق صورت /*dumat*/ کاربرد دارد.



نقشه ۱۱. نقشه توزیع متغیر واجی /damad/

PH34 : *tabestan*: همخوان /b/ به جز در منطقه خرم‌دشت که باقی می‌ماند و کاروانگاه، عباس آباد و گردو کج که حذف می‌شود، در سایر مناطق مورد پژوهش به /v/ تبدیل می‌شود. علاوه بر این، در تمامی مناطق زنجیره آوایی /an/ هجای پایانی به واژه خیشومی شده /ũ/ تبدیل می‌شود. در مناطقی که همخوان /b/ به /v/ تبدیل می‌شود، هجای اول طی فرآیند افراشتگی - پیشین شدگی به /e/ تبدیل می‌شود و این متغیر به صورت /*tevesũ*/ به کار

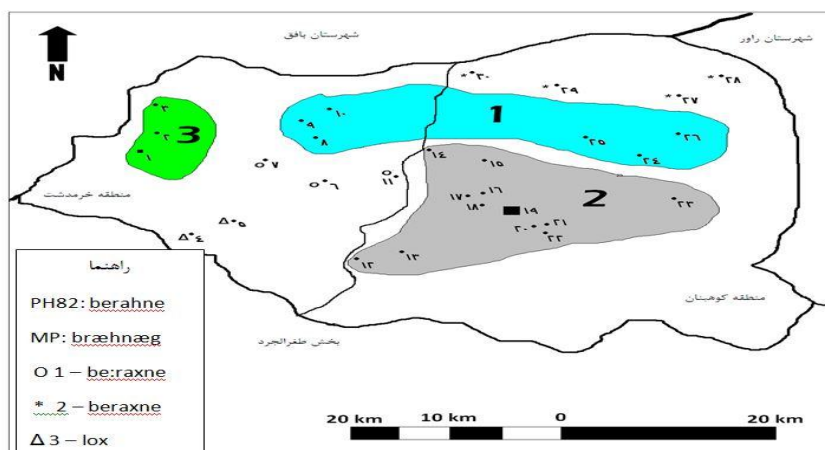
می‌رود. در سه روستایی که همخوان انسدادی /b/ حذف می‌شود، واکه مرکب /ou/ جایگزین /a/ می‌شود تا صورت /tousũ/ به کار رود و در هشت روستای خرمداشت صورت /tabesũ/ کاربرد دارد.

PH35 : quɫf/ همخوان انسدادی بی‌واک /q/ در کلیه مناطق مورد پژوهش، به همخوان /ɣ/ تبدیل می‌شود. بنابراین، این واژه در تمام مناطق به صورت /ɣuɫf/ به کار می‌رود.

PH36 : lægæd/ همخوان انسدادی /g/ در تمامی مناطق به همخوان /ɣ/ تبدیل می‌شود. علاوه بر تبدیل همخوان /g/ به /ɣ/، واکه /æ/ هجای اول نیز طی فرآیند افراشتگی واکه‌ای تبدیل به /e/ می‌شود. بنابراین، این واژه در تمامی مناطق به صورت /leyæt/ به کار می‌رود.

PH37 : mive/ همخوان /v/ در کلیه مناطق به /b/ تبدیل می‌شود. این متغیر در هشت نقطه به صورت /mibe/ به کار می‌رود. در چهارده روستای دیگر که واکه /i/ هجای اول دچار افتادگی می‌شود و به صورت /e/ تلفظ می‌شود. این متغیر به صورت /mebe/ به کار می‌رود و در هشت نقطه دیگر که این واکه تبدیل به واکه /ej/ می‌شود، صورت /mejbe/ کاربرد دارد.

PH38 : beræhne/ همخوان /h/ در اکثر نقاط مورد پژوهش به /x/ تبدیل شده است. در نه روستا علاوه بر تبدیل همخوانی، واکه ابتدایی این واژه نیز به صورت کشیده تلفظ می‌شود (/be:ræxne/). در هفت نقطه نیز صورت /lox/ به جای این واژه به کار می‌رود که یک متغیر واژگانی محسوب می‌شود و در سایر مناطق مورد پژوهش صورت /beræxne/ کاربرد دارد.

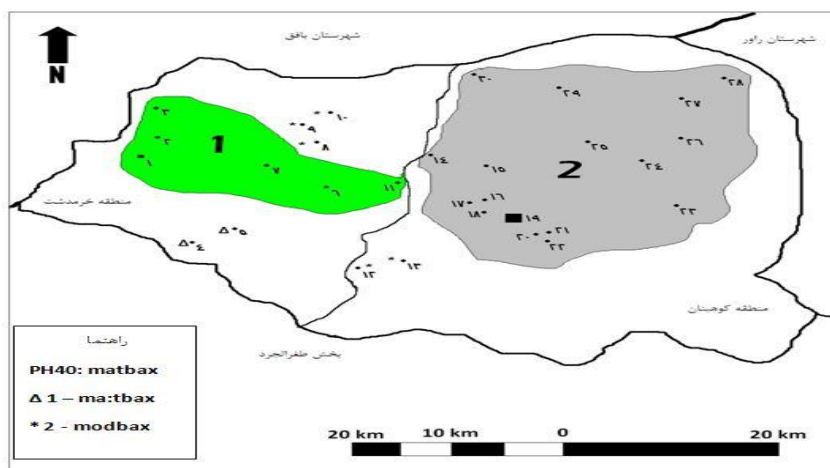


نقشه ۱۲. نقشه توزیع متغیر واجی /beræhne/

divar : PH39: همخوان /r/ به جز در هفت نقطه کوهبنان که تغییر نمی‌کند و اهالی آن‌ها صورت معیار را به کار می‌برند، در سایر نقاط مورد پژوهش تبدیل به همخوان /l/ می‌شود. بنابراین، این متغیر در بیست و سه روستای صورت /dival/ کاربرد دارد.

در ادامه به تعدادی از فرآیندهای همگون‌سازی در گویش کوهبنانی اشاره خواهد شد.

mætbæx : PH40: همخوان انسدادی /t/ به جز در یازده روستای خرم‌دشت که به صورت فارسی معیار کاربرد دارد، در بقیه نقاط طی فرآیند همگونی تبدیل به همخوان واک‌دار خود یعنی /d/ می‌شود. واک‌دار بودن همخوان /b/ هجای دوم باعث می‌شود تا همخوان مجاور آن - یعنی همخوان /t/ - ویژگی بی‌واکی خود را از دست بدهد و ویژگی واک‌داری دریافت کند و در نتیجه همخوان /t/ تبدیل به همخوان واک‌دار متناظر خود یعنی همخوان /d/ می‌شود. در منطقه کوهبنان، این همگونی همراه با افراستگی - پسین شدگی واکه ماقبل آن می‌باشد و در نتیجه این متغیر در بیست و یک نقطه کوهبنان به صورت /modbæx/ به کار می‌رود. در یازده روستای خرم‌دشت تنها واکه /æ/ معیار به صورت کشیده تلفظ می‌شود. بنابراین، این واژه در این منطقه به صورت /mæ:tbæx/ به کار می‌رود.



نقشه ۱۳. نقشه توزیع متغیر واجی /mætbæx/

zænbur : PH41: همخوان خیشومی لثوی /n/ در تمامی مناطق، طبق همگونی پیش‌رو به /m/ تبدیل می‌شود. بنابراین این واژه در تمامی نقاط مورد پژوهش به صورت /zæmbur/ به کار می‌رود.

در ادامه نمونه هایی از فرآیند قلب همخوانی در گویش کوهبنانی ارائه خواهد شد.
 PH42 : *sofre* : همخوان های /r/ و /f/ به جز در هشت نقطه کوهبنان که تغییری نمی کنند و صورت معیار کاربرد دارد، در سایر مناطق طبق فرآیند قلب واجی با هم جابه جا می شوند. بنابراین، این واژه در بیست و دو نقطه به صورت /*sorfe*/ به کار می رود.

در این قسمت نمونه هایی از فرآیند درج همخوانی در گویش کوهبنانی ارائه خواهد شد.
 PH43 : *balef* : در تمامی مناطق مورد پژوهش، همخوان /t/ به پایان این واژه اضافه می شود و این واژه به صورت /*baleft*/ به کار می رود. البته، در شش نقطه خرم دشت واکه /a/ هجای اول به صورت کشیده تلفظ می شود و در نتیجه صورت /*ba:left*/ کاربرد دارد.

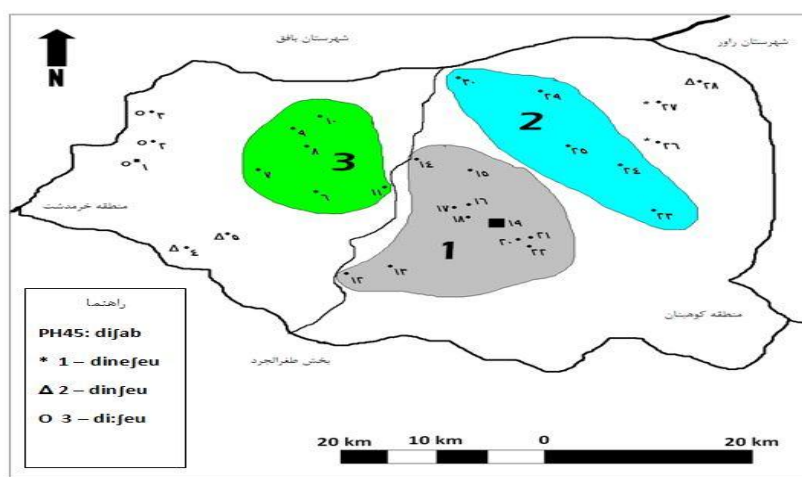
در گویش کوهبنانی می توان به متغیرهای زبانی دست یافت که یک همخوان به همان صورت دوره میانه خودش کاربرد دارد نه به شکل فارسی معیار. در واقع در این متغیرهای زبانی، همخوان های دوران میانه که در فارسی جدید تغییر کرده اند، در گویش کوهبنانی ثابت باقی مانده اند. در این جا به سه نمونه از این داده ها اشاره خواهیم کرد.

PH44 : *gusfænd* : صورت فارسی میانه این متغیر /*guspænd*/ (مکنزی، ۱۳۷۹: ۲۹۶) بوده است. این متغیر نشان می دهد که همخوان /f/ فارسی معیار به جز در هشت نقطه کوهبنان که باقی می ماند، در سایر مناطق مورد پژوهش تبدیل به همخوان /p/ فارسی میانه می شود. علاوه بر این، گروه صوتی /*nd*/ پایانی نیز در تمام مناطق مورد پژوهش تبدیل به واکه خیشومی شده /*ã*/ می شود و در تعدادی از روستاهای خرم دشت، واکه /u/ به صورت کشیده تلفظ می شود. بنابراین، این متغیر به صورت های /*gusfã*/، /*gu:spã*/ و /*guspã*/ کاربرد دارد.

۳.۳. متغیرهای مربوط به ساخت هجا

هجا در فارسی عبارت از یک رشته واجی پیوسته است که از یک واکه و یک تا سه همخوان تشکیل می شود. منظور از رشته واجی پیوسته آن است که اجزای سازنده هجا طی یک فرآیند تولیدی بدون مکث تولید می شوند. واکه، مرکز، هسته یا محور هجاست و همخوان حاشیه یا دامنه آن است. در فارسی امروز کوچک ترین هجا دارای ساختمان /CV/ است و بزرگ ترین نیز /CVCC/ می باشد (مشکوه الدینی، ۱۳۸۴). در این قسمت نمونه هایی از فرآیندهای مربوط به ساخت هجا از قبیل درج و حذف هجا در گویش کوهبنانی ارائه خواهد شد.

PH45 : $di\text{f}\text{æ}b$: در سیزده روستای منطقه کوهبنان یک هجای مستقل $/ne/$ بین دو هجای این واژه درج می‌شود. علاوه بر این، در کلیه مناطق همخوان $/b/$ پایانی این متغیر حذف و واکه $/æ/$ هجای دوم نیز به واکه مرکب $/eu/$ تبدیل می‌شود. بنابراین، این متغیر در این سیزده منطقه به صورت $/dine\text{f}eu/$ به کار می‌رود. در هشت روستای دیگر درج یک همخوان میانجی $/n/$ به این واژه باعث کاربرد صورت $/din\text{f}eu/$ می‌شود. در نه روستای منطقه خرم-دشت که هیچ گونه درج همخوانی یا هجایی دیده نمی‌شود، صورت $/di\text{:f}eu/$ به کار می‌رود.



نقشه ۱۴. نقشه توزیع متغیر واجی $/di\text{f}\text{æ}b/$

PH46 : $dæqiqe$: ساختار هجای این واژه به صورت CV, CV, CV می‌باشد که در گویش کوهبنانی هجای باز میانی این واژه در تمامی مناطق حذف می‌شود. در منطقه خرم‌دشت و برخی نقاط کوهبنان این حذف همراه با کشیده شدن واکه هجای اول واژه نیز می‌باشد. به طوری که در دوازده نقطه، صورت $/dæ:qe/$ و در سایر مناطق صورت $/dæqe/$ کاربرد دارد.

۴. نتیجه گیری

نتایج حاصل از بررسی شواهد زبانی نشان می‌دهد که گویش کوهبنانی در دو منطقه کوهبنان و خرم‌دشت به صورت یکپارچه می‌باشد و واحدهای زبانی تا حد زیادی مشابه به هم به کار می‌روند؛ اما به جهت وجود برخی تفاوت‌های قابل ملاحظه در رفتار زبانی گویش‌وران در این دو منطقه می‌توان قائل به وجود دو لهجه متفاوت در این دو منطقه شد. دلیل این

تفاوت‌های لهجه‌ای، همجواری منطقه خرم‌دشت با استان یزد و تاثیرپذیری گویش کوهبنانی این منطقه از گویش یزدی می‌باشد. نتایج حاصله از بررسی صورت‌های آوایی نشان می‌دهد که فرایندهای افراستگی و افتادگی واکه‌ای و همچنین کشش واکه‌های ساده، نسبت به سایر فرایندهای واکه‌ای از بسامد بالاتری برخوردارند. در رابطه با فرایندهای همخوانی نیز فرآیند حذف همخوانی پربسامدترین فرآیند در گونه کوهبنانی محسوب می‌شود. بررسی اطلس گویشی منطقه بیان‌گر این است که فرآیند حذف همخوانی در هر دو منطقه بسامد بالایی دارد؛ این فرآیند در مورد همخوان‌های پایانی بیش از سایر همخوان‌ها دیده می‌شود. فرآیند حذف همخوان‌های روان /r/ و /l/ که از بسامد پایین‌تری نسبت به سایر فرایندهای حذف برخوردارند، نمونه‌هایی از فرآیند حذف در موضع میانی یا پایانی واژه‌ها در اکثر مناطق مورد پژوهش را نشان می‌دهند. در گونه کوهبنانی همچون اکثر گویش‌های استان کرمان تمایل زیادی از جانب گویش‌وران برای پیروی از اصل کم‌کوشی زبان وجود دارد و به همین دلیل فرآیند حذف همخوانی را می‌توان در اکثر واژگان مورد استفاده در هر دو بخش مورد پژوهش مشاهده کرد. دومین فرآیند پر بسامد واجی در گونه کوهبنانی فرآیند تبدیل همخوانی می‌باشد که در اکثر موارد به پیروی از اصل رسایی رخ می‌دهد؛ این فرآیند نیز به واسطه پیروی گویش‌وران این مناطق از اصل کم‌کوشی زبان و به منظور تسهیل در تلفظ واژگان و سریع‌تر صحبت کردن، ایجاد می‌شود. در مقابل، فرایندهای درج همخوانی و همگونی همخوانی بسامد پایین‌تری در هر دو منطقه مورد پژوهش دارند. علاوه بر این، نتایج حاصله همچنین نشان می‌دهد که هر چند آثار به جا مانده از فارسی میانه در گونه کوهبنانی ناچیز است؛ اما همچنان می‌توان مواردی را یافت که همخوان‌های دوران میانه زبان فارسی که در فارسی معیار به همخوان‌های دیگر تبدیل شده‌اند، در گونه کوهبنانی این دو منطقه همچنان باقی مانده است.

کتابنامه

- ارانسکی، یوسیف، ام، (۱۳۸۶)؛ زبان‌های ایرانی؛ ترجمه علی اشرف صادقی؛ تهران: انتشارات سخن.
- پرمون، یدالله، (۱۳۸۵)؛ طرح ملی اطلس زبانی ایران؛ اصفهان.
- جهانگیری، نادر، «لهجه شناسی و جغرافی»، مجموعه مقالات سمینار جغرافی (۱)، ۱۳۶۵، بنیاد پژوهش‌های اسلامی آستان قدس رضوی.
- حق شناس، علی محمد، (۱۳۸۰)؛ آواشناسی (فونیتیک)؛ تهران: انتشارات نقش جهان.

سامارین، ویلیام، ج، (۱۳۸۹)؛ زبان‌شناسی عملی: راهنمای بررسی گویش‌ها؛ ترجمه لطیف عطاری؛ تهران: مرکز نشر دانشگاهی.

کامری، برنارد، (۱۳۷۸)؛ اطلس زبان‌ها؛ ترجمه ارسلان گلفام؛ تهران: انتشارات دانشگاه تهران.

مشکوه‌الدینی، مهدی، (۱۳۸۴)؛ ساخت آوایی زبان؛ مشهد: انتشارات دانشگاه فردوسی.

مکنزی، دیوید نیل، (۱۳۷۹)؛ فرهنگ کوچک زبان پهلوی؛ ترجمه مهشید میرفخرایی؛ تهران: انتشارات رهنما.

الیاسی، محمود، «اطلس زبانی منطقه حد فاصل شهر تربت جام و شهر مشهد (بر پایه اطلس زبانی انگلستان)»، همایش زبان‌ها و گویش‌های کویری ایران، ۱۳۹۱، ش ۲۲، ص ۴۶ تا ۶۸.

Blench, R (2009). The linguistic geography of Nigeria and its implications for prehistory. Sheffield University on Nigerian Prehistory.

Brewer, W. A (2008) Mapping Taiwanese. Institute of Linguistics. Academia Sinica. Taiwan.

Carr, Ph (2006). Modern linguistic Phonology. Palgrave publications.

Chambers, J. K & Trudgil, D (2004) 'Dialectology'. (2nd Ed) . Cambridge: Cambridge University Press.

Johanson, L (2001). Discoveries on the Turkic Linguistic Map. Swedish Research institute in Istanbul, Turkey.

Kurath, H (1949). A Word Geography of the Eastern United States. Ann Arbor: University of Michigan Press.

Orton, H. Sænderon, S. Widdowson, J (1978). The Linguistic Atlas of England. 2nd edition. Routledge.

Trask, R. L (2007). Language and linguistics: The key concepts. 2nd edition. Routledge.

On the Pronunciation of Postposition “râ” in Persian

Dr. Bashir Jam¹

Assistant Professor of Linguistics, Shahrekord University, Shahrekord, Iran

Received: 12 April 2017 Accepted: 5 August 2017

Extended Abstract

1- Introduction

The word “râ” is the only postposition in Persian. Its formal pronunciation is never used in the spoken style. The postposition /rA/ is pronounced [ro] after words ending with vowels and [o] when it occurs after words ending with consonants. That is because a preceding consonant triggers /r/ deletion. These phonological environments indicate that variation is arguably not random.

2- Methodology

This research aimed at analyzing various environments and phonological processes which change the pronunciation of /rA/. In so doing, it came up with the inclusive rankings of the constraints to explain these different pronunciations within the optimality theory (OT) (Prince & Smolensky, 1993/2004).

Optimality theory is one of the most significant developments in generative grammar. The first detailed exposition of the theory appears in Prince and Smolensky's (1993) book, entitled ‘Optimality Theory: Constraint Interaction in Generative Grammar’. Its goal is to explain the phonology of languages only by using a set of universal constraints. No phonological rule is being applied in its analyses because they generally explained the language-specific phenomena. In contrast, constraints in OT are not merely solutions to language-specific problems; they are claims about Universal Grammar (UG) seeking to explain phonological phenomena universally. Furthermore, there is no interaction between rules and constraints, i.e., OT is not a mixed theory. The principles of SPE phonology (Chomsky & Halle, 1968) namely rules and serial derivations between underlying representation (UR) and phonetic representation (PR) have been abandoned by OT; however, UR and PR which are renamed as input and output respectively, are being assumed in the classical sense.

This research deals with optionality also known as ‘free variation’ in the pronunciation of “râ”. Optionality is a case in which a single input is mapped onto two grammatical outputs, although their distribution is not under grammatical control. The fact that variation is ‘free’ does not imply that it is totally unpredictable, but only that no *grammatical* principles govern the distribution of variants. Nevertheless, a wide range of extra grammatical factors may affect the choice of one

¹ Corresponding Author: b_jam47@yahoo.com

variant over the other, including sociolinguistic variables (such as gender, age, and class), and performance variables (such as speech style and tempo). Extra grammatical variables affect the choice of occurrence of one output over another. In this research, free *ranking* is applied to explain optionality in the pronunciation of “râ”. According to Kager (1999) as a purely theoretical option to deal with optionality, *free ranking* was observed by Prince and Smolensky (1993), and has since been argued to be the OT counterpart of optional rule application. When two constraints *C1* and *C2* are freely ranked, the evaluation procedure branches at that point. In one branch, *C1* is ranked above *C2*, while in the other branch the ranking is reversed. Evaluation of the candidate set is split into two subhierarchies, each of which selects an optimal output. Free ranking preserves strict domination, which holds within each subhierarchy.

The ultimate goal of this research is to come up with inclusive rankings of the constraints which explain different pronunciations of /rA/ in various phonological environments. The results section of this research includes several facts about the phonological processes involved in changing the pronunciation of /rA/.

3- Discussion

The choice between /rA/’s two allomorphs [ro] and [o] depends on the phonetic properties of the preceding word. If the preceding word ends with vowels [e], [a], and [A], then /rA/ obligatorily changes to [ro]. In this raising process the underlying low vowel /A/ changes to [o]. However, if the preceding word ends with a consonant, then /rA/ obligatorily changes to [o] due to vowel raising and /r/ deletion. The markedness constraints *A_{popo} and *C_{rpopo} trigger these two pronunciations respectively. Moreover, /rA/ is optionally pronounced [o] after words ending with vowels [i], [u], and [o]. This is due to /r/ deletion which triggers glide insertion to resolve hiatus at an intermediate level between the underlying representation and the phonetic representation.

4- Conclusion

The significance of this research is that it is the first study which introduces different pronunciations of the Persian sole postposition /rA/ in various phonological environments. It also discusses several facts about the phonological processes involved in changing the pronunciation of /rA/. A significant feature of this paper is that it starts with a constraint ranking and ends with coming up with a single inclusive ranking of constraints that is capable of explaining all the different pronunciations of the postposition /rA/. The inclusive ranking is in fact a combination of different constraint rankings.

Keywords: Postposition /rA/, Feeding interaction, Vowel raising, Free variation, Optimality theory.

References (In Persian)

1. Dabir-Moghaddam, M. (1990). On postposition “râ” in Persian. *Iranian Journal of Linguistics*, 7(1), 2-60.
2. Dabir-Moghaddam, M. (2013). *The typology of Iranian languages*. Tehran: SAMT.
3. Hajati, A. (1979). Intransitive verbs and “râ” in Persian. *Journal of Faculty of Letters & Humanities, Tarbiat Modares University*, 5, 185-211.
4. Jam, B. (2015). Hiatus resolution strategies in Persian. *Journal of Linguistics and Khorasan Dialects*, 1(12), 79-100.
5. Jam, B. (2016). *A dictionary of phonological processes*. Tehran: Iran University Press
6. Najafi, A. (1987). “Râ” after verbs. *Science Publication*, 7 (6) 18-19.
7. Sadeghi, A. (1970). “Râ” in today’s Persian. *Journal of the Faculty of Letters & Humanities, Tabriz University*, 93, 9-22.
8. Sadeghi, A. (1986). Hiatus and the issue of intervocalic consonants. *Iranian Journal of Linguistics*, 6, 3-22.
9. Shaghaghi, V. (2008). *An introduction to morphology*. Tehran: SAMT.

References (In English)

1. Anttila, A. (1995). *Deriving variation from grammar: A study of Finnish genitives*. MS., Stanford University. [ROA-63]
2. Anttila, A. (2002). Morphologically conditioned phonological alternations. *Natural Language and Linguistic Theory*. 20, 1–42.
3. Baković, E. (2000). *Harmony, dominance and control* (Unpublished doctoral dissertation). Rutgers University, New Brunswick, NJ.
4. Boersma, P. (1998). *Functional phonology: Formalizing the interactions between articulatory and perceptual drives*. Utrecht: LOT.
5. Bussmann, H. (1996). *Routledge dictionary of language and linguistics*. London: Routledge.
6. Chomsky, N., & Halle, M. (1968). *The sound pattern of English*. New York: Harper & Row.
7. Kager, R. (1994). *Ternary rhythm in alignment theory* (Unpublished master's thesis). Utrecht University, Utrecht.
8. Kager, R. (1999). *Optimality theory*. Cambridge: Cambridge University Press.
9. Karimi, S. (1989). *Aspects of Persian syntax, specificity, and the theory of grammar* (Unpublished doctoral dissertation). University of Washington, Washington.
10. Katamba, F. (1993). *Morphology*. London: Macmillan.
11. Kent, R.G. (1950). *Old Persian: Grammar, texts, lexicon*, newhaven: American Oriental Society.
12. Kiparsky, P. (1993). Variable rules [Workshop handout]. New Brunswick, NJ: Rutgers University.

13. Lombardi, L. (1996). *Positional faithfulness and voicing assimilation in optimality theory* (Unpublished master's thesis), University of Maryland, College Park.
14. MacBride, A. I. (2004). *A constraint-based approach to morphology*. (Unpublished doctoral dissertation). University of California, California.
15. McCarthy, J., & Prince, A. (1995). Faithfulness and reduplicative identity. In J. Beckman, L. Walsh Dickey, & S. Urban czyk (Eds.), *University of Massachusetts occasional papers in linguistics 18: Optimality theory* (pp. 249–384). Amherst: GLSA.
16. Prince, A., & Smolensky, P. (1993/2004). *Optimality theory: Constraint in generative grammar*. Cambridge, Massachusetts: MIT Press.
17. Reynolds, W. T. (1994). *Variation and phonological theory* (Unpublished doctoral dissertation). University of Pennsylvania, Philadelphia.
18. Zipf, G. (1949). *Human behavior and the principle of least effort*. Boston: Addison Wesley.

The Representation of the Concepts of Power, legitimacy and Social Inequalities in Pahlavi I's Discourse in Addressing People

Abolfazl Shahali

*PhD Candidate in Linguistics, Ferdowsi University of Mashhad International Campus,
Mashhad, Iran*

Dr. Azam Estaji¹

Associate Professor of Linguistics, Ferdowsi University of Mashhad, Mashhad, Iran

Dr. Ali Alizadeh

Associate Professor of Linguistics, Ferdowsi University of Mashhad, Mashhad, Iran

Received: 31 December 2016 Accepted: 13 June 2017

Extended Abstract

1- Introduction

Discourse analysis is primarily concerned with not only investigating the formal features of discourse like syntax and phonology, but also considering the social functions of the discourse produced by language users in various social and cultural contexts (Van Dijk, 1997). A long history of literature in the field has examined various discourses including educational, scientific, literary, and political. However, comparative analysis of the literature reveals three ignored points: first, the study of the historical characteristics; second, the study of the discourse of those political leaders who have gained power based on an approach other than democracy; and third, the importance of analyzing the authorities' discourse in addressing people. Political leaders have always been concerned with gaining legitimacy since all governments are set to build their legitimacy on an intellectual principle (Fukuyama, 2015). Therefore, the current study employs Halliday and Matthiessen's (2014) systemic functional grammar and aims to represent the concepts of power (authority), legitimacy, and social inequalities introduced by Max Weber (1968) in Rezashah's discourse in addressing the people.

2- Methodology

This research is founded on Halliday and Matthiessen's (2014) systemic functional grammar. Since few speeches and messages have been left from Rezashah (Fardust, 1990), all Rezashah's speeches and messages (7 cases) delivered to people were collected using the library method and then analyzed based on the proposed framework. Consequently, the concepts of power, legitimacy, and social inequalities were represented in Rezasha's discourse.

¹ Corresponding Author: estagi@ferdowsi.um.ac.ir

3- Discussion

The results of the study indicate that 56 and 51 clauses of Rezashah's discourse are structured by relational and material processes, respectively. As such, the relational process is used to describe features and compare the situation of the Iranian society in different issues before and after Pahlavi dynasty. The material process also aids audience experience various events like "providing people with happiness and welfare", "prescribing misery", "avoiding traitors", etc. Moreover, employing terms like "[people] have to know...", "[people] have to consider" and "[people] have to understand" all indicate Rezashah's attempt to let his audience be aware of the world in his mind. Examining the verbal process also reveals that Rezashah has used verbs like "announcing", "commanding" and "notifying" to express his wishes, desires and demands. In addition, the pronoun "I" with 35 cases, either overt or covert, is the most frequent subject of Rezashah's discourse, followed by the pronoun "you" and other noun phrases referring to his audience. It is interesting to note that "Ghoshoon"-army force- has a particular status in Rezashah's discourse as a subject, which seems to have its root in his military concerns. Mozar-e-Eltezami is the most frequent tense in his discourse. The analyses reveal that negative polarity is used to remind the women's problems and the disadvantaged status of the society in the past dynasty. Rezashah has never used the elements of suspicion in his discourse, yet has used Mozar-e-Eltezami and various terms like "never", "without exception", "undoubtedly", "always", "must", "mustn't" and "it is necessary...." to show a high degree of certainty and the importance of his messages and speeches. Conjunction together with conjunctive adjunct, which improves the coherence of texts, constitutes 28.88% of the thematic structure of his discourse. Passivization is another important factor that has enhanced the coherence of Rezashah's discourse. Conjunction with 18.27% (85 cases) has the major role in the cohesion of his discourse. Collocations (68 cases), ellipsis (13.97%), repetition (60 cases), and reference (9.46%) are the other cohesive devices that increase the cohesion of Rezashah's discourse.

4- Conclusion

Based on the findings of the study, Rezashah always talks about "must" and "mustn't" and tries to remind his demands and desires to "you"-his audience. He portrays himself as the nation's savior from misery they had experienced in the past and threatens them not to support the traitors, otherwise they are doomed to death. In fact, Rezashah's ideology which has been depicted in the form of three major processes and 62 cases of Mozar-e-Eltezami has transformed his discourse into a saber-rattling field against "you". Accordingly, Rezashah's discourse involves idiosyncratic characteristics such as "punishment procedure", "obligation", "violence", "with us or against us", "impatience", and "exclusiveness". Regarding the concept of legitimacy, since Rezashah's power was not inherited, he himself was not a charismatic leader and he ascended to throne without a democratic election, his government was not consistent with any types of legitimated government described by Weber (1968). In fact, according to Van Dijk's (2001) idea, his leadership enjoys

a negative legitimacy. Finally, the most salient instances of social inequalities in his discourse are concluded as follows:

- Kashf-e-Hijab (unveiling) in a Shia's society like Iran
- Compelling people to accept his son as his successor without any democratic election
- Forcing people to follow and support his dynasty and threatening the aggressors and traitors

Keywords: Systemic functional grammar, Power, Legitimacy, Social inequalities, Pahlavi.

References (In Persian)

1. Ahmadi, M. H. (2011). *The functional analysis of TEFL instructors' discourses* (Unpublished master's thesis). Institute for Humanities and Cultural Studies, Tehran.
2. Albasri, A. (1971). *The notes of Rezashah, the great during his presidency and commander-in-chief* (S. Karimlou, Trans.). Tehran: Shahanshahi Press.
3. Arabzouzani, M. A., Pahlevannezhad, M. R., & Seyyedi, S. H. (2016). An investigation of the mood structure of jihad lecture in Nahj-albalagheh based on the interpersonal metafunction of the functional theory. *The Quarterly Journal of Language Research*, 8 (21), 79-114.
4. Arzhang, Gh. R., & Sadeghi, A. A. (1982). *The grammar of senior high school*. Tehran: Farhang-o-Adab.
5. Bahar, M. T. (1978). *The history of the Iranian political parties*. Tehran: Amirkabir.
6. Bazoubandi, H., & Moradsahraee, R. (2016). The interpersonal meta-function analysis of the Holy Quran and its role in the Quran's translation. *The Biannual Journal of Translation Studies of Quran and Hadith*, 2(3), 1-25.
7. Dabir-Moghadam, M. (1985). Passive in Persian. *The Journal of Linguistics*, 2(1), 31-46.
8. Dastjerdikazemi, M. (2009). *A description of the first-grade-primary school children's discourse based on SFG* (Unpublished doctoral dissertation). Institute of Humanities and Cultural Studies, Tehran.
9. Dianati, M. (2012). *The Representation of some grammatical and discoursal structures of 3-5-year-old Iranian children's discourse in Golpaygan city, Iran* (Unpublished master's thesis). Institute for Humanities and Cultural Studies, Tehran.
10. Fardust, H. (1990). *The rise and fall of the Pahlavi dynasty*. Tehran: Institute of Political Studies and Research.
11. Fazaeli, S. M., & Ebrahimi, Sh. (2014). The stylistic analysis of the story of Haft Khan-e-Rostam (Rostam's seven Labors) in Shahnameh based on SFG. *The Journal of Western Iranian Languages and Dialects*, 1(4), 119-142.
12. Fukuyama, F. (2014). *The end of history and the last man* (A. Arabi & Z. Arabi, Trans.). Tehran: Sokhankadeh.

13. Ghods, R. (2011). The Iranian nationalism and Rezashah. *The Journal of Culture and Development*, 23, 49-52.
14. Hajiani, E., & Pakseresht, S. (2008). The empirical analysis of political legitimization models among urban middle-classes in Iran. *The Journal of Iranian Social Science Studies*, 1(1), 50-67.
15. Iranzadeh, N., & Moradi, K. (2015). A study of the poetry of "notes of immortality pain" by Qeisar Aminpour based on SFG. *The Journal of Literary Text Research*, 65(19), 7-22.
16. Kheirabadi, R., & Kord Zaferanloo, A. (2014). In Zh, Shirvan, A. Golfam, B. Modaresi, & F. Kazemi (Eds.). A study of the press advertisements based on SFG. *The Proceedings of the First Conference on Functional Linguistics, Tehran*, 55-71.
17. Lyons, J. (2012). *An introduction to semantics* (K. Safavi, Trans.). Tehran: Elmi.
18. Majidi, S. (2011). Information structure in Persian: A comparison of systemic functional grammar and role and reference grammar. *The Journal of Grammar*, 7, 183-208.
19. Maki, H. (1974). *A twenty-year history of Iran*. Tehran: Nasher.
20. Meshkatodini, M. (2005). *Persian grammar: The lexical categories and merge*. Tehran: SAMT.
21. Nemati Ghazvini, M., & Ishani, T. (2015). The comparison of the application of cohesion devices in Sūrat al-A'ālā and its translation by Saffarzadeh. *The Journal of Quranic Research*, 20 (74), 120-145.
22. Pirayesh, S. S. (2012). *The discourse analysis of radio scenarios based on SFG* (Unpublished master's thesis). Ferdowsi University of Mashhad, Mashhad.
23. Rostami, M. (2003). *The critical discourse analysis of the news of chain murders* (Unpublished master's thesis). University of Tehran, Tehran.
24. Saeidi, Z. (2016). *A view of Rezashah's characteristics*. Retrieved from <http://www.iichs.ir/s/666>
25. Tabatabaei, N. (2016). The information status of the sentence constituents with the marked word order. *The Journal of Comparative Linguistics Studies*, 6(11), 133-145.
26. Tahmasb, A. (1978). *The history of Rezashah's dynasty*. Tehran: University of Tehran Press.
27. The Center for the Great Islamic Encyclopedia. (2014). *The text of Reza Shah's resignation from the monarchy*. Retrieved from [http:// www . cgie . org . ir / fa/news/ 25020](http://www.cgie.org.ir/fa/news/25020).
28. Valad Beigi, A. (2010). The study of the concepts of legitimization and action from the perspective of Max Weber. *Zamaneh Magazine*, 90, 55.
29. Zahedi, A. (2006). *The memories of Ardeshir Zahedi*. Tehran: Ketabsara.
30. Ziaei, M. S., Nargesian, A., & Kiamonfared, M. (2012). The critical discourse analysis of the USA and Islamic Republic of Iran leaders' speech on governmental legitimacy: A case study of Imam Khomeini and Bush's speeches. *The Global Journal of Media*, 7 (1), 65-100.

References (In English)

1. Alba-Juez, L. (2009). *Perspectives on discourse analysis: Theory and practice*. Cambridge: Cambridge Scholars Publishing.
2. Alvi, S. D. & Baseer, A. (2011). An investigation of the political discourse of Obama's selected speeches: A Hallidian perspective. *International Journal of Humanities and Social Sciences*, 1(16), 150-160.
3. Cheong, Y. Y. (2004). The construal of ideational meaning in print advertisements. In K. L. O'Halloran (Ed.), *Multimodal discourse analysis-systemic functional perspective* (pp. 163-195). London: Continuum.
4. Chomsky, N. (1985). *Knowledge of language: Its nature, origin and use*. USA: Convergence Sciences.
5. Eggins, S. (2004). *An introduction to systemic functional linguistics* (2nd Ed.). London: Bloomsbury Academic.
6. Halliday, M. A. K. (1961). Categories of the theory of grammar. *Word*, 17(3), 242-292.
7. Halliday, M. A. K., & James, Z. L. (1993). A quantitative study of polarity and primary tense in the English finite clause. In J. M. Sinclair, M. Hoey, & G. Fox (Eds.), *Techniques of description: Spoken and written discourse (A festschrift for Malcolm Coulthard)* (pp. 32-66). New York: Routledge.
8. Halliday, M. A. K., & Matthiessen, C. (2004). *An introduction to functional grammar* (3rd Ed.). London: Arnold.
9. Halliday, M. A. k., & Matthiessen, C. (2014). *An introduction to functional grammar* (4th Ed.). London: Arnold.
10. Harris, Z. (1952). Discourse analysis. *Language*, 28(1), 1-30.
11. Noor, M., Ali, M., Muhsbat, F., & Kazemian, B. (2016). Systemic functional linguistics mood analysis of the last address of the Holy Prophet (PBUH). *International Journal of Language and Linguistics*, 4(1), 1-9.
12. Salkie, R. (1995). *Text and discourse analysis*. New York: Routledge.
13. Thompson, G. (2004). *Introducing functional grammar* (2nd Ed.). London: Arnold.
14. Treimane, L. (2011). Analyzing parliamentary discourse: Systemic functional perspective). *Kalbotyra*, 63(2), 78-94.
15. Van Dijk, T. (1997). What is political discourse analysis? *Political Linguistics*, 11, 11-52.
16. Van Dijk, T. (2001). Critical discourse analysis. In D. Tannen, D. Schiffrin, & H. Hamilton (Eds.), *Handbook of discourse analysis* (pp. 466-485) Oxford: Blackwell.
17. Wattles, I. & Radić-Bojanić, B. (2007). The analysis of online debate: The systemic functional grammar approach. *Linguistics and Literature*, 5(1)47-58.
18. Weber, M. (1968). *Economy and society*. G. Roth & C. Wittich. Berkeley: University of California Press.
19. Widdowson, H. G. (2000). *Linguistics*. Shanghai: Shanghai Foreign Language Education Press.

The Etymology of Some Gilaki Words

Dr.Narjes Banou Sabouri ¹

Assistant Professor of Linguistics, Payame Noor University, Tehran, Iran

Received: 15 July 2016 Accepted: 4 July 2017

Extended Abstract

1- Introduction

Etymology is in brief the study of word's origin or history. Thus, to achieve the correct root of a word, one should get back in time to be able to provide evident information about the word and confidently restore the word-formation process. Gilaki dialect is a modern Iranian one belongs to the northwestern branch of Iranian languages and dialects spoken toward the edge of Caspian Sea and the sideline of southwest coast of the Sea. Like other Iranian dialects, Gilaki is of several types such that sometimes a different variation is used in the neighboring parts. In addition, Gilaki, in terms of linguistics is significantly different from standard Persian in different structural, phonological, and lexica levels.

2- Methodology

This research is a diachronic one which studies the etymology of twenty Gilaki words on the basis of the reliable references of historical linguistics as well as etymological ones. Based on researcher's intuition, the data were collected from the plains of east Guilan and the mountainous part of Deylaman and some others were gathered in the field. In any entry, the ancient Iranian and Indo-European roots along with the phonological/ structural features of the word are given. Then, the cognates of other Iranian languages and dialects are presented. The field method was used to get the data from Tati, Talishi, Mazandarani, and Hawrami. The phonemic transcription of the data was done in terms of the methods and symbols prevalent in the works in Iranian languages.

3- Discussion

-ča:mən «urine»

This is the Gilaki noun derived from ancient Iranian *č̌i āman- < *č̌ja- «to throw, to get rid of».

-dəvərsə «being replaced»

The short participle form dəvərsə; from derivative prefix də-, past stem vərəst-. present stem derived from ancient Iranian *uār- «to turn, to rotate» > *uara- > vər-

¹ Corresponding Author: n.sabouri@pnu.gilan.ac.ir

-dajanēn «to pain»

It is the Gilaki causative verb from causative stem dajan-, present stem daj- derived from ancient Iranian *daj- «to burn, to fire» > *daja- > daj-.

- dəxrāvəstən «crumble»

It is the Gilaki verb from derivative prefix də-, past stem xrāvəst- derived from *xrau- «to tear, to rip, to break» > *xrāua- > xrāv-.

- fušon «wrinkle»

It is the Gilaki noun from derivative prefix fu- «bottom» and šon < *šāna- < *šan- «to shake, to tremble» .

- havatən «to take off»

It is the Gilaki prefixed verb, from derivative prefix ha-, past stem vat- derived from *uaj- «pull out» > *vaxta- > vat-.

-kərjə «tap, flick»

It is the Gilaki noun derived from ancient Iranian *karčaka- < karč- «to knock».

-kəšə «chain, thick rope»

It is the Gilaki noun derived from ancient Iranian *kašaka- < *kaš- «to imprison, to jail».

- mətə «walked»

It is the Gilaki participle based on ancient participle derived from *maig- «to move» > *mixta- > məxt- > mət.

- nəštə «old»

It is the Gilaki participle based on ancient participle derived from *nas- »to disappear, to vanish» > *nasta- > našt-.

- nəvəstə «moved»

It is the Gilaki participle based on past stem of nəvəst- formed on present stem nəv- : *naṣ- «to move» > *naṣa- > nəv-.

-rut «muddy & contaminated water»

It is the relic of ancient Iranian participle *ruta- < *ru- «to besmirch, to befoul».

-sərtə «covered & hidden»

It is the Gilaki adjective derived from the ancient Iranian *sartaka- < *sar- «to hide, to conceal» .

-tələ «gap»

It is the Gilaki noun derived from the ancient Iranian *tardaka- < *tard- «to break, to split, to cleave» .

-tān «range, depth»

It is the Gilaki noun derived from the ancient Iranian *tāna- < *tan- «to stretch, to expand».

-tārəstən «to clean»

It is the Gilaki verb from past stem tārəst derived from *tar- «to rub, to clean» > *tāra- > tār-.

-valət «torn»

It is the relic of ancient participle from derivative prefix va- and *rak- «to cut, to tear»
> *rakta- > lət-.

-vindərdə «standing»

It is the Gilaki participle from the ancient Iranian *ūi-ni-dar- «to stand» > *ūindarta- > vindərd-

xəfə «cough»

It is the Gilaki noun derived from *xafaka- < *xaf- «to cough».

zāranēn «to irritate»

This is the causative verb from zāran- derived from *zar- «to hurt, to injure, to irritate»
> *zāra- > zār- «to hurt, to injure, to irritate»

4- Conclusion

Studying the etymology of Gilaki words not only reveals the association of this dialect with other Iranian dialects particularly Tati, and Talishi in three periods of Ancient, Middle, and Modern Iranian, it also reflects the developmental process of phonemes and lexical structures and indicates the lexical and semantic capacity of this dialect, as well as other Iranian languages, and the related dialects. Taking the opportunity to scrutinize Iranian languages and dialects in terms of historical linguistics and etymological researches. This is to find a way not only to preserve and keep these valuable treasures but also to use their lexical and semantic capacity for word-formation and further to enhance the richness of Persian language.

Key Words: Etymology, Ancient Iranian Language, Gilaki Dialect, Iranian Languages.

References (In English)

1. Bailey, H.W. (1979). *Dictionary of khotan saka*. Cambridge, England: Cambridge University Press.

2. Bartholomae, Ch. (1961). *Dictionary of the ancient Iranian language*. Strassburg, Germany: Berlin- NewYork.
3. Cheung, J. (2007). *Etymological dictionary of the Iranian verb*. Leiden, The Netherlands: Koninklijk Brill NV.
4. Durkin-Meisterernst, D. (2004). *Dictionary of Manichean Middle Persian and Parthian*, Turnhout, Belgium: Brepols.
5. Emmerick, R. (1968). *Saka grammatic studies*. London, England: Oxford University Press.
6. Kent, R.G. (1953). *Old Persian*. Pennsylvania, USA: New Heaven.
7. Pokorny, J. (1956). *Etymological dictionary of the Indogermanic languages*. Bern, Germany: Francke.
8. Rix, H. (2001). *Dictionary of the Indogermanic verb*, Wiesbaden, Germany: Reichert.

The Ability of Persian-Speaking Children in Using Story Grammar through Concept Map

Elahe Taheri Ghaleno¹

Ph.D. Candidate in Linguistics, Allameh Tabataba'i University, Tehran, Iran

Dr. Shahla Raghibdoust

Associate Professor of Linguistics, Allameh Tabataba'i University, Tehran, Iran

Received: 5 July 2016 Accepted: 18 July 2017

Extended Abstract

1- Introduction

Storytelling is one of the effective ways to increase the learning level of a child, because it helps him to create meaning based on his observations and experiences. Using concept maps and story grammar is helpful for children in creating stories, as they can employ the structure of concept maps as a pattern for organizing and representing stories. Concept maps are represented in a hierarchical fashion in which the most inclusive concepts and contents are represented at the top of the map, and the more specific contents and concepts are placed at the end of the hierarchy (Novak & Canas, 2006). It seems that the two features of concept maps, that is, the hierarchical structure represented in the map and the possibility to search and identify new cross connections, have an important role in forming a creative and critical thinking in children, since the ability to draw a concept map requires the activity of higher cognitive levels, namely the evaluation and combination of knowledge (ibid). A concept map is used as a graphical creation system for organizing knowledge and information (Chen, Looi, & Chen, 2009), thus, instead of dealing with the details which will reduce creativity, it can guide the story development at the meta-level (Liu, Chen, Shih, Huang, & Liu, 2011). Liu and colleagues (2011,) believe that story grammar consists of four main sections: a) setting, b) action, c) event, and d) sequence. Setting is the description of the place and time of the story and the relationship between characters. Action includes activities such as competition, adventure, and daily activities of characters. Events consist of all the incidents that occur during the story, such as difficulties and obstacles. Sequence includes the outcomes of the events, such as success, achievements, and rewards.

The main objective of this research was to evaluate and compare the performance of Persian-speaking children in two age groups of 7-8 and 8-9 years old in using story grammar through concept maps. The researchers

¹ Corresponding Author: elahetaheri96@yahoo.com

aimed to use these maps and story grammars to help children in creating stories, and to compare their performance in using story grammars through concept maps in terms of the number of words and events and also the usage manner of the features of story grammar (setting, action, events and their sequences) in storytelling.

2- Methodology

The present descriptive and comparative study was conducted for two weeks on 14 Persian-speaking monolingual girls in two age groups of 7-8 (first grade) and 8-9 (second grade) years in Asemi elementary school, district 9 of Tehran. In the first week, the children became familiar with story grammar and concept maps, and in the second week, each child was required to create and tell a story about "the adventures of losing my little brother in the forest" for about 25 minutes. The children were asked to draw their concept maps on an A4 sheet. Their storytellings were recorded by MP4 while drawing.

3- Discussion

Data analysis revealed that the mean number of episodes produced by children in the age group of 7-8 and 8-9 years were 6.14 and 7.71, respectively. Also, the 7-8 years old subjects produced a mean number of 98.42 words, while the 8-9 years old ones produced a mean of 146.85. Thus, the Persian-speaking children in the two age groups showed different degrees of ability to use story grammar in terms of the number of words and events, but this difference was not statistically significant (the P value for the number of episode variable in the 7-8 years old group was $0.05 < 0.47$, for the 8-9 years old group was $0.05 < 0.48$, and for the number of words variable in both age groups was $0.05 < 40.0$). Moreover, the research data indicated that the usage mean of the story grammar's features (setting, action, event, and sequence) in children aged 7-8 years old were 10.58, 3.18, 1.2 and 1, and in children aged 8-9 years old were 13, 5.7, 1.7 and 1, respectively. Based on the statistical analysis of these data, although the children in the higher age group (8-9 years old) used the story grammar's features more and more accurately than the children in the lower age group (7-8 years old), the difference was only significant with respect to the action element ($t = -2.44$, $\text{sig} = 0.03$). No significant difference was observed for the elements of time and place, and event ($t = -1.64$, $\text{sig} = 0.12$ and $t = -0.63$, $\text{sig} = 0.54$). In addition, both age groups displayed the same ability in using the sequence element.

4- Conclusion

In sum, the data of the present study demonstrated that although the performance of the 7-8 and 8-9 years old children in using the two elements

of time and place, and event of the story grammar through concept mapping was not significant, a significant difference was observed in their performance regarding the action element. Therefore, the data, in accordance with other studies, such as Fraser and Edwards (1985) showed that subjects with different levels of ability were able to use concept mapping. As children's linguistic knowledge and their information about the world around extend parallel to their age increase, their stories become more complex and creative. Drawing concept maps motivates children to generate more events by presenting concepts and drawing lines between them, and to become more creative by producing more words and grammatical rules.

Keywords: story grammar, child storytelling, child language, concept map.

References (In Persian)

1. Dortaj, F., & khani, M. H. (2012). *Learning psychology*. Tehran: Allameh Tabataba'i.
2. Mesrabadi, J., Fathiazar, A., & Ostovar, N. (2005). The Effectiveness of individual constructing and group constructing of concept map as a learning strategy. *Journal of Research Innovations*, 13(4), 11-31.
3. Mesrabadi, J., Hoseini Nasab, D., Fathiazar, A., & Moghaddam, M. (2009). The Effect of constructing and presenting a concept map and learning style on the reminding, understanding and problem solving in biology, *Educational and Psychological Studies*, 10(3), 141-162.
4. Siegler, R. S., & Alibali, M. W. (2008). *Children's thinking* (2nd ed., Kharrazi, K, Trans.). Tehran, Iran: Jahad-e Daneshgahi.

References (In English)

1. Ausubel, D. P. (1963). *The psychology of meaningful verbal learning*. New York: Grune and Stratton.
2. Ausubel, D. (1968). *Educational psychology: A cognitive view*. New York: Holt, Rinehart and Winston.
3. Ausubel, D. P., Novak, J. D., & Hanesian, H. (1978). *Educational psychology: A cognitive view* (2nd Ed.). New York: Holt, Rinehart and Winston.
4. Baumann, J. F., & Bergeron, B. S. (1993). Story map instruction using children's literature: Effects on first graders' comprehension of central narrative elements. *Journal of Reading Behavior*, 25(4), 407-437.
5. Chen, F. H., Looi, C. K., & Chen, W. (2009). Integrating technology in the classroom: A visual conceptualization of teachers' knowledge, goals and beliefs. *Journal of Computer Assisted Learning*, 25(5), 470-488.
6. Fraser, K., & Edwards, J. (1985). The effects of training in concept mapping on student achievement in traditional classroom tests. *Research in Science Education*, 15(1), 158-165.

7. Fraser, K., & Edwards, J. (1985). The effects of training in concept mapping on student achievement in traditional classroom tests. *Research in Science Education*, 15(1), 158-165.
8. Garabet, M., & Miron, C. (2010). Conceptual map–didactic method of constructivist type during the physics lessons. *Procedia-Social and Behavioral Sciences*, 2(2), 3622-3631.
9. Graesser, A., Golding, J. M., & Long, D. L. (1991). Narrative representation and comprehension. *Handbook of Reading Research*, 2, 171-205.
10. Heinze-Fry, J. A., & Novak, J. D. (1990). Concept mapping brings long-term movement toward meaningful learning. *Science Education*, 74(4), 461-472.
11. Horton, P. B., McConney, A. A., Gallo, M., Woods, A. L., Senn, G. J., & Hamelin, D. (1993). An investigation of the effectiveness of concept mapping as an instructional tool. *Science Education*, 77(1), 95-111.
12. Liu, C.-C., Chen, H. S., Shih, J.L., Huang, G.T., & Liu, B.-J. (2011). An enhanced concept map approach to improving children's storytelling ability. *Computers and Education*, 56(3), 873-884.
13. Mandler, J. M., & Johnson, N. S. (1977). Remembrance of things parsed: Story structure and recall. *Cognitive Psychology*, 9(1), 111-151.
14. Mih, C., & Mih, V. (2011). Conceptual maps as mediators of self-regulated learning. *Procedia-Social and Behavioral Sciences*, 29, 390-395.
15. Novak, J. D., & Cañas, A. J. (2008). The theory underlying concept maps and how to construct and use them. Technical Report IHMC Cmap Tools 2006-1, Florida Institute for Human and Machine Cognition, available at: [http://cmap.ihmc.us/publication/Research Papers / Theory Underlying Concept Maps.pdf](http://cmap.ihmc.us/publication/Research%20Papers/Theory%20Underlying%20Concept%20Maps.pdf).
16. Piaget, J. (1971). *Biology and knowledge: An essay on the relations between organic regulations and cognitive processes*. Chicago, University of Chicago Press, 1971.

Optimal Hypocoristic Names in Kurdish

Dr. Batool Alinezhad ¹

Associate Professor of Linguistics, University of Isfahan, Isfahan, Iran

Dr. Rahman Veisi Hasar

Assistant Professor of Linguistics, University of Kurdistan, Kurdistan, Iran

Received: 20 September 2016 Accepted: 13 September 2017

Extended Abstract

1-Introduction

The process of hypocoristic truncation refers to a process which includes the reduction of a proper name to a shortened form. In this process, the initial parts are mainly retained, and the final ones are truncated. These truncated names are mainly applied in intimate situations as a nickname or a term of endearment. From the optimality perspective, the hypocoristic formation is mainly based on the priority of markedness constraints over faithfulness constraints. In fact, the phonological identity of input forms and output ones (the constraint of faithfulness) is suppressed in favor of unmarked syllabic structures (markedness constraints). Although this phonological process has been under scrutiny in many languages, no research has been conducted in Kurdish language yet. Therefore, the present study aims at investigating some data in Kurdish language with reliance on the optimality theory in order to explain the phonological constraints responsible for making Kurdish hypocoristic names.

2- Methodology

The methodology of the present paper is based on the optimality theory (Prince & Smolensky, 1993). The fundamental concepts of this theory include markedness, faithfulness, constraint, and ranking. According to this theory, the linguistic structure is influenced by two fundamental competing forces: the markedness force acts in line with producing different types of unmarked structures; while, the faithfulness force functions in line with preserving lexical contrast (Kager, 1999; McCarty, 2008). In other words, faithfulness necessitates the congruency of output forms with the input ones, while markedness imposes a pressure to produce unmarked structures (Kager, 1999). Constraints have a particular ranking in each language which varies drastically from one language to another (McCarty, 2008). Violating each constraint is influenced by its particular ranking in the language (Kager, 1999). The higher the rank of a constraint is, the more its influence on phonetic environments is (Dekker,

¹ Corresponding Author: b.alinezhad@fgn.ui.ac.ir

Vandekerckhove, & VandeWeijer, 2000). Violating constraints with lower ranks along with observing and keeping constraints with high ranks result in optimal structures.

In the optimality phonology, the process of making hypocoristic names is also explained as the domination of markedness constraints over faithfulness ones (Hong, 2006). Markedness constraints exert a pressure to produce the optimal syllables in the hypocoristic names; nevertheless, Faithfulness constraints tend to make a congruency between the underlying input and the output of the hypocoristic form (Nelson, 1998). Due to the domination of markedness constraints, hypocoristic names prefer to delete a few consonants and vowels in favor of an optimal syllabic structure. Concerning this perspective, we try to clarify the dynamics of constraints related to hypocoristic forms in Kurdish language.

3- Discussion and Analysis

When hypocoristic process is applied to proper names, it deletes some clusters and syllables, and then it adds different endings to them according to the gender. As far as feminine names are considered, the first consonant, the second vowel, and the third consonant remain unchanged in the truncation process, but the rest elements are deleted. Finally, the vowel /e:/ is added to the hypocoristic name which has now an optimal syllable structure of CV.CV. Regarding masculine names, the first consonant, the second vowel, and the third consonant are preserved in the truncation process, and the rest consonants and vowels are deleted. Finally, the suffix /-a/ is attached to the truncated forms:

1. $\text{am} \rightarrow \text{am} [\text{a}]$ $\text{ra:be} \rightarrow \text{ra:b} [\text{a}]$
2. $\text{fathola:} \rightarrow \text{fāt} [\text{a}]$ $\text{m(I)ka:il} \rightarrow \text{mlk} [\text{a}]$

The hypocoristic formation in Kurdish is highly dependent on the constraints related to the syllable structure. That is, these truncated names are characterized by optimal syllables. In the mentioned examples, the faithfulness constraints (PARSE, Fill) are violated because of the deletion of final consonants and vowels, and also due to attaching vowels /-a/, /-e/ to the end of names. However, these phonetic modifications are employed for the sake of forming an unmarked syllabic structure. As a way of illustration, the markedness constraints of onset, no-coda, no complex coda, and no complex nucleus are satisfied at the cost of violating the faithfulness constraints. Therefore, the ranking of constraints are as follows:

3. Onset, No-coda, *Complex coda, *Complex onset >> Parse, Fill

Additionally, the anchor constraint is always applied to the left side of the names. Regarding this constraint, the left side of the hypocoristic name should always be matched with the left side of the underlying name. Violating this constraint results in ungrammaticality. In addition, the last constraint, having priority over all the other constraints, is as follows:

4. The middle vowel must not be at the nucleus of the first syllable of the hypocoristic names: *mid vowel

The hierarchy of constraints related to the phonological structure of hypocoristic names can be illustrated as follows:

5. Onset, *coda,*mid-vowel, nuc,*complex coda, complex onset >> left-anchoring>>right-anchoring, parse, fill

4. Conclusion

By analyzing and investigating different cases of hypocoristic names in Kurdish from an optimality perspective, the following results were obtained: the hypocoristic names in this language include a highly optimal syllable structure. This optimal structure is made possible by the priority of markedness constraints over the faithfulness ones. The following ranking illustrates the hierarchy of constraints related to the hypocoristic names:

6. Onset, *coda,*mid-vowel, nuc,*complex coda, complex onset >> left-anchoring>>right-anchoring, pars, fill

Keywords: Hypocoristic names, Optimal theory, Kurdish language, Constraint hierarchy, short vowel

References (In Persian)

1. Alinezahad, B., & Zahedi, M. (2011). A moraic analysis of the compensatory lengthening of vowels in the Kurdish dialect of Sorani. *Linguistic Research*, 1/1, 27-46.
2. Bijan-Khan, M. (2008). *Phonology: Optimality Theory*. Tehran: SAMT.
3. Kalbasi, A. (1986). *The Kurdish dialect of Mohabad*. Tehran: Institute of Cultural Studies.
4. Karimi-Doostan, G. (2003). Syllable structure in Kurdish language. *Journal of Literature and Human Studies of Ferdowsi University*, 1-2(35), 235-248.
5. Rokhzadi, A. (2012). *Phonetics and syntax of Kurdish*. Sanandaj: University of Kurdistan.

References (In English)

1. Alber, B. (2009). The foot in truncation. *Cuny conference on the foot* (pp.1-8). Manhattan: Cuny Phonology Forum.
2. Chomsky, N. & Halle, M. (1968). *The sound pattern of English*. New York: Harper & Row.
3. Dekker, J., Vandekeeuwl, F., & VandeWejer, J. (2000). *Optimality theory: Phonology, syntax, and acquisition*. Oxford: Oxford University Press.
4. Hong, S. H. (2006). Quantitative analysis of English hypocoristics: Well-Formedness and phonological complexity. *Studies in Phonetics, Phonology and Morphology*, 1/12, 211-299.
5. Kager, R. (1999). *Optimality theory*. Cambridge: Cambridge University Press.
6. Kenstowicz, M. (1994). *Phonology in generative grammar*. Oxford: Wiley-Blackwell.
7. Lipski, J. (1995). Spanish hypocoristics: Towards a unified prosodic analysis. *Hispanic Linguistics*, 6/7, 387-434.
8. McCarthy, J. (2008). *Doing optimality theory: Applying theory to data*. Oxford: Wiley-Blackwell.

9. Nelson, N. (1998). *Mixed anchoring in French hypocoristic formation* (Ruling Papers No. 1). New Jersey: Rutgers University.
10. Prince, A., & Smolensky, P. (1993). *Optimality theory: Constraint interaction in generative grammar*. Cambridge, Massachusetts: MIT Press.

Grammaticalization of Persian's Object Clitics Coupled with the Historical Change in its Clitic System: Supported by the Data of Mazinani Dialect

Abolfazl Mazinani¹

PhD Candidate in Linguistics, Ferdowsi University of Mashhad, Mashhad, Iran

Received: 30 September 2016 Accepted: 30 September 2017

Extended Abstract

1- Introduction

Generally, the term 'clitic' refers to those bound linguistic elements that phonologically attach to the beginning/end of their adjacent words, while, at the same time, play a significant syntactic role in their respective clauses. In other words, as Zwicky (1994) also puts it, they are affixes since they attach to other free words, and besides, they are words because they can function as an argument or the head of a (single-word) phrase; and this is why they have been placed in different categories, e.g. 'pronominal clitics' (See Halpern, 1995; Klavans, 1985; Zwicky, 1997; Zwicky & Pullum, 1983).

Spencer lists three reasons why pronominal clitics need to be linguistically studied: a) the existence of interactions between cliticization and argument structure, b) the importance of such studies for syntactic theorizations, and c) the change of most pronominal clitic systems to agreement systems in the course of history (1991, p. 180).

Taking another step in the direction of studying different aspects of Pronominal Clitics of Persian (See Bahrami & Rezayi, 2013; Mazinani, 2008; Mazinani, Kambuzia & Golfam, 2013; Mazinani & Sharifi, 2015; Mazinani, Alizadeh, & Sharifi (2016); Mofidi, 2007; Rasekh-Mahand, 2007, 2008, 2010, among others), the Clitic System in Mazinani Dialect (MD) of Persian² - in which some remnants of Middle Persian (MP) can be found (See Mazinani, 2008, 2016) - was intended to be compared with those of MP, Classic New Persian (CNP), & Contemporary Standard Persian (CSP); consequently, following a descriptive-comparative approach, the research was carried out by answering the following questions:

1. Which clitic system does Mazinani Pronominal Clitics respond to?
2. What are the differences between Pronominal Clitics of MD and the abovementioned periods of Persian in terms of placement and the syntactic roles they can play?

1 .Corresponding Author: ab-mazinani@stu.um.ac.ir

2. Mazinani is a dialect of Persian, spoken in Mazinan which is an old village and the center of a rural district. The District is a subdivision of Sabzevar City located in the eastern part of Razavi-Khorasan Province, Iran.

3. What linguistic effects may practically or theoretically be considered to be the consequence of the possible answer to the 2nd question?

2- Methodology

To answer the first question, the researcher adopted the classification introduced by Halpern (1995) and its extension by Mazinani and Sharifi (2015):

2-1- Second Position Clitic System

a) Second Word Clitic System: a subdivision of the Second Position System in which the clitic encliticizes to the first phonological word of a sentence.

b) Second Daughter Clitic System: a subdivision of the Second Position System in which the clitic encliticizes to the first syntactic constituent of a sentence (Halpern, 1995, p. 15-16).

2-2- Verbal Clitic System:

It's a system in which the clitic is placed immediately adjacent to the verb before or after it (See Halpern, 1995, p. 183-187). Mazinani and Sharifi (2015) have extended this system and divided it into two categories:

a) Preverbal Clitic System: a subdivision of Verbal System in which the clitic encliticizes to a possible host and appears immediately adjacent to the verb.

b) Post-Verbal Clitic System: a subdivision of Verbal System in which the clitic encliticizes to the last element of the verb (Mazinani & Sharifi, 2015).

3- Clitic System in the course of Persian history

3-1- MP

Like Old Persian (OP), MP also makes use of Second Word System. Nevertheless, some differences can be observed between the forms and the functions of their correspondent clitics. Unlike the OP, MP's Clitics were assigned abstract case thanks to the loss of OP's morphological endings. In addition, it was also added to their syntactic functions to play the role of the subject in MP's Ergative Constructions (See examples in Mazinani & Sharifi, 2015).

3-2- CNP

In this period, and henceforward, morphological changes have not affected the clitics' form. However, compared to MP, a significant change in the placements of clitics can be seen in this period. Besides, one can hardly find Ergative Constructions in CNP. Mazinani and Sharifi (2015) state that they have encountered many constructions that could serve a fine example for all the above mentioned clitic systems by the following specified constraints:

Second Word Clitic System: if Complementizer Phrase (CP) has an overt Complementizer such as *ke* (which) and *agar* (if), a clitic simply assigned genitive case may encliticize to it.

Second Daughter Clitic System: both direct object and indirect object clitics may encliticize to the last word of the first syntactic constituent of the clause.

Preverbal Clitic System: both direct object and indirect object clitics appear frequently in preverbal position and encliticize to the last word of a wide range of syntactic constituents.

Post-Verbal Clitic System: both indirect object and direct object clitics may encliticize to the last morpheme of the verb. (See examples in Mazinani & Sharifi, 2015).

3-3- CSP

The main system one encounters in CSP is Post-Verbal Clitic System. However, in this period, contrary to the CNP, one can hardly find an indirect object clitic in post-verbal position. Beside the main verb, there are lots of prepositions that assign case to CNP's clitics. A genitive clitic necessarily encliticizes to its own modifier.

3-4. MD

Pronominal Clitics of Mazinani Dialect are placed immediately-adjacent to the verb as its internal arguments whether they are direct or indirect objects. They encliticize mostly to the preverbal permitted hosts, and if none present, they attach to the verb itself. The results of this research showed that the permitted hosts are usually one of the obligatory constituents subcategorized by the verbs.

Other hosts in the VP domain include Imperative/Negative/Present Perfective/Past Morphemes, Past Participles in Past Perfect Tense Constructions, nominal or adjectival parts of Complex Predications and Interrogative Pronouns questioning direct objects (see examples in Mazinani, 2008).

4- Comparison & Conclusion

In this research, the MD's Clitic System was compared to those of MP, CNP, and CSP. This comparison is illustrated by five different versions of a sentence meaning *'I took her/him from home to the market'* which is supposed to have been produced in different periods/dialects of Persian. The historical linguistic changes are also explained in their respective footnotes:

1. [az=om= iš xānag] [pad bāzār] bord. ¹
2. [az xāna]=š [be bāzār] bord-om. ²
3. [az xāna] [be bāzār] =eš bord-om.

1. This form could have been produced as an MP Ergative Construction: az (from); =om (1Sg Clitic as the agent); =iš (3Sg Clitic as the object of verb); xānag (MP version of home & the object of 'az'); pad (Mp version of 'be' meaning 'to'); bāzār (market); bord (MP's Past Participle meaning 'taken'). Clitic Clusters i.e. "=om=iš" have been possible in MP.

2. From the beginning of CNP evolution, Ergative Agreement System for the Past Constructions is put aside by the Persian speakers of that time, and instead, the Subject Agreement Suffixes of Present Tense Verbs were extended to attach to Past Participles used in Ergative Constructions (SEE 'bord' in 1 & 'bord-om' in 2. That's why MP's Split Ergativity changes to a full nominative-accusative system in NP.

4. [az xāna] [be bāzār] bord=eš-om¹.
 5. [az xune] [be bāzār] bord-am=eš.

Table 1: the CNP, MD, & CSP's Clitic System Compared and contrasted

Sentence No.	A typical example of	Permitted to be produced in	Mostly produced in
1	<i>Second Word Clitic System</i>	<i>MP</i>	<i>MP</i>
2	<i>Second Daughter Clitic System</i>	<i>MP / CNP</i>	<i>CNP</i>
3	<i>Pre-verbal Clitic System</i>	<i>CNP / MD</i>	<i>MD</i>
4	<i>Mid-verbal Clitic System</i>	<i>CNP?!! / MD</i>	<i>MD</i>
5	<i>Post-verbal Clitic System</i>	<i>CNP / MD / CSP</i>	<i>CSP</i>

After analyzing and comparing the data, the following results emerged: a) hypothetically, the Dialect's Clitic System represents the mid-state of change in the same system from CNP to CSP in the course of Persian history; b) diachronically, this research confirmed that the process of 'reanalysis', suggested in the literature, has been the main factor of change in Persian's Clitic System; c) the syntactic roles played by the Persian Pronominal Clitics has been reduced step by step as a result of another change from MP's Abstract to CSP's Structural Case-assigning. Therefore, according to the principle of functional transparency, it was approved that the grammaticalization of these pronouns has been at work coupled with the change in Persian's Clitic System; d) results of the comparison shown in the 3rd column of the above table reminds us of Hawkins' (1983) 'Dual Acquisition Hypothesis'; beside this, referring to what is seen in the 4th column, it was emphasized that researchers interested in linguistic change should consider different historical mid-states between the so-called Old/Middle/New eras of Persian as the order OP>MP>CNP>MD>CSP can be regarded to be a hypothetical chain of change in the Persian cliticization.

Keywords: Mazinani Dialect; clitic system; grammaticalization; Classic New Persian; Standard Persian.

References (In Persian)

1. Abolghasemi, M. (2001). History of the Persian language. Tehran: SAMT .
2. Arlotto, A. (2005). *Introduction to historical linguistics* (Y. Modarresi, Trans.). Tehran: The Academy of Humanities and Cultural Studies.
3. Bahrami, F., & Rezayi, V. (2013). Object indexers: Clitics or agreement markers. *Proceedings of the First National Conference on Clitics in Iranian Languages*, 79-98. Tehran. (In Persian)

1. This is a very interesting structure observed in MD in which the Object Clitics attach to the Past Stems of Transitive Verbs e.g. 'bord', while the AGR Suffixes follow it. This structure can be regarded as an example of Mid-verbal Clitic System and proves the claim stated in Footnote 3.

4. Brunner, C. J. (1997). *A syntax of western Middle Iranian languages* (S. Oryan, Trans.). Tehran: Academy of Culture and Islamic Art. (In Persian)
5. Haghbin, F., & Feshandegi, S. (2011). Expletive pronoun in Persian. *Comparative Literature and Linguistic Studies*, 2(1), 87-101.
6. Jahanpanah, S. (2002). The pronominal enclitic /eš/ and /dāštan/: Two new tendencies in Persian language. *Linguistics*, 16(1), 19-43.
7. Mazinani, A. ., Kambuzia, A., & Golfam, A. (2015). A study of pronominal enclitics in Mazinani dialect. *Iranian Languages and Dialects*, 5, 79-101.
8. Mazinani, A. (2008). *A morphosyntactic analysis of pronominal enclitics of Mazinani dialect in comparison with Middle Persian* (Unpublished master's thesis). Tarbiyat Modarres University, Tehran, Iran.
9. Mazinani, A. (2015). Verb construction in Mazinani dialect: A bridge from Pahlavi to new Persian. *Journal of Linguistics and Khorasan Dialects*, 7(1), 142-162.
10. Mazinani, A., & Sharifi, Sh. (2015) Pronominal clitic system in the course of Persian history and the causes of its change. *Language related researches*, 6(4), 275-305.
11. Mazinani, A., Kambuzia, A., & Golfam, A. (2013). Pronominal enclitics of Middle Persian and the appearance of resumption in this language. In M. Rasekh-Mahand (Ed.), *Proceedings of the First National Conference on Clitics in Iranian Languages* (pp. 99-121).
12. Mofidi, R. (2007). Change of the clitic system in Middle and Modern Persian. *Grammar*, 3, 133-153.
13. Rasekh-Mahand, M. (2005). *Object agreement in Persian*. Paper presented at the First Conference of Iranian Linguistics Association, .(In Persian)
14. Rasekh-Mahand, M. (2007). Enclitic compound verbs and their entries in Persian dictionaries. *Lexicography, Persian Language Academy*, 1, 236-253.(In Persian)
15. Rasekh-Mahand, M. (2008). Resumptive pronouns in Persian. *Grammar: Persian Language Academy*, 4, 183-189.
16. Rasekh-Mahand, M. (2010). Persian clitics adjacent to verbs. *Linguistics Studies*, 2(2), 75-85.
17. Sadeghi, J. M. (1993). *Edition of Fih-e Ma Fih*. Tehran: Nashr-e Markaz.
18. Yousofi, G. (1983). *Selection of Qābūs Nāmag* (2nd ed.). Tehran: Amir Kabir Publications.

References (In English)

1. Boyce, M. (1964), Some Middle Persian and Parthian construction with governed pronouns. In J. M. Unvala (Ed.), *Dr. J. M. Unvala memorial volume* (pp. 48-56). Bombay: K. M. JamaspAsa.
2. Brunner, C. J. (1977). *A Syntax of Western Middle Iranian Languages*, Delmar, New York: Caravan Books.
3. Croft, W. (1999). *Typology and universals* (2nd ed.). Cambridge: Cambridge University Press.
4. Halpern, A. (1995). *On the placement and morphology of clitics*. Stanford: CSLI.
5. Hawkins, J. A. (1983). *Word order universals*. New York: Academic Press.

6. Klavans, J. L. (1985). The independence of syntax and phonology in cliticization. *Language*, 61, 95-120.
7. Mitchell, T. F. (1962). *Colloquial Arabic*. London: English Universities Press.
8. Mohamad, J., & Karimi, S. (1992). Light verbs are taking over: Complex verbs in Persian. *Proceedings of the Western Conference in Linguistics (WECOL)*, Joel A. Newis & Vida Samiiian (eds), 5, 195-212. Fresno CA: California State University.
9. Rivero, M. L. (1997). On two locations for complement clitic pronouns: Serbo-Croatian, Bulgarian, and old Spanish. In A. Van Kemenade & N. Vincent (Eds.), *Parameters of morphosyntactic change* (pp. 77-99). Cambridge: Cambridge University Press.
10. Spencer, A. (1991). *Morphological theory*. Cambridge: Basil Blackwell.
11. Zwicky, A. (1977). *On clitics*. Bloomington: IULC.
12. Zwicky, A. (1985). Clitics and particles. *Language*, 61, 283-305.
13. Zwicky, A. M. (1994). Clitics. In R. E. Asher (Ed.), *Encyclopedia of language and linguistics* (Vol. 2, pp. 571 -576). UK: Pergamon Press.
14. Zwicky, A., & Pullum K. (1983). Cliticization vs. inflection: The case of English n't. *Language*, 59, 502–513.

Kuhbanan Phonetic Atlas; the first linguistic Atlas of Kerman Province

Hamed Mowlaei Kuhbanani ¹

PhD Candidate in Linguistics, Ferdowsi University of Mashhad, Mashhad, Iran

Dr. Abasali Ahangar

Associate Professor in Linguistics, Sistan & Baluchestan University, Zahedan, Iran

Received: 20 September 2016 Accepted: 13 September 2017

Extended Abstract

1- Introduction

There are both social and geographical differences among dialects of every country. Finding linguistics boundaries, drawing linguistics maps and preparing linguistics Atlases are the most important activities in geographical linguistics. This study intends to introduce the Kuhbanan linguistics Atlas as the first linguistic Atlas of Kerman Province. This Atlas includes the distribution of some Persian linguistics variables of Kuhbanani dialect spoken in Kuhbanan and Khoramdasht regions in Kerman Province. The main purpose is to introduce the linguistic atlases based on the differences of Kuhbanani dialect in these two regions. However, The geographical distribution of some Middle Persian linguistic variables observed in these two regions under investigation also is displayed, too.

2- Methodology

As to the methodology of this research, at first, the guide linguistic variables as well as the main one were determined by the free speech and interview of upper 55 years old, uneducated male and female Kuhbanani speakers of 30 villages. Afterwards, a questionnaire and lexical list have been provided and carried out. At last, based on the linguistic data collected, the differences and similarities observed in the distribution of the relevant linguistic variables as well as some remnants of Middle Persian variables in Kuhbanani dialect have been shown through isoglosses on linguistic atlases. GIS software was used to specify the exact area of each linguistic variable and to draw the linguistic Atlases and isoglosses. In this study, only one example from every phonological process and 13 maps from linguistics atlas are presented.

3- Discussion

Kuhbanan Atlas includes some data in Phonological (vowels, consonants & syllable structure) and lexical processes. In this study, only phonological processes are investigated and lexical processes ignored due to the capacity of the article. Phonological variables in the corpus can be divided into three

1 Corresponding Author: h.molaei@vru.ac.ir

categories of vowels, consonants & syllable structure variables based on their nature and manner of articulation. Vowel variables are investigated by dividing them into processes such as vowel lowering, vowel raising, vowel backing, vowel fronting, monophthongization of diphthong vowels, diphthongization of monophthong and Middle Persian vowel retention. Consonant variables too, are investigated by dividing them into processes such as consonant deletion, Insertion, nasalization and metathesis. Syllabic structure processes such as insertion and deletion of syllable are studied in the last part of the article. Because of the capacity of the article; Only 14 maps from linguistics atlas are selected. Selection of maps is organized in a way that every map presents a phonological process.

4- Conclusion

The investigation of linguistic variables indicates that linguistic items are extensively used in a similar way in these two regions; however, because of some differences in the linguistic behavior of Kuhbanani speakers, some dialect differences can certainly be identified in Kuhbanani dialect spoken in Kuhbanan and Khoramdasht regions, referred to as Kuhbanani and Khoramdashti accents, respectively. The speech of Khoramdashti speakers in Khoramdasht region is more similar to Yazdi dialect, because this region is closely near to the boundary of Kerman and Yazd provinces, while Kuhbanani speakers in Kuhbanan region use linguistic items more similar to Kermani dialect. We come to conclusion that middle Persian linguistic features such as vowel raising and vowel lowering and consonant deletion, especially nasal consonant can considerably be observed in these two regions. Furthermore, vowel backing, vowel fronting, monophthongization of diphthong vowels, diphthongization of monophthong vowels and change of consonant can be observed in Kuhbanani dialect, spoken in Kuhbanan and Khoramdasht regions as well. Furthermore, there are some sign of Middle Persian vowel and consonant retention in this region though they are few.

Keywords: Phonetic Atlas, Kuhbanani Dialect, Middle Persian, Phonological Process.

References (In Persian)

1. Comeri. B. (1999). Atlas of Languages (Golfam, A. Trans.). Tehran: Tehran university press.
2. Elyasi, M. (2012). Linguistic atlas of Torbat jam and Mashhad (based on England linguistic Atlas). Paper presented at the *Conference of Kavir languages and Dialects of Iran*, Prepared by Dr. E. Esmaili & Dr. M. Jabari. Semnan: Semnan University Press. Pp.28-46.
3. Haghshenas, A. (2001). Phonetics. Tehran: Naghshe jahan publication.
4. Jahangiri, N. (1986). Geography and dialectology. *Articles on geography conference*. Mashhad: Islamic Research Organization of Astane- Qods Razavi Press. volum 1.

5. Mackenzi, D. (2000). Short Dictionary of Pahlavi. Translated by Mirfakhraei, M. Tehran: Rahnama publication.
6. Meshkatadini, M. (2005). Phonetic Structure of Language. Mashhad: Ferdowsi university publication.
7. Oranskey, Y. (2007). Iranian languages. Translated in Persian by Sadeghi.A.A. Tehran: Sokhan publication.
8. Parmoon, Y. (2007). National linguistic atlas of Iran: The comprehensive book of Atlas (Documentation, Database & Maps). Tehran: Cultural Heritage, Handicrafts and Tourism Organization of Iran, Research Center of Language & Dialect.
9. Samarin, V. (2010). Pactical linguistics. A Guide to dialect investigation. Translated by Atari,L. Tehran: Nashre Markaz.

References (In English)

1. Blench, R. (2009). The linguistic geography of Nigeria and its implications for prehistory. Paper presented at the *Nigerian Field Symposium on West African prehistory*, edited by Philip Allsworth-Jones. United Kingdom: Sheffield University Press.
2. Brewer, W. (2008). Mapping Taiwanese. Institute of Linguistics. Academia Science. Taiwan.
3. Chambers, J. K & Trudgil, D. (2004) Dialectology (2nd Ed). Cambridge: Cambridge University Press.
4. Johansson, L. (2001). Discoveries on the Turkic Linguistic Map. Swedish Research institute in Istanbul, Turkey.
5. Kurath, H. (1949). Word Geography of the Eastern United States. University of Michigan Press.
6. Orton, H. Widdowson, J. (1978). The Linguistic Atlas of England. 2nd edition. New York: Rutledge.
7. Trask, R. (2007). Language and linguistics: The key concepts. 2nd edition. New York: Rutledge.

In the Name of God

Table of Contents	Pages
On the Pronunciation of Postposition “râ” in Persian Dr. Bashir Jam	1-4
The Representation of the Concepts of Power, legitimacy and Social Inequalities in Pahlavi I’s Discourse in Addressing People Abolfazl Shahali, Dr. Azam Estaji, Dr. Ali Alizadeh	5-9
The Etymology of Some Gilaki Words Dr. Narjes Banou Sabouri	11-14
The Ability of Persian-Speaking Children in Using Story Grammar through Concept Map Elahe Taheri Ghaleno, Dr. Shahla Raghibdoust	15-18
Optimal Hypocoristic Names in Kurdish Dr. Batool Alinezhad, Dr. Rahman Veisi Hasar	19-22
Grammaticalization of Persian’s Object Clitics Coupled with the Historical Change in its Clitic System: Supported by the Data of Mazinani Dialect Abolfazl Mazinani	23-28
Kuhbanan Phonetic Atlas; the first linguistic Atlas of Kerman Province Hamed Mowlaei Kuhbanani, Dr. Abasali Ahangar	29-31



**Volume 9, No. 1,
Serial Number 16
Spring & Summer, 2017**

Concessionaire:

Ferdowsi University of Mashhad

Managing Director:

Dr. Seyed Hossein Fatemi

Editor-in-Chief:

Dr. Mahdi Meshkat-o Dini

Editorial Board:

- Abbas Ali Ahangar;
Associate Professor University of
Sistan and Baluchestan
- Mohammad Amuzadeh Mahdirajy;
Associate Professor University of
Isfahan
- Mostafa Assi;
Associate Professor Institute of
Humanities and Cultural Studies
- Ali Khazaei Farid;
Associate Professor Ferdowsi
University of Mashhad
- Mahdi Meshkat-o Dini;
Professor Ferdowsi University of
Mashhad
- Jalal Rahimiyan;
Associate Professor Shiraz University
- Afzal Vosughi;
Professor Ferdowsi University of
Mashhad
- Reza Zomorrodian;
Professor Ferdowsi University of
Mashhad

Executive Manager:

Dr. Shahla Sharifi

Associate Editor:

Dr. Zahra Hamed Shirvan

Administrator:

M. Dehghan

Typesetter:

E. Tajvidi

Printing & Binding:

Ferdowsi University Press

Circulation: 50

Price: 2000 Rials (Iran)

Subscription: 25 USD (outside Iran)

Address:

Faculty of Letters & Humanities,
Ferdowsi University of Mashhad,
Azadi Sq. Mashhad-Iran

Postal code:

9177948883

Tel: (+98 - 51) 38806723

E-mail: lj@um.ac.ir

Homepage: <http://lj.um.ac.ir/index>.

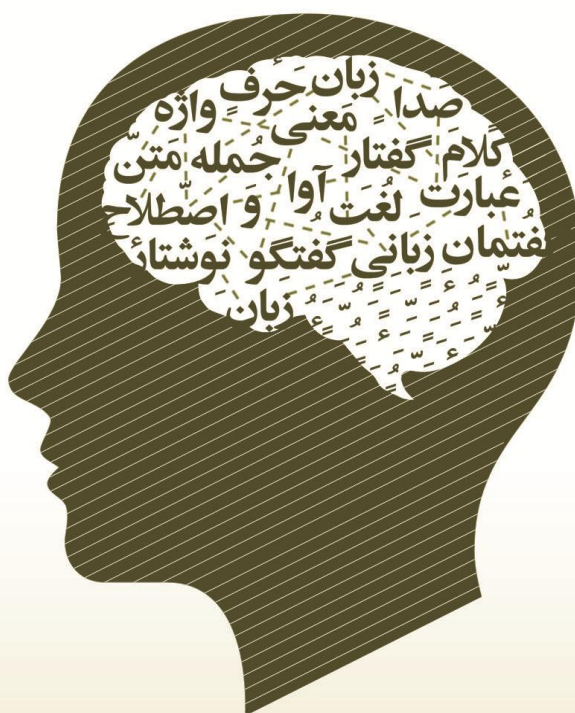


Journal of Linguistics & Khorasan Dialects

(Language & Literature)

Volume 9, No. 1, Serial Number 16, Spring & Summer 2017

164.1.16



On the Pronunciation of Postposition “râ” in Persian	1-4
Dr. Bashir Jam	
The Representation of the Concepts of Power, legitimacy and Social Inequalities in Pahlavi I’s Discourse in Addressing People	5-9
Abolfazl Shahali, Dr. Azam Estaji, Dr. Ali Alizadeh	
The Etymology of Some Gilaki Words	11-14
Dr. Narjes Banou Sabouri	
The Ability of Persian-Speaking Children in Using Story Grammar through Concept Map	15-18
Elahe Taheri Ghaleno, Dr. Shahla Raghibdoust	
Optimal Hypocoristic Names in Kurdish	19-22
Dr. Batool Alinezhad, Dr. Rahman Veisi Hasar	
Grammaticalization of Persian’s Object Clitics Coupled with the Historical Change in its Clitic System: Supported by the Data of Mazinani Dialect	23-28
Abolfazl Mazinani	
Kuhbanan Phonetic Atlas; the first linguistic Atlas of Kerman Province	29-31
Hamed Mowlaei Kuhbanani, Dr. Abasali Ahangar	